



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

میقات

۳۴

پشتیبان

مستند (فکر، اندیشه، بیان، تاریخ)

- بیان شعبه ● سوره فاتح امیرالمؤمنین، علیؑ
- گفتگو با نماینده مطهره ولی فقیه و سرپرست جناح ایران
- فقه مرجع از نگاه امام علی بن ابی طالبؑ ● علیؑ فاتح خلیف
- ظهور ظهور شهیدان در روز شعبه ● خانه زاد شعبه
- وارد های برجای مانده کتاب فضایل علی بن ابی طالبؑ
- و کتاب الوالیه ● جامعاً شعبه در مجله (مطالعه)
- آراء نادر مکتوبیت اهل بیتؑ
- مکتوبیت و آراء آن علی بن ابی طالبؑ در کنار خانه خدا



ویژه نامه
به مناسبت سال
امام علیؑ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۳۴
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	بسانِ کعبه
۲۸	فقه حج از نگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام
۵۹	طلوع خورشید از درون کعبه
۸۶	خانه‌زاد کعبه
۱۰۱	گفتگو با نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجّاج ایرانی
۱۱۵	مظلومیت پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار خانه خدا
۱۵۳	علی علیه السلام فاتح خیبر
۱۷۴	فدک، نماد مظلومیت اهل بیت علیهم السلام
۲۰۲	موقوفات امیرالمؤمنین، علی علیه السلام
۲۱۲	پاره‌های برجای مانده کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام و کتاب الولاية
۲۴۵	جامعه شیعه در مدینه (۳)
۲۶۵	درباره مرکز

میقات حج-جلد ۳۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدیدآور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۹م۱۵ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

بسانِ کعبه

ص: ۵

سید جواد ورعی

بخش وسیعی از سخنان امام علی علیه السلام در ابعاد مختلف حج و سرزمین وحی است. بعضی از آنها در مقام تبیین فلسفه و حکمت تشریح حج می‌باشد.

بعضی سخنان را از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره این فریضه بزرگ الهی نقل می‌کند. بعضی مربوط به احکام و مناسک حج است. بعضی هم عهده‌دار تشریح جایگاه و اهمیت حج در فرهنگ اسلامی است. در بعضی نیز تصحیح احکام و مقررات نادرستی به چشم می‌خورد که از سوی خلفای وقت مقرر شده و به اجرا در می‌آمد. (۱) در این میان به روایاتی برخورد می‌کنیم که شخصیت امام علی علیه السلام در ارتباط با حج و سرزمین وحی و بیت‌الله الحرام نمایانده شده است. (۲) از آنجا که پرداختن تفصیلی به همه سخنان آن حضرت، از حوصله یک مقاله خارج است، تنها گزیده‌ای از محورهای فوق را به اختصار مطرح می‌کنیم تا هم گوشه‌ای از «شخصیت والای آن امام همام» نمایان شود و هم با مروری بر سخنان گهربار او، گوشه‌ای از «عظمت فریضه حج» تبیین گردد. از این رو، مقاله در دو بخش تنظیم شده است:

بخش اول: گوشه‌ای از عظمت امام علی علیه السلام در پیوند با فریضه حج.

بخش دوم: گوشه‌ای از عظمت فریضه حج از نگاه امام علی علیه السلام.

۱- نک: سید حسن قبانچی، مسند الإمام علی علیه السلام، ج ۳

۲- نک: محمد محمدی ری شهری، موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۸، ص ۱۱۹ به بعد.

ص: ۶

بدیهی است، چون بیان هر یک از احکام و مناسک حج با بررسی مجموعه ادله شرعی امکان‌پذیر است، تفکیک روایات فقهی که در این زمینه از هر یک از معصومین علیهم السلام نقل شده، به تنهایی و صرف نظر از ادله دیگر، نمی‌تواند مستند حکم فقهی قرار گیرد، هر چند ممکن است با عنایت به شرایط صدور آن‌ها، حاوی نکاتی سودمند و قابل توجه باشد؛ به همین جهت از پرداختن به روایات فقهی صرف نظر می‌کنیم.

بخش اول: امام علی علیه السلام، بسانِ کعبه

معروف است که در جنگ صفین، هنگامی که افراد جاهل در سپاه حضرت، فریب معاویه و عمروعاص را خوردند و خواستار حکمیت قرآن میان دو لشکر شدند، امام علی علیه السلام به آنان فرمود: قرآنی که بر نیزه‌ها می‌بینید، فریبی بیش نیست، من بیش از آنان پای بند احکام قرآنم؛ «وَيُحَكِّمُ اَنَا اَوَّلُ مَنْ دَعَا اِلَى كِتَابِ اللّٰهِ وَاَوَّلُ مَنْ اَجَابَ اِلَيْهِ وَاَلَيْسَ يَحِلُّ لِي وَلَا يَسِعُنِي فِي دِينِي اَنْ اُدْعَى اِلَى كِتَابِ اللّٰهِ فَلَا اَقْبَلُهُ اِنِّي اَتَمَّا اَقْبَلْتَهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ ... وَلَكِنِّي قَدْ اَعْلَمْتُكُمْ اَنَّهُمْ قَدْ كَادُوْكُمْ وَاَنَّهُمْ لَيْسَ الْعَمَلُ بِالْقُرْآنِ يُرِيدُونَ» (۱)

اینکه امام علی علیه السلام و سایر امامان، خود را قرآن ناطق خوانده‌اند، بدین جهت است که تمام معارف و دستورات قرآن در وجود آنان تجلی یافته است. اگر قرآن هدایت انسان‌ها را تعقیب می‌کند و برنامه آسمانی تربیت انسان‌های کامل است، هر انسان کاملی قرآن مجسم خواهد بود. قرآن وجود کتبی حقایقی است که از مبدأ وحی به قلب مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشته و همین حقایق توسط پیامبر در وجود علی علیه السلام متجلی شده و از او قرآن مجسم ساخته است.

امام خمینی قدس سره آن عارف نامدار می‌فرمود:

«اگر چنانچه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، غیر از این موجود تربیت نکرده بود، کافی بود برایش.

اگر چنانچه پیغمبر اسلام مبعوث شده بود برای اینکه یک همچو موجودی را تحویل جامعه بدهد، این کافی بود.» (۲) پس جایگاه علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان انسان کامل آن است که «وجود عینی و تجسم یافته قرآن کریم» است و شاید به همین جهت مانند قرآن که طاهر است و جز پاکان آن را لمس نمی‌کنند، لایمسه إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۳) آن حضرت نیز

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۵۳۳

۲- امام خمینی قدس سره، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴

۳- واقعه: ۷۹

ص: ۷

با اولیای معصوم دیگر طاهرند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)

به هر تقدیر از اینجا می‌توان به معنای روایات متعددی که امام علی علیه السلام را در میان امت اسلامی به «کعبه» تشبیه کرده، پی برد. در هر یک از این روایات، پس از تشبیه حضرت به کعبه، وجوه شباهتی نیز بر شمرده شده، ملاحظه مجموع این وجوه تشبیه، نشانگر آن است که تشبیه امام علی علیه السلام به خانه کعبه با عنایت به چه نکات و ویژگی‌هایی بوده و رسول مکرم اسلام در صدد یادآوری چه نکاتی به مردم بوده است. در این باره روایات متعددی در منابع شیعی و سنی با تفاوت‌های جزئی نقل شده که تنها به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. این احادیث اگر هر کدام به تنهایی ملاحظه شوند، چه بسا از نظر سند اعتبار لازم را نداشته باشند؛ اعتباری که در فقه برای احادیث فقهی مورد نظر است، ولی از نظر محققان، تعدد روایات در یک موضوع که از سوی روایان مختلفی نقل شده باشد، این اطمینان را به وجود می‌آورد که چنین مضمون و محتوایی درباره آن موضوع از معصوم علیه السلام صادر شده است. در این موضوع نیز کثرت روایات با یک مضمون و محتوا نشان می‌دهد که درباره آن حضرت چنین تشبیهی توسط پیامبر انجام گرفته است. اینک چند نمونه از این روایات:

۱- ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت فرمود:

«مَثَلُ عَلِيٍّ فِيكُمْ - فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ - كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ، النَّظَرُ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ وَالْحَجُّ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ» (۲)

«مَثَلُ عَلِيٍّ فِيكُمْ - فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ - كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ، النَّظَرُ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ وَالْحَجُّ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ» (۲)

«مَثَلُ عَلِيٍّ فِيكُمْ - فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ - كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ، النَّظَرُ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ وَالْحَجُّ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ» (۲)

«مَثَلُ عَلِيٍّ فِيكُمْ - فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ - كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ، النَّظَرُ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ وَالْحَجُّ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ» (۲)

در این بیان نورانی، به دو ویژگی از ویژگی‌های کعبه اشاره شده؛ یکی نگاه به خانه خدا که عبادت است و دیگری آهنگ آن را نمودن و در حریم کعبه اعمال و مناسک حج را بجا آوردن که یک تکلیف و فریضه الهی است. امام علی علیه السلام مانند کعبه است و نگاه به او عبادت و موجب قرب به پروردگار است و در میان امت اسلامی از جایگاهی برخوردار است که آهنگ او نمودن و بر حول محور او حرکت کردن، فریضه‌ای الهی است.

۱- احزاب: ۳۳

۲- بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۹۹

ص: ۸

اگر حج تمرین یک زندگی توحیدی است و این زندگی بر مدار و محور خانه خدا انجام می‌گیرد، تشبیه علی علیه السلام به خانه خدا از این زاویه بسیار حائز اهمیت است. او نیز در زمان خویش محور و مدار این زندگی توحیدی است.

اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین جایگاهی را برای آن حضرت ترسیم می‌کند، برای جلوگیری از انحراف است. برای آنکه امت اسلام بدانند پس از رسول خدا- که در رهبری‌اش بین مسلمانان هیچ اختلافی وجود ندارد و اختلافات همگی به مسأله جانشینی آن حضرت مربوط می‌شود و کیفیت ابلاغ جانشینی پیامبر نیز گواه بر این مطلب می‌باشد- برگرد کدام محور حرکت کند، پیامبر چنین تعبیر بلندی را درباره آن حضرت بیان می‌کند. معمولاً در هر تشبیهی میان مثال و مثل از جهات مختلف تشابه و سنخیت وجود دارد.

پیامبر از میان همه تشابهات بین علی علیه السلام و کعبه بر دو ویژگی تأکید می‌کند که بسیار قابل تأمل است.

۲- امام کاظم علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وصیت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«فَأَنَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصِيْبُهُا لِلَّهِ عِلْمًا وَأَنَا تُوتِي مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَأَنَا سَيِّحِقٍ وَلَا تَأْتِي وَأَنَا أَنْتَ عِلْمُ الْهُدَى وَنُورُ الدِّينِ وَهُوَ نُورُ اللَّهِ...» (۱)

«فقط مثل تو در میان امت، مثل کعبه است که خداوند به عنوان علم و پرچم، آن را نصب کرد و معین نمود و از هر درّه عمیق و ناحیه دور دستی به سوی او می‌شتابند و او به سوی آنها نمی‌رود؛ و تو (ای علی!) پرچم هدایتی و نور و روشنائی دینی و آن نور خدا است...»

در این بیان نبوی، کعبه پرچمی خوانده شده که خداوند آن را به اهتزاز درآورده تا مردم از هر منطقه و ناحیه‌ای خود را تحت این پرچم قرار دهند و به دنبال آن حرکت کنند. اینکه خانه کعبه قبله واحد مسلمانان است و اینکه همگان برای انجام اعمال و مناسک حج به سمت این خانه حرکت می‌کنند، نشانگر آن است که همه مسلمانان تحت یک پرچم قرار دارند. علی علیه السلام در امت اسلامی چنین موقعیتی را دارد. او پرچم هدایت همگان است. نور و روشنائی دین است. تشبیه در کلام پیامبر ایجاب می‌کند که امت

ص: ۹

اسلامی تحت پرچم او قرار گیرند و عَلم دیگری را در مقابل عَلم او عَلم نکنند، ولی افسوس که از خدمت تحت این پرچم هدایت سرباز زدند و پرچم های رنگارنگ ضلالت و گمراهی برافراشتند و امتی را متفرق ساخته و هر گروهی را تحت پرچمی مشغول کردند. اگر همه مسلمانان، همچنانکه بر محور یک قبله به نماز می ایستند و طواف می کنند، زیر یک پرچم اجتماع می کردند، تاریخ آنان به گونه‌ای دیگر رقم می خورد و امروز نیز وضعیت دیگری داشتند، ولی افسوس و صد افسوس ...!

۳- ابن عباس که به نمایندگی از امیرمؤمنان با خوارج به گفتگو نشست، سخنان آنان را به حضرت منتقل نمود، یکی از اعتراضات خوارج این بود که او با اینکه وصی رسول خدا بود، اما وصایت را ضایع و تباه کرد، حضرت در پاسخ می فرماید: «شما مرا تکفیر کردید و بر من شوریدید و زمام امور را از دست من خارج کردید و اوصیای الهی وظیفه ندارند که مردم را به سوی خود فرا بخوانند، فقط پیامبران مبعوث شده‌اند که مردم را به سوی خود فرا بخوانند، اما وصی کسی است که مردم را به سراغ او می روند و او نیازی ندارد که آنان را به سوی خود دعوت کند.»

سپس به آیه وجوب حج استناد جسته، می افزاید:

«اگر مردم حج را ترک کنند، خانه خدا بخاطر ترک آن از جانب مردم کافر نمی شود، ولی آنان به خاطر ترک خانه خدا کافر می شوند؛ زیرا خداوند خانه اش را عَلم و پرچم بر آنان قرار داده، مرا نیز علم و پرچم قرار داد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا عَلِيُّ، اَنْتَ بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتِي وَلَا تَأْتِي» (۱)

۴- شبیه به این بیان با نکات بیشتر در روایتی دیگر نقل شده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«یا عَلِيُّ، اَنْتَ بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتِي وَلَا تَأْتِي فَاَنْ اَتَاكَ هُوَ لَآ الْقَوْمِ فَسَلِّمُوا لَكَ فَاَقْبَلْهُ مِنْهُمْ، وَاَنْ لَمْ يَأْتُوكَ فَلَا تَأْتِهِمْ» (۲)

حضرت در این سخن وجه تشبیه امام علی علیه السلام را به کعبه تشریح می کند.

حاکم جامعه باید از چنان جایگاهی برخوردار باشد که مردم با عشق و علاقه،

۱- ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، تحقیق شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی به، ج ۱، ص ۴۴۶-۴۴۲

۲- بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۷۸، مجلسی این روایت را از ابن شیرویه دیلمی در فردوس الأخبار نقل کرده که ابن عباس راوی حدیث است. در موسوعه الامام علی نیز شبیه آن از منابع اهل سنت مثل اسد الغابه ج ۴، ص ۱۰۶ نقل شده است.

ص: ۱۰

او را بپذیرند و به ولایتش گردن نهند و اطاعتش را بر خود فرض بشمارند.

بدیهی است اگر مردم به سراغ حاکم بر حق و منصوب از جانب خدا نرفتند و ولایت او را در جامعه تحقق نبخشیدند، معصیت کرده و ضرر و زیان آن نیز متوجه ایشان است؛ زیرا حکومت برای امام معصوم یا عادل مقام و فضیلتی محسوب نمی‌شود؛ چرا که در این صورت قابل غصب نیست.

۵- روایت دیگری که با روایات قبلی تفاوت‌هایی دارد، از امام سجاد علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود:

«فَأَنَّ عَلِيًّا كَالْكَعْبَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ، بِأَسْمِئِ تَقْبَالِهَا لِلصَّلَاةِ جَعَلَهَا اللَّهُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا كَمَا لَا يَنْقُصُ الْكَعْبَةُ وَلَا يَقْدَحُ فِي شَيْءٍ مِنْ شَرَفِهَا وَفَضْلِهَا أَنْ وَلِيَ عَنْهَا الْكَافِرُونَ، فَكَذَلِكَ لَا يَقْدَحُ فِي عَلِيٍّ إِنْ أَخْرَهُ عَنْ حَقِّهِ الْمُقَصِّرُونَ وَدَافَعَهُ عَنْ وَاجِبِهِ الظَّالِمُونَ» (۱)

علی مانند کعبه است که خداوند دستور داده برای نماز رو به سوی آن بایستند، آن را قرار داد تا در امور دین و دنیا از آن تبعیت کنند، همچنانکه کعبه دچار کمبود و نقصان نمی‌شود و چیزی از شرف و فضیلت آن کاسته نمی‌شود، اگر کافران از آن رو برگردانند؛ علی علیه السلام هم ضرری نمی‌بیند اگر افراد مقصر ادای حق او را به تأخیر اندازند و ستمکاران او را از انجام تکلیفش باز دارند.»

از این روایت نیز بر می‌آید که روگردانی مردم از امام علی علیه السلام که جایگاهی بسان کعبه در فرهنگ اسلامی دارد، به ضرر و زیان مردم است و آن حضرت ضرری از این ناحیه نمی‌بیند.

چنانکه استفاده می‌شود افرادی در اینکه آن حضرت با تأخیر به حق خویش - خلافت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - نائل شود، مقصر بودند و ستمگرانی آن حضرت را از انجام تکلیفش در برابر مردم، که همان اداره جامعه و برقراری عدالت اجتماعی بود، باز داشتند و البته زیان واقعی نیز متوجه آنان و مردم شد.

نتیجه آنکه از روایات پنجگانه فوق، چند نکته استفاده می‌شود:

نکته اول: جامعه برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت نیاز به راهنما دارد، همانطور که خانه خدا قبله گاه امت اسلامی است، امام علی علیه السلام نیز پرچم

ص: ۱۱

هدایت امت است. (روایت ۱ و ۲)

نکته دوم: مردم وظیفه دارند برگرد وجود امام علی علیه السلام به عنوان پرچم هدایت اجتماع کنند و با اطاعت از او، سعادت خود را تأمین نمایند، چنانکه موظفند آهنگ خانه خدا نموده، حج بجا آورند (روایت ۱ و ۲)

نکته سوم: اگر مردم وظیفه و تکلیف خود را نسبت به امام علی علیه السلام ترک کرده، به علل مختلف اطراف او را خالی کنند و تحت پرچم های دیگر در آیند، نه تنها ضرر و زیانی متوجه آن حضرت نخواهد شد، بلکه مردم خود متضرر خواهند گشت. (روایت ۵)

نکته چهارم: «امام» نیز مانند «کعبه» منسوب به خداست. اگر کعبه علمی است که خداوند برافراشته، امام علی علیه السلام نیز پرچم هدایتی است که خداوند نصب نموده است. امامت در فرهنگ اسلامی با همه شؤنوش که یکی از آنها ولایت و حکومت بر مردم است، امری الهی است.

تنزل آن از این جایگاه رفیع، در حد حکومتی صرفاً دنیوی و امری بشری، ظلمی در حق امامت و مردم است. گرچه الهی بودن منصب امامت و رهبری در فرهنگ اسلامی به قدری روشن و آشکار است که نیازی به استناد به تشبیهاتی از این قبیل در روایات نیست، اما به هر حال، نکته جالب توجهی است که از روایات فوق استفاده می شود.

(روایات ۲ و ۳)

نکته پنجم: در روایات پنجگانه فوق، امام علی علیه السلام به خانه کعبه تشبیه شده و از چنین جایگاهی برخوردار گشته و وجوه شباهتی هم برای آنها بیان شده است؛ به طوری که علی علیه السلام به عنوان «امام» دارای چنین مقام و موقعیتی است. چون پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله عمرش محدود بوده، باید جانشینانی داشته باشد که در میان امت اسلامی بسان کعبه باشند. پس علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان «شخص حقیقی» از چنین مقام و موقعیتی برخوردار نیست، بلکه به عنوان «شخصیت حقوقی» چنین مقامی دارد، گرچه تردیدی وجود ندارد که منشأ قرار گرفتن آن حضرت در این مقام و موقعیت، شخصیت والای حقیقی اوست. فضائل و کمالات علمی و معنوی و شخصیتی او موجب شده که در چنین جایگاه رفیعی قرار گیرد و مدال «محوریت برای امت اسلامی» را از حق تعالی دریافت کند.

ص: ۱۲

نتیجه این برداشت از روایات، آن است که تنها امام علی علیه السلام بسان کعبه نیست، بلکه فرزندان معصوم آن حضرت نیز که در عصر خویش امامت و رهبری جامعه را برعهده دارند، دارای چنین موقعیتی هستند.

این برداشت با دو روایت دیگر که «امام» را به کعبه تشبیه کرده و ویژگی «توتی ولاتالی» را به «امام» نسبت داده، تأیید می‌شود. محمودبن لیبید می‌گوید: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت کنار قبور شهدا مانند حمزه می‌آمد و می‌گریست. روزی که کنار قبر حمزه رفته بودم، آن حضرت را در حال گریه مشاهده کردم. صبر نمودم تا آرام شود، سپس جلو رفته و سلام کردم و گفتم: ای مولای من! چه عاملی موجب شد که علی علیه السلام از حق خود در رهبری جامعه صرف نظر کرد و فرو نشست؟ فرمود: ای ابا عمر! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ يُؤْتَى وَلَا يَأْتِي (۱)

البته ممکن است گفته شود مراد حضرت از «الامام» کسی جز علی علیه السلام نیست و به قول او «ال» در کلمه «الامام» عهد ذکری است، به علاوه که در بعضی از نقل‌ها به جای کلمه امام، کلمه «علی» آمده است. بنابراین ویژگی یاد شده که «او نباید به سراغ مردم رود و مردم وظیفه دارند که به سراغ او بیایند» از اختصاصات امام علی علیه السلام در آن مقطع تاریخی است.

روایت دوم را جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود:

يَا جَابِرٍ مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ يُؤْتَى وَلَا يَأْتِي (۲)

در این روایت هر چند به سیره امام علی علیه السلام نیز استناد شده، اما امام باقر علیه السلام در پاسخ مسائل که چرا شما برای گرفتن حق خود اقدام نمی‌کنید، این جمله را فرمود، پس این ویژگی اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته و امامان دیگر نیز دارای این ویژگی بوده‌اند.

نکته ششم: ظاهر بعضی از روایات (روایت ۳ و ۴) آن است که امام وظیفه نداشت به سراغ مردم رود، بلکه اگر مردم به سراغ حضرت آمدند، آنگاه وظیفه تصدی حکومت و اداره جامعه برعهده امام قرار می‌گیرد. چنانکه بعضی از نویسندگان با استناد به این جملات نتیجه

۱- همان، ص ۳۵۸

۲- همان.

ص: ۱۳

گرفته‌اند که هر چند ولایت بر امت و حکومت بر جامعه حق الهی امام بود، اما در صورت عدم اقبال مردم، امام نه تنها وظیفه‌ای نسبت به اداره جامعه و تصدی حکومت نداشت، بلکه مجاز به تصدی امر حکومت نبود.

اظهار نظر درباره این موضوع که «آیا امام و رهبر جامعه در صورتی که اکثریت مردم به او اقبالی نشان ندهند، مجاز به حکومت هست یا نه؟» فعلاً از موضوع این مقاله خارج است. اما اجمالاً اینکه شواهد متعددی وجود دارد که چون امام در فرهنگ اسلامی از سوی خدا به این مسئولیت نصب می‌شود، وظیفه دارد تصدی حکومت و اداره جامعه را در صورت امکان بر عهده گیرد.

چنانکه روایت پنجم بر این معنا دلالت دارد. طبق این روایت امام وظیفه تصدی امور جامعه را بر عهده داشت، اما ستمگران مانع انجام وظیفه حضرت شدند و به عبارت دیگر «ولایت و حکومت» حق و تکلیف امام بود، اما قدرت طلبان با آگاهی و تقصیر، حق او را به تأخیر افکندند و ستمگران او را از انجام وظیفه باز داشتند. از مسلمات تاریخ آن مقطع است که حضرت برای گرفتن حق خود تلاش فراوانی نمود، اما توفیق نیافت.

پس از قرار گرفتن در مسند خلافت نیز مخالفت‌های فراوانی صورت گرفت، اما امام هیچگاه حاضر به ترک مسئولیت الهی خویش نشد. به هر صورت این موضوع از مباحثی است که اظهار نظر صریح و روشن درباره آن، نیازمند بررسی همه دلائل و شواهد مرتبط با آن است و فعلاً از موضوع این مقاله خارج است.

هدف و مقصود ما در این مقاله، بیان جایگاه «امام» در فرهنگ اسلامی است که بر اساس این روایات امام در امت اسلامی از جایگاه کعبه برخوردار است.

می‌لاد امام علی علیه السلام به عنوان اولین امام در کعبه، (۱) معرفی فرزندان آن حضرت به عنوان وارثان کعبه «نَحْنُ أَوْلُو الْأَرْحَامِ الَّذِينَ أَوْرَثْنَا الْكَعْبَةَ»، (۲)

پاک کردن کعبه از لوث وجود بت‌ها (۳)، اعلان براثت در سرزمین وحی به وسیله علی علیه السلام (۴) به عنوان شخصی از خاندان پیغمبر و اولین امام ظهور امام عصر (عج) در این سرزمین و از کنار کعبه همگی حاکی از پیوند عمیق میان امام و کعبه است و نمی‌تواند اموری تصادفی و بدون ارتباط

۱- همان، ج ۳۵، ص ۷

۲- همان، ج ۳۲، ص ۹۷

۳- همان، ج ۳۸، ص ۸۴ و ج ۳۹، ص ۶۵

۴- همان، ج ۵۱، ص ۵۹

ص: ۱۴

با یکدیگر باشد. امام نیز مانند کعبه ملجأ و پناهگاه مردم و مدار و محور زندگی توحیدی است. چه زیبا سروده میرداماد رحمه الله:

كَالذَّرِّ وُلِدَتْ يَا يَمَامَ الشَّرْفِ وَالْكَعْبَةُ اتَّخَذَتْهَا كَالصَّدْفِ
فَاسْتَقْبَلَتْ الْوُجُوهَ شَطْرَ الْكَعْبَةِ وَالْكَعْبَةُ وَجْهَهَا تَجَاهُ النَّجْفِ

بخش دوم: جایگاه حج از نگاه امام علی علیه السلام

سخنان امام علی علیه السلام درباره حج دارای ابعاد وسیعی است که هر کدام می‌تواند بُعدی از ابعاد حج را روشن سازد، تنها اشاره‌ای خواهیم داشت به بعضی از بیانات ایشان:

۱- حج، تجلی اخلاص بندگان

امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه، هدف از تشریح حج و اعمال و مناسک آن را، با شرایط دشواری که دارد، امتحان بندگان خدا می‌شمارد.

تشریح این فریضه در سرزمین حجاز و طواف بر گرد خانه‌ای سنگی که -ظاهراً- نفع و ضرری برای انسان ندارد، و چه بسا آدمی را در حکمت و فلسفه آن دچار تردید می‌کند و مردم سطحی‌نگر اعمال و مناسک این فریضه را لغو و بی‌حکمت تصور می‌نمایند، همگی برای «امتحان و آزمایش» انسان هاست. خداوند می‌توانست این فریضه را در سرزمینی خوش آب و هوا و دارای زرق و برق و مادی مقزّر بدارد و چه بسا شک و تردیدی هم در قلوب مردم ایجاد نشود، اما خداوند به دنبال آزمودن بندگان در سختی‌ها و دشواری‌ها و تربیت نفوس آن هاست؛ زیرا در چنین وضعیتی است که انسان‌ها از یکدیگر باز شناخته می‌شوند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان گذشتگان را از زمان آدم -صلوات الله علیه- تا آخرین نفر از این جهان با سنگ‌هایی که نه ضرر دارد و نه منفعت، و نه می‌بیند و نه می‌شنود، آزموده‌است؟! آن سنگ‌ها را بیت‌الحرام خود قرار داد؛ خانه‌ای که برای مردم برپا داشت، آنگاه آن را در زمینی سنگلاخ و کم گیاه‌ترین نقاط زمین و تنگ‌ترین درّه‌ها قرار داد. در میان کوه‌های ناهموار و ریگ‌های گرم و چشمه‌های کم آب و روستاهای دور از

ص: ۱۵

هم، که نه شتری آنجا فربه می‌شود و نه اسبی و نه گاوی و نه گوسفندی.

سپس به آدم علیه السلام و فرزندانش دستور داد که به آن سو روند و بیت‌الحرام جایی برای اجتماع و سرمنزل مقصود و بارانداز آنان گردید. میوه دل در آن خانه فرود می‌آید در حالی که بیابان‌های بی‌آب و گیاه دور از آبادی و از درّه‌های پرشیب و از جزیره‌های پراکنده دریاها به آنجا روی آورده‌اند.

تا به هنگام سعی و طواف شانه‌های خویش را حرکت دهند و لا-اله الا الله گویان طواف کنند، و با موهای پریشان و بدن‌های غبارآلود بر روی پای خویش هروله کنان می‌شتابند، لباس‌های شخصی خویش را به کناری انداخته، با کوتاه نکردن موها قیافه خود را تغییر می‌دهند و زیبایی‌های خود را فراموش می‌کنند و زشت می‌شوند. این آزمایشی بزرگ، امتحانی شدید و آزمونی آشکار و پاکسازی مؤثری است که خداوند بزرگ سبب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داده است. و اگر خدای سبحان می‌خواست بیت‌الحرام و عبادتگاه‌های بزرگ خویش را در میان باغ‌ها و جوی‌ها و زمین نرم و هموار با درختان بسیار و میوه‌های در دسترس و بناهای به هم پیوسته و روستاهای نزدیک و میان گندم‌های سرخگونه و مرغزار سرسبز و زمین‌های پرگیاه و بوستان و کشتزارهای تازه و شاداب و جاده‌های آباد قرار می‌داد و از پاداش آن به تناسب کمی آزمون می‌کاست. و اگر پایه‌های خانه کعبه و سنگ‌هایی را که با آن‌ها ساخته شده، از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی بود، از شک و تردیدها کم می‌کرد و تلاش شیطان را از قلب‌ها کنار می‌زد و اضطراب را از مردم دور می‌ساخت.

اما خدای بزرگ بندگانش را به انواع سختی‌ها آزمایش و با کوشش‌های متنوع از آنان بندگی می‌خواهد و آنان را به انواع مکروهات می‌آزماید تا کبر و خودپسندی را از دل‌ها بیرون کنند و فروتنی و تواضع در جان‌هایشان جای گیرد. همچنین بدین جهت است که آزمایش را به عنوان درهای گشاد، به سوی فضل و احسان خویش و وسائل آسانی برای عفو خود قرار دهد. (۱) از بیانات فوق، چند نکته حایز اهمیت استفاده می‌شود:

- خداوند برای آزمودن بندگان، حج را در وضعیت دشواری قرار داد و اجر و

ص: ۱۶

پاداشی متناسب با تلاش مردم در آن مقرر کرد.

- واجب کردن پاره‌ای از اعمال و مناسک حج، برای خارج کردن کبر و غرور از دل انسان هاست که در زندگی بدان مبتلا می‌شوند و مبدأ بسیاری از گناهان است.

بدیهی است که زمینه مبارزه با خودخواهی و حبّ نفس با طواف کردن، هروله نمودن در بیابان های خشک و بی آب و علف و در کنار اقشار دیگر جامعه و بدون کمترین امتیازی بیشتر فراهم است.

- هدف خداوند از تشریح این فریضه آن است که بندگان او از این فرصت برای تهذیب نفس و تزکیه روحی خود بهره جسته، مشمول رحمت و غفران الهی شوند.

از بیانات حضرت که نمایی از حکمت و فلسفه حج را تصویر کرده، بر می‌آید که آمیختن حج به تشریفات و زرق و برق مادیات و آن را از حالت ساده و بی‌آلایش و توأم با سختی‌ها خارج نمودن، با فلسفه حج ناسازگار است و این سفر معنوی را در حد یک سفر زیارتی و سیاحتی تنزل می‌دهد. اگر بنا بر این بود که حج در شرایطی آسان و منطقه‌ای خوش آب و هوا و با فراهم بودن همه امکانات رفاهی انجام گیرد، چه ضرورتی داشت که خداوند سبحان خانه‌اش را در این سرزمین خشک قرار دهد و مردم را به زیارت آن فراخواند؟

نکته‌ای که در مطلع بیانات امام جلب توجه می‌کند و توضیحی کوتاه نیاز دارد، آن است که امام خانه کعبه را بنا شده از سنگ های بی‌نفع و ضرر می‌شمارد و طبعاً خانه نیز بی‌نفع و ضرر تصور می‌شود و اعمال و مناسک حج مانند طواف بر گرد آن و آداب مربوط به آن مانند لمس و بوسیدن خانه و حجرالأسود لغو و بی‌فایده تلقی می‌شود. در حالی که در روایتی دیگر امام علی علیه السلام به خلیفه دوم که هنگام امارتش بر حجرالأسود عبور کرد و آن را بوسید و گفت: «تو را می‌بوسم، در حالی که می‌دانم سنگی هستی که نفع و ضرری نداری، ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو بسیار ارج می‌نهاد و اگر ندیده بودم که رسول خدا تو را می‌بوسد، من تو را نمی‌بوسیدم»، اعتراض کرد و فرمود:

«به خدا سوگند آن سنگ هم ضرر می‌رساند و هم منفعت دارد.»

ص: ۱۷

وقتی خلیفه علت آن را از امام پرسید، حضرت با استناد به آیه مبارکه:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱)

پاسخ داد که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت که آنها بنده خدایند و خدا ربّ و پروردگار ایشان، آنان نیز شهادت دادند. در آن روز این سنگ دو چشم و دو لب و زبان داشت و خداوند به او فرمود: در قیامت دهانت را بگشا و کسی را که به وفاداری با تو پای بند بود، گواهی ده.

خلیفه از توضیحات حضرت قانع شد و گفت: من در میان امتی که ابالحسن در آن نباشد، نمی‌توانم زندگی کنم. (۲) در توضیح و رفع تعارضی که ظاهراً میان این دو بیان وجود دارد، می‌توان گفت:

اولاً: آن سخن نسبت به بی‌فایده و بی‌ضرر بودن سنگ‌ها، مربوط به سنگ‌هایی است که خانه کعبه با آن بنا شده و آن سنگ‌ها قبل از اینکه به صورت خانه کعبه درآید، نفع و ضرری برای انسان ندارد، ولی بسا که پس از آن با تشریح اعمال و مناسک حج منافع فراوانی داشته باشد. ولی بیان اخیر درباره حجرالأسود است که رسول خدا درباره‌اش فرمود: «الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ يَمِينُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ» (۳)

حجرالأسود دست راست (دست رحمت) خدا در زمین است تا بندگان خدا با او مصافحه کنند.

شیخ صدوق «یَمِينُ اللَّهِ» را «راه خدا» تفسیر کرده؛ راهی که مؤمنان از آن به سوی بهشت می‌روند.

ثانیاً: از بیان اول حضرت استفاده می‌شود که خداوند سنگ‌هایی را که نفع و ضرری ندارد و چشم‌بینا و گوش‌شنوایی ندارد، «بیت‌الحرام» خود قرار داد؛ خانه‌ای که برای منافع مردم برپا گشته، معلوم می‌شود که همان سنگ‌های ساده بی‌نفع و ضرر، به جعل و اراده و مشیت الهی منشأ خیرات و برکات و احیاناً موجب ضرر و زیان آدمیان می‌شود. همه چیز به اراده و مشیت الهی بستگی دارد. همان سنگ‌های معمولی و جمادات بی‌روح وقتی به خانه کعبه تبدیل می‌شود، آثار و برکاتی غیرقابل توصیف پیدا می‌کند.

ثالثاً: حجرالأسود طبق روایات از سنگ‌های بهشتی است و هیچ بُعدی ندارد که در عالم معنا و باطن، موجود

۱- اعراف: ۱۷۲

۲- بحرانی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۸

۳- شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۴۲۴

ص: ۱۸

زنده‌ای باشد و به صورت موجودی بینا و شنوا تجسم یابد. چنانکه درباره اعمال نیک و بد انسان و حتی نیات نیک و بد او روایت شده که، در عالم برزخ و قیامت به صورت موجوداتی زنده ظاهر می‌شوند.

حجرالأسود تجسم دنیایی و ملکی‌اش چنین است و بسا که تجسم مثالی و ملکوتی‌اش موجودی زنده و بینا و شنوا باشد. تنها به نقل یک روایت در این زمینه بسنده می‌کنیم.

ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«بنده مؤمن وقتی از دنیا رفت، شش صورت با او در درون قبر مأنوس است که در میان آنها یکی زیباتر، نورانی‌تر، خوشبوتر و تمیزتر از همه است. یکی از آنها در سمت راست، دیگر سمت چپ، سومی پشت سر، چهارمی در مقابل، دیگری نزد پاها و آنکه از همه زیباتر است بالای سر بنده مؤمن قرار می‌گیرند و هر کدام در همان جهتی که قرار دارند، او را از آسیب‌ها حفظ می‌کنند. آنکه از همه زیباتر است می‌گوید: خداوند به شما پاداش خیر دهد، شما کیستید؟ آنکه در سمت راست بنده مؤمن قرار گرفته، می‌گوید: من نمازم. دیگری که در سمت چپ قرار دارد می‌گوید: من زکاتم. آنکه در مقابلش قرار دارد می‌گوید: من روزه‌ام. آنکه پشت سرش قرار دارد می‌گوید: من حجّم و آنکه پیش پای اوست می‌گوید: من رفتار نیک او با برادران دینی‌اش هستم.

سپس همگی از او که زیباتر، خوشبوتر و درخشانده‌تر از همه بود، می‌پرسند:

پس تو کیستی؟ می‌گوید: من ولایت خاندان محمّد،» (۱) ۲- حج، نشانه عظمت پروردگار

امام علی علیه السلام در یکی از سخنرانی‌های خود، یکی از حکمت‌های تشریح حج را نشان دادن عظمت الهی و تواضع بندگان در پیشگاه خداوند و اذعان و اعتراف به عزّت و بزرگی او می‌شمارد.

«جَعَلَهُ (حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ) سُبْحَانَهُ عَلامَةً تَوَاضِعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَأَذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ» (۲)

به خصوص که بسیاری از مردم از حکم و اسرار حج آگاه نیستند، اما به خاطر امر پروردگار اعمال و مناسک حج را انجام می‌دهند و این خود نشانه‌ای از عظمت الهی و اوج تسلیم بندگان در برابر خواست و اراده اوست. (۳) اصولاً تشریح حج را تمرین بندگی خدا دانسته‌اند؛ زیرا بسیاری از اسرار حج بر انسان‌ها نامعلوم

۱- برقی، المحاسن، ص ۲۸۸، ح ۴۳۲

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱

۳- ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۳

ص: ۱۹

است. اگر بنده‌ای حکمت دستورات الهی را بداند، آنگاه به آن دستور گردن نهد، معلوم نیست چه مقدار خلوص در این اطاعت باشد، کمال اخلاص وقتی است که انسان حکمت امر و نهی خدا را نداند و در عین حال بدون کمترین چون و چرایی اطاعت کند و حج تجلیگاه اخلاص آدمیان در حدّ اعلی است.

چنانکه ابراهیم خلیل علیه السلام دستورات الهی را بدون کمترین تردید و سؤال و اعتراضی انجام می‌داد. بردن یک کودک شیرخوار به همراه مادر و رها کردنشان در سرزمین خشک و بی آب و علف حجاز، ذبح فرزند در پیشگاه با عظمت الهی، به مجرد اطلاع از این تکلیف، در حالی که چنین تکالیفی با منطق عادی بشری قابل هضم نیست، نشانه اوج بندگی او و فرزندش اسماعیل است.

قرآن ماجرای تسلیم این پدر و پسر را زیبا ترسیم می‌کند و می‌فرماید:

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكُمْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. (۱)

«چون هر دو تسلیم (امر حق) شدند و او را برای کشتن به رو افکند و در آن حال ندا دادیم که ای ابراهیم، تو مأموریتت را انجام دادی که ما نیکوکاران را چنین پاداش نیکویی می‌دهیم. این همان امتحان آشکار است.»

مفسران از لحن آیه شریفه که می‌فرماید: «تو رؤیایت را تحقق بخشیدی و به وظیفه‌ات عمل کردی» استفاده کرده‌اند که خداوند از این دستور هدفی جز آزمودن ابراهیم نداشت. هدف بریده شدن سر اسماعیل نبود؛ به طوری که وقتی خلوص ابراهیم معلوم گشت، خداوند از دستور خود صرف نظر کند و به ابراهیم بگوید: بس است و بیش از این ادامه نده. بلکه از ابتدا، هدف آزمایش ابراهیم بود (۲) و البته ابراهیم از این امر اطلاعی نداشت و اتفاقاً کمال اخلاص او در بی‌اطلاعی او از حقیقت امر الهی و حکمت این دستور فهمیده می‌شود.

به هر تقدیر، یکی از اسرار حج آن است که بندگان خدا با آنکه از حکمت‌های واقعی اعمال و مناسک حج بی‌اطلاعند، در عین حال پیشانی بندگی بر زمین می‌سایند و عظمت خدا و تواضع و بندگی خود را به نمایش می‌گذارند.

۱- صافات: ۱۰۵-۱۰۳

۲- نک: سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۳

ص: ۲۰

۳- حج، پرچم اسلام

تعبیر جالب دیگری که از امام علی علیه السلام نقل شده، آن است که حج پرچم اسلام است که به امر پروردگار به اهتزاز درآمده؛ «جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا» (۱)

معنای این سخن آن است که تا وقتی حج به عنوان پرچم در اهتزاز باشد، اسلام نیز زنده و پابرجاست؛ زیرا نشانه حیات هر لشکری به این است که پرچمش همچنان در اهتزاز باشد. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ» (۲)

کعبه که محور فریضه حج است، تا هر وقت قبله گاه مسلمانان باشد و بر محور خانه خدا، که مرکز توحید و یکتاپرستی است، بچرخد، اسلام زنده و پابرجاست. با توجه به چنین جایگاهی برای حج است که از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: «حَجُّ خانه پروردگارتان را ترک نکنید که هلاک می‌شوید» (۳) و باز هم به همین جهت است که حاکم اسلامی وظیفه دارد مردم را به انجام فریضه حج تشویق کند و در صورت لزوم، هزینه حج عده‌ای را تأمین نماید و یا برای جلوگیری از ترک آن، مردم را به انجام این فریضه وادار کند؛ زیرا در صورت ترک فریضه حج، پرچم اسلام فرو افتاده که جز به معنای شکست اسلام و هلاکت مردم نیست. حیات واقعی انسان به دین و ایمان اوست، در صورت شکست دین خدا و از دست رفتن ایمان و اعتقاد مردم، انسان‌ها موجودات مرده‌ای خواهند بود که در عالم ماده و طبیعت مدفون شده‌اند.

۴- حج، معامله با خدا

امام علی علیه السلام در فراز دیگری از سخنان خود سرزمین وحی و حج را «متجر عبادت خدا» می‌خواند که انسان با حضور خود در این سرزمین، با خدا وارد معامله شده است؛ معامله‌ای پر سود و منفعت. امام حج را توفیقی از جانب پروردگار معرفی می‌کند که نصیب بعضی از بندگانش می‌شود؛ زیرا حَجَّاج در موقف پیامبران وقوف می‌کنند و همچون فرشتگان که در عرش الهی طواف می‌کنند، به طواف خانه خدا می‌پردازند.

توفیق از جانب خداست؛ زیرا خداوند گروهی از بندگان را بر می‌گزیند که گوش به فرمان او بوده و دعوتش را لیبیک

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱

۲- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۳، ح ۲۳۰۷

۳- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۵

ص: ۲۱

می‌گویند و سخنانش را تصدیق می‌کنند «وَاخْتَارَ مِنْ خَلْفِهِ سَمَاعًا اجابوا اليه دَعْوَتَهُ وَصَيَدَقُوا كَلِمَتَهُ». با حضور در میدان تجارت بندگی خدا، سود فراوانی می‌برند و برای حضور در وعده گاه آمرزش الهی از یکدیگر سبقت می‌جویند؛ «يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ» (۱).

از این رو، از کسانی که این میدان پرسود و منفعت با خدا را به «تجارتی دنیوی» تبدیل می‌کنند، اظهار شکفتی می‌کرد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود که حضرتش فرمود: گروهی بعد از شما خواهند آمد که از طرف مردگان و زندگان حج بجا می‌آورند و بیش از اجرت و حق خود درخواست و دریافت می‌کنند و می‌خورند؛ «فَوْمٌ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِكُمْ يَحْجُونَ عَنِ الْأَمْوَاتِ وَالْأَحْيَاءِ فَيَسْتَفْضِلُونَ الْفَضْلَةَ فَيَأْكُلُونَهَا» (۲).

این سخن نبوی که امام علی علیه السلام آن را نقل کرده، هشدار جدی به کسانی است که فریضه حج را از دریچه منافع دنیوی مشاهده می‌کنند و سفر حج برایشان سفری تجاری گشته و از فلسفه این فریضه بزرگ الهی بکلی غافلند و اجر و عظمت معنوی و اخروی آن را با مادیات مبادله می‌کنند.

از جمله عواملی که آدمی را به چنین غفلتی دچار می‌کند، تکرار زیاد سفر حج است؛ به طوری که این سفر برای انسان عادی شده و به صورت شغل درآمدی در آید. در این که ساماندهی امور حج نیاز به افرادی دارد که این وظیفه را عهده‌دار شوند و به عنوان تکلیف شرعی بدان اقدام نمایند، بحثی نیست، تنها سخن در این است که این امر زائر بیت‌الله الحرام را از فریضه بزرگ حج غافل نسازد و «میدان بندگی خدا» به «بازار تجارت» تنزل پیدا نکند.

پی‌نوشتها:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱

۲- نوری، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۶۶

فقه حج از نگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام

عبدالکریم آل نجف / عبدالله امینی

پیشگفتار

کسی را سراغ نداریم که همچون علی بن ابی طالب علیه السلام فضایل را در خود گرد آورده باشد و به مانند او، فضایلش در دانش و فقه و چیره دستی اش بر احکام و سنن و قضایا ظهور کند. در منقبت او همین بس که رسول الله در باره اش فرمود:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» (۱).

به رغم جفای زمانه و توطئه‌ها و خیانت‌هایی که منجر شد بر بسیاری از دانش‌ها و داده‌های پربار او برای اسلام و انسانیت او پرده [تجاهل و] تعصب کشیده شود. او نخستین مفسر و متکلم و فقیه اسلام است.

اگر شخصی منطقی به دور از غوغا و هیاهوی سیاست بیند صحیح بخاری و مسلم در موازین صحیح دینی و فقهی، به ذکر نام راویان ضعیف یا گمنام؛ مانند ابوهریره و عکرمه و کعب‌الأجبار اهتمام تام می‌ورزند، اما در اسناد خود از علی بن ابی طالب علیه السلام جز گذرا و به گونه پیشامد، نامی نمی‌برند، قلبش از درد پاره می‌شود!

از آن رو که ایشان پیشوای فکری مسلمانان است، آنان باید در مشکلات فکری و مطالب دینی - از جمله مطالب فقهی - بدو رجوع کنند.

پژوهش حاضر تلاش دارد میراث فقهی امام علیه السلام را در ابواب مختلف حج که به ما رسیده است، تبیین کند. امیدواریم در دستیابی به اهداف مورد نظر در مانا

۱- مصادر و نصوص این حدیث را در کتاب‌های سنی و شیعی در حاشیه شیخ حسین الراضی بر قسمت نهم از مراجعه ۴۸ المراجعات امام سید عبدالحسین شرف الدین ملاحظه کنید.

ص: ۲۴

کردن میراث فقهی امام- از یک سو- و تاباندن پرتو علوی بر فقه حج- از سوی دیگر- موفق باشیم. به گونه اساسی، مصدر روایات و احادیث این پژوهش، منابع ذیل است:

۱- اخبار و روایاتی که منسوب به امام علی علیه السلام است و در وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی آمده و درباره جوانب گوناگون حج است.

۲- اخبار و روایاتی که از امام علی علیه السلام مربوط به باب های مختلف حج می باشد و از مصادر گوناگون حدیث و فقه و تفسیر، بنا بر مذهب جمهور، دکتر «محمد رؤاس قلعه چی» در کتاب «موسوعه فقه علی بن ابی طالب» گرد آورده است. منبع نخست، اساس پژوهش بوده، دوّمین مصدر با هدف مقارنه و افزایش مناسب به موضوع بحث است. تا آن اندازه که توانسته‌ایم این تحقیق را به گونه ابواب متعارف فقهی در کتاب حج، تقسیم کرده و باب هایی را که سخنی از امام علی علیه السلام در آن یافت نمی شود، حذف نموده‌ایم.

*** قسمت نخست، مقدمات حج

این قسمت در بردارنده احکام مقدماتی فقهی فریضه حج است که مربوط به پیش از احرام می باشد. از امام علی علیه السلام درباره این مرحله، احادیثی فقهی گفته شده، که در نکات آتی تقدیم می شود:

۱- وجوب و فضیلت و ارکان حج

در شریعت اسلام معروف است:

حج از اعظم شعائر اسلام می باشد و از پیامبر نقل شده است: آن که مستطیع باشد و انجام حج را به تأخیر اندازد تا بمیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی برمی انگیزاند (۱).

در این باره گفته‌های بسیاری از امیر مؤمنان علیه السلام هست؛ از جمله در خطبه‌ای فرمود:

«آیا نمی بینید خداوند از نخستین آفریده‌های خود از آدم تا آخرین آنان را در این عالم، به سنگ هایی آزمود که ضرر و سودی نمی رساند و نمی بیند و نمی شنود؟! سپس به آدم و فرزندانش دستور داد توجه خود را بدان معطوف کنند.» (۲) و در خطبه دیگر فرمود:

«خدای سبحان بر شما حج بیشتر را

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳، چاپ مؤسسه آل البیت.

۲- وسائل، ج ۱۱، صص ۱۱-۱۲

ص: ۲۵

واجب کرد، تا نشانه تواضع آنان در برابر عظمت خداوند و اذعانشان به عزّتش باشد ... حجّش را واجب و حقّش را لازم و کوچ بدان جا را بر شما فرض کرد.» (۱) و به فرزندانش فرمود:

«توجه به بیت پروردگارتان داشته باشید که از شما خالی نماند، که در این صورت، سعادت‌مند خواهید شد.» (۲) این فرمایش‌ها درباره حج واجب است. در فضیلت و استحباب حج، در خبری به نقل از ایشان علیه السلام در علل الشرائع و عیون الاخبار و خصال- به سندی که منتهی به امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش علیهم السلام می‌باشد- آمده است:

مردی از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید [حضرت] آدم چند بار حج گزارد؟

حضرت فرمود: هفتصد بار پیاده حج کرد. نخستین حجّی که گزارد، زنجره‌ای با او بود که آب را به او نشان داد و با او از بهشت بیرون آمده بود.

و از امام در باره اولین کسی که از اهل آسمان حج گزارد، پرسید. فرمود:

جبرئیل بود.» (۳) و از ایشان روایت است: برای شش کس بهشت را ضمانت می‌کنم؛ از جمله کسی که در راه حج بمیرد. (۴) فضیلت حج نیاز به بیان ندارد، بلکه بحث در تعیین نوع افضل است و علمای مشهور اهل سنت، به افضلیت افراد معتقدند و امامیه به افضلیت تمتّع. در جواهر الکلام آمده است:

«اگر شخص مستطیع نباشد یا حَجَّه الإسلام را به جا آورده باشد و حج برای او مستحب باشد، اختلافی نیست که تمتّع - به هر دو قسمش - افضلیت دارد. نصوص در این باره مستفیض یا متواتر، بلکه از قطعیات مذهب شیعه است و در برخی به نقل از صادق علیه

السلام است: اگر دو هزار سال حج گزارم، جز به تمتّع نیست.» (۵) از امام صادق علیه السلام در این باره پرسیده شد، فرمود:

«علی علیه السلام می‌فرمود: برای هر ماهی عمره‌ای است. تمتّع به جا آر، که واللّه افضل است» (۶) بر خلاف آنچه که مصادر سنی از ایشان روایت می‌کنند که می‌فرمود: «حج را به افراد گزار، که افضل است.» (۷)

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۵

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۲۱

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۸، ح ۲۰

۴- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۲۹

۵- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۴۲

۶- وسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۱، ح ۱۸

۷- موسوعه فقه علی بن ابی طالب، د. رواس قلعه‌چی، ص ۲۰۵، به نقل از سنن بیهقی و کنز العمال و المجموع نووی.

ص: ۲۶

۲- نیت

معلوم است که در شریعت اسلام، نیت در هر عبادتی شرط است و حج از شمار عباداتی است که جز با نیت صحیح نیست. در این باره اشکال و شکی نیست.

بحث فقها در جنبه نیت است، که نیت احرام است یا خروج به طرف مکه یا نیت نوع (تمتع، افراد یا قران) یا جمع میان نیت نوع و نیت هر یک از افعال حج؟

صاحب جواهر وجوه متعددی را از فقها نقل کرده و سپس این قول را برگزیده است که نیت نوع است. (۱) در موسوعه فقه علی بن ابی‌طالب، نصی از امام به نقل از مسند زید آورده که فقهای سنت از آن «نیت نوع» را استفاده کرده‌اند. امام علیه السلام فرمود: «هر کس حج نگزارده است، می‌تواند عمره تمتع به جا آورد یا اگر بخواهد قران یا افراد گزارد.» (۲) اما در این حدیث، حکم مختصر کسی آمده که حج به جانی آورده است و می‌فهماند که امام علیه السلام در صدد امر دیگری جز نیت است؛ زیرا وجوب نیت در عبادت واجب و مستحب، بر کسی که حج بسیار بجا آورده و می‌خواهد حج جدید مستحبی به جا آورد یا کسی که حج نرفته و اولین بار است که حج مشرف می‌شود، ثابت است.

۳- وجوب حج بر زن، گرچه همراهش محرم نباشد

عبدالله بن جعفر در قرب الاسناد، از حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان از قول پدرش، امام باقر علیه السلام فرمود:

«علی علیه السلام می‌فرمود: اگر همراه زنی که برای اولین بار به حج می‌رود، محرم یا شوهرش نباشد، بلکه گروهی صالح باشند، اشکالی ندارد.» (۳) در وجوب حج بر این زن، گمان وی به امتیثش کافی است؛ زیرا اگر امنیت داشته و در گروه (کاروان)، معتمدانی باوی باشند، مستطیع خواهد بود، چنان که در جواهر گفته است. (۴) مفهوم فرمایش علی علیه السلام و دیگر روایات این بحث، آن است که اگر ترس از راه بر او چیره شود، حج گزاردن بر او واجب نیست.

۴- حج خردسال و برده

در فقه معروف است: حج بر خردسال و برده واجب نیست و اگر یکی از این دو حج به جا آورد، به هنگامی که خردسال، بالغ شود و برده آزاد گردد، مجزی از حَجَّه الإسلام نیست. در این باره

۱- جواهر، ج ۶، ص ۴۴۲

۲- الموسوعه، ص ۲۰۵

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۵۵

۴- جواهر، ج ۶، ص ۳۹۳

ص: ۲۷

روایات بسیاری از امامان علیهم السلام آمده؛ از جمله، از امام صادق علیه السلام که فرمودند:

«اگر خردسال را به حج برند، حَجَّه‌الْإِسْلَام را وقتی بزرگ شد، به جا می‌آورد، و اگر برده را به حج برند، حَجَّه‌الْإِسْلَام را وقتی آزاد شد، به جا می‌آورد.» (۱) فقهای امامیه در این باب به حدیثی از امام علی علیه السلام استدلال نکرده‌اند، اما فقهای سنت از ایشان حدیثی آورده‌اند که فرمود:

«اگر خردسال حج بگذارد، تا زمانی که طفل است، مجزی است، اما هنگامی که بالغ شد، حَجَّه‌الْإِسْلَام بر او واجب است و اگر برده حج به جا آورد، تا وقتی که عبد است، مجزی است و زمانی که آزاد گردید، حَجَّه‌الْإِسْلَام بر وی واجب است.» (۲) ۵- حج قران حج، به «تمتع»، «افراد» و «قران» تقسیم می‌شود؛ آن که از مکه دور است، تمتع بر او واجب است و بر اهالی مکه، افراد و قران فرض است. در مصادر حدیثی و فقهی امامیه از علی علیه السلام در این باب، چیزی نیامده، اما مصادر سنی ذکر کرده‌اند که ابا نصر سلمی گفت:

«حج را آغازیدم و در این هنگام علی» [را دیدم. پرسیدم: حج را تازه آغاز کرده‌ام، می‌توانم عمره را بدان ضمیمه کنم؟ فرمود: نه، اگر عمره را آغاز کرده بودی، می‌توانستی حج را بدان ضمیمه کنی، اما اگر حج را شروع کرده‌ای، عمره را بدان ضمیمه نکن. پرسیدم: اگر بخواهم این کار را انجام دهم، چه؟ فرمود: با چند ظرف آب غسل کن، سپس برای هر دو احرام بپوش و دو طواف به نیت آن دو به جای آر.» (۳) همچنین روایت کرده‌اند:

«مقداد در منطقه «سقیاء» بر علی بن ابی‌طالب وارد شد، در حالی که ایشان به بچه شتران، مخلوطی از آب و آرد و گیاه را می‌خوراند. عرض کرد:

عثمان بن عفان از جمع میان حج و عمره نهی می‌کند. علی علیه السلام در حالی که بردستانش اثر آرد نمایان بود، وارد بر عثمان شد و فرمود: تو از جمع میان حج و عمره نهی کرده‌ای؟ عثمان گفت:

این اعتقاد من است. علی» [در حالی که خشمگین بود، بیرون آمد و [به نیت حج و عمره] می‌گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ بِحَجِّ وَ عُمْرَةٍ مَعًا.» (۴)

۱- وسائل، ب ۱۶ وجوب الحج، ح ۲

۲- الموسوعه، ص ۲۴، به نقل از الروض النضير، ج ۳، ص ۲۹۶

۳- سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۴۸؛ المغنی، ج ۳، ص ۴۸۴

۴- الموطأ، ج ۱، ص ۳۳۶؛ کنز العمال، ح ۱۲۴۶۵

ص: ۲۸

ابن ابی شیبه از مروان بن حکم روایت می‌کند:

«با عثمان بودیم که شنیدیم مردی به قصد هر دو [حج و عمره] لُبیک می‌گوید. عثمان پرسید: کیست؟ گفتند: علی است.

عثمان نزد ایشان رفت و گفت:

نمی‌دانی من از این کار نهی کرده‌ام؟

فرمود: می‌دانم، اما به خاطر حرف تو، فعل رسول‌الله را ترک نمی‌کنم. (۱) روایات اهل سنت از امام علیه السلام، درباره چگونگی این عمل، متفاوت است. در روایتی از ایشان آمده است:

«قارن» (جمع کننده حج و عمره) یک طواف و سعی می‌کند و در حدیثی دیگر است: دو طواف و یک سعی می‌گزارد. (۲) در فقه امامیه معروف است: قران به یک سعی و دو طواف است (۳) و از ایشان علیه السلام نقل کرده‌اند:

«هر کس بخواهد بین حج و عمره جمع کند، قربانی با خود ببرد.» (۴) ۶- نیابت و احکام آن

در باب نیابت در حج، از امام علی علیه السلام دو روایت در دو جا آمده است:

نخست: نیابت از توانمند، به هنگامی که بیماری یا پیری یا دشمن مانع وی شود. روایت است: آن حضرت پیر مردی را دید که حج نگزارده بود و به دلیل پیری توان آن را نداشت. پس به وی دستور داد مردی را بفرستد تا به نیابت از او حج به جا آورد. (۵) بر خلاف حدائق که قائل به وجوب نیابت به دلیل این روایت است، صاحب جواهر، دلالت این حدیث و امثال آن را بر وجوب رد کرده است.

مصادر سنی این مضمون را از امام علی علیه السلام نقل کرده و از ایشان روایت نموده‌اند:

«پیر مردی که در شرف موت است و نمی‌تواند حج به جا آورد، مردی را با هزینه خود می‌فرستد تا از طرف او حج بگزارد.» (۶)

همچنین از ایشان روایت شده که معتقد بود اشکالی ندارد از طرف مردی که حج به جا نیاورده، حج گزارند. (۷)

اگر نایب شرایط وجوب را در آن سال داشته باشد، قول اخیر موافق فقه امامی است. (۸) دوم: واجب است نایب طبق شرط، حج تمتع یا قران یا افراد انجام دهد. در این باره روایتی آمده که صاحب وسائل به

۱- الموسوعه، ص ۲۰۷

۲- الموسوعه، ص ۲۰۷، به نقل از ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۷۴؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۴۴۶۴

۳- جواهر، ج ۶، صص ۴۶۲ و ۴۶۳

۴- الموسوعه، ص ۲۰۸، به نقل از المحلی، ج ۷، ص ۱۰ و المغنی، ج ۳، ص ۴۶۸

۵- وسائل، ج ۱۱، ص ۶۳، ح ۱، حدیث سوم و پنجم و ششم این باب، همین گونه است.

۶- الموسوعه، ص ۲۰۴، به نقل از مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، صص ۱۹۴ و ۱۶۹؛ المحلی، ج ۷، ص ۶۱؛ المجموع، ج ۷، ص ۸۰؛ المغنی، ج ۳، ص ۲۲۸

۷- الموسوعه، ص ۲۰۴

۸- جواهر، ج ۶، ص ۴۱۰

ص: ۲۹

نقل از تهذیب و استبصار از حسن بن محبوب از علی علیه السلام آورده است که آن حضرت درباره مردی که به شخصی درهم‌هایی داد تا به نیابت از او حج مفرده به جا آورد، فرمود: «نمی‌تواند حج تمتع به جا آورد. با صاحب درهم مخالفت نکند.» (۱) در این روایت، امامی که از او سؤال شده، معلوم نیست. روشن است که «حسن بن محبوب» از امام علی علیه السلام روایت نمی‌کند [زیرا معاصر ایشان نیست]. اگر مقصود از «علی» امیر مؤمنان و روایت منقول از امام کاظم یا امام رضا علیهما السلام باشد که حسن بن محبوب معاصر ایشان بوده و از آنها روایت کرده است، بیش از یک واسطه در روایت ارسال هست. محتمل است که مقصود، از امام، علی بن موسی الرضا علیهما السلام باشد که حسن بن محبوب از ایشان روایت می‌کند و به سبب تردّد روایت میان این دو احتمال، شیخ طوسی در تهذیب آن را موقوفه و غیر مستند به یکی از ائمه علیهم السلام می‌داند. (۲) صاحب جواهر آن را مضمهره شمرده، اما مسؤول در روایت را ناشناخته می‌داند، (۳) ولی اشتهاار تعبیر از امام علی، در لسان روایات، به گونه‌ای که در این روایت آمده، واشتهاار تعبیر از ائمه همانا ایشان به کنیه یا القاب یا اسم دوم یا سوم، به گونه‌ای است که تعبیر به اسم مفرد می‌شود و گویا این از خواص روایات مروی از امام علی علیه السلام است، که به احتمال بسیار از ایشان باشد، و در این صورت مرسله خواهد بود.

۷- آن که نذر کند پیاده به حج برود

معروف در این مسأله، وجوب وفا به این نذر می‌باشد و ادعای اجماع بر آن شده است و به عنوان فرع این مسأله حکم جاهایی که حاجی مجبور است سوار بر کشتی یا مانند آن شود، مطرح گردیده است. امام باقر علیه السلام از پدراناش روایت می‌کند: از علی علیه السلام در این باره پرسیدند و آن حضرت فرمود:

«در معبر می‌ایستد تا از آن جا بگذرد.» (۴) ۸- مواقیت

در مصادر حدیث و فقه امامی، گفته‌ای از امام علی علیه السلام در باب مواقیت نیست، اما برخی مصادر سنی، خبری از ایشان نقل کرده‌اند که می‌فرماید:

«میقات کسی که از مدینه، حج یا عمره

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۲، ح ۲

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۹۲

۳- جواهر، ج ۶، ص ۴۱۰

۴- وسائل، ج ۱۱، ص ۹۲

ص: ۳۰

بگزارد «ذوالحلیفه» است. می‌تواند پیش از رسیدن بدان‌جا، از همسرش بهره جوید یا هر لباسی بپوشد.

میقات اهالی عراق، «عقیق» است و پیش از وصول به آن مکان، می‌توان از همسر و لباس بهره جست. اگر اهل شام بخواهند حج یا عمره به جا آورند، میقاتشان «جحفه» است. می‌توانند هر لباسی را بپوشند و از اهل خود بهره جویند، تا به «جحفه» برسند. میقات اهل یمن، «یَلَمَلَم» است و تا آن‌جا، حق استفاده از همسر و لباس غیر احرام را دارند. میقات اهل نجد «قَرْنَ الْمَنَازِل» است. و میقات هر که پس از مواقیت است، خانه‌اش می‌باشد. (۱) این مواقیت - جز با اندکی تفاوت - مطابق فقه امامی است. (۲) ۹- حکم احرام پیش از میقات

جایی که پوشیدن لباس احرام واجب است، «میقات» نام دارد. اما اگر حاجی پیش از میقات محرم شده باشد، حکمش چیست؟ در فقه سنی معروف است که این عمل جایز می‌باشد و حج درست است.

در این باره روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که در تفسیر آیه ... وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... (۳)

فرمود: «اتمام حج به این است که از خانه‌ات برای حج و عمره مُحَرَّم شوی».

مردی نزد عمر آمد و پرسید: من سوار بر کشتی و اسب و شتر آمده‌ام. کجا محرم شوم؟ عمر گفت: نزد علی برو و از وی بپرس. از علی علیه السلام پرسید، آن حضرت فرمود:

«از جایی از وطنت که سفر را آغاز کردی، احرام بپوش» و او از مدینه منوره مُحَرَّم شد. (۴) فقه امامی کاملاً مخالف این اعتقاد است و احرام پیش از میقات را درست نمی‌داند و روا نمی‌شمرد. (۵) در این باره روایات بسیاری از امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است؛ از جمله روایاتی از امام باقر و دو روایت از امام صادق علیهما السلام در رد آنچه اهل سنت از امام علی علیه السلام روایت می‌کنند. در آنها اعتقاد اهل سنت بعید شمرده شده است. اگر چنان بود که سنیان می‌گویند، رسول‌الله صلی الله علیه و آله این فضیلت را ترک نمی‌کرد و از مدینه محرم می‌شد، اما او از «ذی‌الحلیفه» احرام بست. (۶) قسمت دوم: محرمات احرام و کفاره کارهای خلاف در حال احرام احادیث ذیل در باب محرمات

۱- الموسوعه، ص ۲۰۴، به نقل از الروض النضیر، ج ۳، ص ۱۳۸

۲- جواهر، ج ۶، صص ۴۹۸-۴۸۹

۳- بقره: ۱۹۶

۴- الموسوعه، ص ۲۰۸، به نقل از المغنی، ج ۳، ص ۲۶۶ و المحلی، ج ۷، ص ۷۵ و سنن بیهقی، ج ۵، ص ۳۰، و ج ۴، ص ۳۴۱ و مسند زید، ج ۳، ص ۱۴۴ و المجموع، ج ۷، ص ۲۰۱ و آثار ابی یوسف، ص ۴۸۴ و ابن ابی شیبه، ج ۱، صص ۱۶۴-۱۶۲ و تفسیر ابن کثیر، ج ۲، و ص ۱۰۳

۵- جواهر، ج ۶، ص ۵۰۰

۶- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۲۱، ح ۵، و ص ۳۲۳، ح ۲ و ص ۳۲۴، ح ۴

ص: ۳۱

احرام، از مصادر شیعه و سنی روایت شده است:

۱- عدم جواز صید بَرّی توسط محرم و حرمت اکل آن بر مُحَرَّم و مُجَلِّ در صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود:

«علی علیه السلام به گروهی برخورد که ملخ دریایی می‌خوردند. فرمود: سبحان الله! شما در حال احرام هستید و چنین می‌کنید؟! گفتند: آن را از دریا صید کرده‌ایم. فرمود: اگر چنین است، آن را در آب بیندازید.» (۱) مقتضای شبهه آن گروه، این بود که خوردن گوشت ملخ حلال است؛ زیرا قرآن (۲) بر حلیت صید بحر تصریح کرده است:

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ ...

اما امام برای ردّ شبهه آنان فرمود: آن را در آب بیندازید؛ یعنی اگر بحری بود می‌توانست در آب زنده بماند. در جواهر از منتهی و تذکره علامه آمده است:

«بسیاری از علمای ما و علمای عامه می‌گویند ملخ دریایی، صید بَرّی است.

مسالك می‌گوید: «در این باره اختلافی نداریم، ولی ابی سعید خدری و شافعی و احمد به روایتی با ما مخالفند.» (۳) نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی‌طالب در این باب روایاتی از امام گرد آورده که در مصادر سنی موجود است. وی می‌نویسد:

«کشتن و اشاره و نشان دادن و دنبال کردن و خوردن صید بر محرم حرام است.»

علی علیه السلام فرمود: «محرم صید را نمی‌کشد و بدان اشاره و راهنمایی نمی‌کند و آن را دنبال نمی‌نماید.» (۴) اگر یکی از این کارها را بکند و صید را وی یا غیر محرم بکشند، محرم ضامن است. (۵) خوردن گوشت صید بر محرم حلال نیست، چه غیر محرم آن را شکار کند، چه محرم و چه برای وی شکار شود یا برای دیگری (۶).

«حارث بن نوفل» جانشین عثمان در مکه بود. هنگامی که وی به مکه آمد، با غذای نمک سود از وی پذیرایی کردند. ماهیگیران کبکی را شکار کرده، پختند و در مقابل عثمان و همراهانش گذاشتند.

۱- وسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۸، ح ۱

۲- مائده: ۹۶

۳- جواهر، ج ۶، ص ۵۹۰

۴- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۲۱

۵- المغنی، ج ۳، ص ۳۰۹؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۳۷

۶- المحلی، ج ۷، ص ۲۵۰؛ المغنی، ج ۳، ص ۳۱۲؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۳۱

ص: ۳۲

اینان نخوردند، ولی عثمان گفت: ما آن را صید نکرده و دستور نداده‌ایم شکارش کنند. و غیر محرمان آن را صید کره و ما را بدان اطعام کرده‌اند. اشکالی ندارد بخوریم.

به دنبال علی [فرستادن و جریان را به ایشان گفتند. علی ناراحت شد و فرمود: شما را به خدا سوگند! یکی از شما سخن مرا تأیید کند. وقتی برای رسول الله] [آن گور خری آوردند، رسول الله فرمود: ما محرم هستیم و آن را به کسانی که غیر محرمند، بدهید؟! دوازده نفر از اصحاب رسول الله شهادت دادند.

سپس علی فرمود: یکی از شما مردان برای خاطر خدا شهادت بدهد.

وقتی برای رسول الله تخم شتر مرغی آوردند، ایشان فرمود: ما محرم هستیم.

به غیر ما بخورانید؟ از آن گروه دوازده نفری، عده‌ای شهادت دادند.

حارث بن نوفل می‌گوید: [پس از شهادت اصحاب] عثمان خود را از سر سفره عقب کشید و به همراهانش پیوست و ماهی گیران غذا را خوردند. (۱) عبد الرزاق روایت کرده که علی در حالی احرام، صید را مکروه می‌دانست و این آیه را می‌خواند:

أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا ... (۲).

کشتن کفتار که به انسان حمله نکند، صید شمرده شده و موجب کفاره است، اما اگر بر محرم حمله کند و توسط وی کشته شود، بر محرم کفاره واجب نیست.

علی علیه السلام فرمود:

«اگر کفتار بر محرم حمله کند، می‌تواند آن را بکشد، اما اگر پیش از حمله، آن را بکشد، باید میش بالغی کفاره دهد.» (۳) کشتن مار سیاه و افعی و عقرب و سگ هار و حیوانی که بر محرم حمله آورد، رواست (۴) و نیز کلاغ (۵) و می‌تواند کنه‌های شترش را بگیرد و بکشد.

در جواهر آمده است: اگر محرم، حیوان بزی را صید کند، میته بوده و بر محلّ و محرم حرام است، چنان‌که شیخ طوسی و حلی (ابن ادریس) و قاضی ابن سراج و یحیی بن سعید حلی و فاضلان - محقق و علامه حلی) و دیگران - آن گونه که از برخی از آنان نقل شده - بدان تصریح کرده‌اند، بلکه در نهاییه و مبسوط و تهذیب و وسیله و جواهر

۱- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۸۲؛ سنن ابی داود، مناسک، باب لحم الصید للمحرم؛ المغنی ج ۳، ص ۳۱۲؛ ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۸۵؛ الأم، ج ۷، ص ۱۷۰

۲- عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۲۷؛ تفسیر طبری، ج ۷، ص ۷۰، چاپ دوم.

۳- ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۲۰۳. ۱۹۱۱؛ الأم، ج ۷، ص ۱۷۱؛ الأوسط، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الإشراف، ج ۲، ص ۳۱۹

۴- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۹

۵- ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۹

ص: ۳۳

- بنا بر آنچه از بعضی نقل شده- مانند میته است. در کتاب اخیر اجماع بر این اعتقاد است، و به دو خبر از امام علی علیه السلام در این مورد استدلال شده است: نخست: خبر وهب بن وهب از جعفر از پدرش از علی علیه السلام:

«اگر محرم صید را ذبح کند، محرم و محل نمی‌توانند از آن بخورند و مانند میته است و اگر صید در حرم ذبح شود میته است، چه محل ذبحش کند و چه محرم.»

دومین خبر از اسحاق از امام جعفر علیه السلام است که علی علیه السلام می‌فرمود:

«اگر محرم صید را در غیر حرم ذبح کند، میته است و محل و محرم نمی‌توانند از آن بخورند و اگر محل صید را در حرم بکشد، میته است و محل و محرم نمی‌توانند از آن بخورند.» (۱) ۲- جواز روغن مالی پیش از احرام

در فقه حج معروف است: حاجی پس از احرام نمی‌تواند روغن استعمال کند و اگر بوی آن پس از احرام باقی می‌ماند، باز نمی‌تواند پیش از احرام روغن استعمال نماید (۲)، اما اگر پس از احرام بویی باقی نمی‌ماند، پیش از آن رواست. خبری که محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده، به همین معناست:

«علی علیه السلام در این باره فرمود: «نباید محرم، عطر و روغن استعمال کند. اگر پوستش ترک خورد، از غذایی [چرب] که می‌خورد، بر آن می‌مالد و اگر چشم درد داشته باشد، صبرزرد [که گیاهی دارویی است] به چشمش می‌کشد، نه زعفران.» (۳) ۳- جواز احرام به لباس رنگ شده با گل سرخ

بین فقها مشهور است که احرام به لباس رنگ شده کراهت دارد، مگر آنچه با دلیل استثنا شده است؛ از جمله لباسی که با گل سرخ (خاکی سرخ که با آن لباس را رنگ می‌کنند) رنگ شده باشد.

از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است:

«علی علیه السلام محرم بود و یکی از کودکانش با او بود که او لباس رنگی به تن داشت. عمر بن خطاب وی را دید و گفت: ای ابا الحسن! احرام با لباس رنگی رواست؟ فرمود: نیاز به کسی نداریم که به ما سنت آموزد! این

۱- جواهر، ج ۶، ص ۵۸۸؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۴۳۲، ح ۴ و ۵

۲- جواهر، ج ۶، ص ۶۳۳

۳- الموسوعه، ص ۲۱۰ به نقل از الروض النضیر، ج ۳، صص ۲۵۷ و ۲۶۵

ص: ۳۴

لباس‌ها با گل سرخ رنگ شده است.» (۱) نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب مضمون این خبر و احادیث دیگر را به عنوان «ما یَحْرُمُ عَلَی الْمُحْرَمِ مِنَ اللِّبَاسِ» آورده و می‌نویسد:

«مرد نمی‌تواند لباس را که با زعفران یا ورس یا گل کاجیره (کافشه) رنگ شده، بپوشد.» (۲)، اما اگر با چیزی جز اینها رنگ شده، می‌تواند بپوشد. محمد بن علی بن الحسین می‌فرماید: عمر بن خطاب، عبدالله بن جعفر را در حال احرام با دو لباس رنگی دید، پرسید: این چیست؟ علی بن ابی طالب [که در آن جا بود] فرمود: فکر نمی‌کنم کسی بتواند به ما سنت را بیاموزد! عمر چیزی نگفت. (۳) محرم نمی‌تواند سرش را بپوشاند.

علی علیه السلام فرمود: «احرام مرد این است که سرش را نپوشاند (۴)، اما زن هر لباسی را که بخواهد، می‌تواند بپوشد، جز آنچه رنگ شده است. وی می‌تواند کفش [غیر بندی] و شلوار و روپوش بلند بپوشد (۵)، ولی روپوش بر صورتش نباید بیندازد. اگر بخواهد صورتش را بپوشاند، لباسش را بر رویش می‌کشد.»

ابن ابی شیبیه از علی [روایت کرده که ایشان زنانی را که محرم بودند، از استفاده از نقاب نهی می‌کرد، اما می‌توانستند لباسشان را بر صورتشان بکشند (۶)، همچنان که از پوشیدن دستکش نهیشان نمود. (۷) محرم می‌تواند انگشتر در دست کند. اسماعیل بن عبدالملک می‌گوید:

علی را در حالی که محرم بود، دیدم انگشتر در دست دارد (۸) و (۹) نگارنده موسوعه احادیثی را از امام علی علیه السلام آورده که در مصادر سنی است و درباره حرمت نکاح محرم و نیز حرمت جدا کردن دندان یا ناخن و ... از بدن، و مباح بودن حجامت است. وی می‌نویسد:

۴- نکاح و محرک‌های آن

نکاح بر محرم جایز نیست و اگر این کار را کرد، نکاحش باطل است.

علی - کَرَمُ اللَّهِ وَجْهَهُ - فرمود: «محرم نمی‌تواند ازدواج کند و نمی‌توان با زن محرم ازدواج کرد. اگر این کار انجام شود، نکاح باطل است.» در روایتی دیگر فرمود:

«اگر محرم ازدواج کند، همسرش را از او جدا می‌کنیم.» (۱۰) زیرا آمیزش با همسر، حج را باطل می‌کند. از علی [درباره حکم حج مرد محرمی که با همسرش آمیزش کرد، پرسیدند، فرمود: «اعمال را

۱- وسائل، ج ۱۲، ص ۴۸۲

۲- المحلی، ج ۲، ص ۸۲

۳- المحلی، ج ۷، ص ۲۶۰

۴- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۱۷

۵- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۱۶

۶- ابن ابی شیبیه، ج ۱۲، صص ۱۸۱ و ۱۸۳

۷- المحلی، ج ۷، ص ۸۲؛ المغنی، ج ۳، ص ۳۲۹

۸- ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۸۱

۹- الموسوعه، ص ۲۱۰

۱۰- ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۶۴؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۹۹؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۶۶ و ج ۷، ص ۲۱۳؛ کنز العمال، ص ۱۲۸۴۵؛
المجموع، ج ۷، ص ۲۹

ص: ۳۵

به جا می آورند تا حج را به پایان برسانند، مناسک را ادامه می دهند و در سال آینده، باید دوباره حج بگزارند و قربانی کنند. سال بعد که حج به جا می آورند، از هم جدا خواهند بود تا اعمال را تمام کنند.» (۱) همچنان که در حج، جماع حرام است، محرک‌هایش مانند بوسیدن و امثال آن هم حرام می باشد، ولی حج را باطل نمی کند. علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند.» (۲) ۵- جدا کردن عضوی از بدن؛ مانند دندان و ناخن و مو

علی علیه السلام فرمود: «محرم نباید دندان و ناخنش را بکند، مگر اینکه درد بکشد.» (۳) حسین بن علی [در سفر به مکه همراه عثمان بود که در راه بیمار شد، عبدالله بن جعفر در «سقیاء» به او برخورد و از وی پرستاری نمود، تا زمانی که ترسید حج را از دست بدهد. از این رو، به دنبال علی بن ابی طالب و اسمای بنت عمیس که در مدینه بودند، فرستاد و خود به سوی مکه روانه شد. آن دو آمدند و [امام] حسین به سر درد خود اشاره کرد و علی دستور داد سرش را بتراشند، سپس در «سقیاء» قربانی را به نیابت از او کشت و شتری را نحر کرد. (۴) محرم می تواند بدن و سرش را بشوید (۵) و حجامت کند. علی - کرم الله وجهه - فرمود: «اگر محرم خواست، می تواند حجامت کند.» (۶) و (۷) آنچه گفته شد، سخنان امام علیه السلام درباره «محرمات احرام» بود، اما درباره «کفاره مخالفت با محرمات»، احادیثی دارند؛ از جمله:

۱- روایت شده که از ایشان (علی علیه السلام) در باره حرمت و ضمان صید پرندۀ ای که بر شاخه درختی باشد که ریشه اش در حرم و شاخه اش در بیرون حرم است، پرسیدند و او فرمود:

«اگر ریشه اش در حرم باشد، باید کفاره دهد.» (۸) ۲- کفاره کشتن کبوتر، میش است.

در جواهر آمده است: «اگر محرم در غیر حرم، کبوتری را بکشد، بنا بر مشهور میان اصحاب، باید میشی کفاره دهد.» در تذکره و منقول از خلاف و منتهی اجماع بر این مطلب است، بلکه در خلاف نیز اجماع هست. علی علیه السلام و عمر و عثمان و ابن عمر قائل به آنند...» (۹) در وسائل خبری در این باره نیافتیم.

شاید- چنان که خواهد آمد- صاحب جواهر آن را از مصادر عامه نقل

۱- الموطأ، ج ۱، ص ۳۸۱؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۸۰؛ ابن ابی شیبۀ، ج ۱، ص ۱۶۵؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۷؛ الروض النضیر، ج ۳،

ص ۲۵۰؛ کنز العمال، ص ۱۲۸۱۵؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۸۰؛ المغنی، ج ۳، ص ۳۶۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۲۰

۲- ابن ابی شیبۀ، ج ۱، ص ۱۶۳؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۸؛ کنز العمال، ص ۱۲۷۹۸

۳- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۵

۴- الموطأ، ج ۱، ص ۳۸۸؛ ابن ابی شیبۀ، ج ۱، ص ۱۶۷؛ المحلی، ج ۷، ص ۲۱۳ و ۲۰۵؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۱۸؛ المغنی، ج ۳،

ص ۴۹۸ و ۵۴۵

۵- المغنی، ج ۳، ص ۲۹۹

۶- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۷

۷- الموسوعه، ص ۲۱۱

۸- وسائل، ج ۱۲، ص ۵۶۱

۹- جواهر، ج ۷، ص ۳۶۱

ص: ۳۶

کرده است.

۳- کفاره کشتن مرغ سنگ خوار، یک بزه است.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«در کتاب علی علیه السلام یافتیم که اگر محرم، مرغ سنگ خوار را آسیب رساند، باید بره‌ای را کفاره دهد که از شیر بریده شده است و برگ درختان را می‌خورد.»

خبری دیگر به مانند همین از امام باقر علیه السلام هست و فتوای فقها همین است (۱) ۴- حکم محرم و غیر محرم، اگر صیدی را بکشند.

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

«علی علیه السلام درباره محرم و مُجَل، که صیدی را بکشند، سخن می‌گفت و فرمود:

محرم باید قربانی کاملی را بدهد و محل [قیمت] نیمی از قربانی را.» (۲) در این مسأله میان فقها اختلاف است. (۳) ۵- شکستن تخم شتر مرغ.

این مسأله دو صورت دارد:

الف- در تخم جوجه باشد که حرکت کند. در این باره امام صادق علیه السلام فرمود:

«در کتاب علی علیه السلام هست که کفاره شکستن هر تخم مرغ سنگ خوار توسط محرم، گوسفندی یکساله است و کفاره شکستن تخم شتر مرغ، شتر جوانی است.» (۴) ب- پیش از حرکت جوجه، تخم بشکند یا اصلاً در آن جوجه‌ای نباشد. از امام صادق علیه السلام در این باره روایت شده است:

«امیر مؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد:

به شمار تخمها، شتر نر میان شتران ماده رها کنند. هر شتر ماده‌ای که حامله گردد و بچه شتری سالم به دنیا آید، بچه به عنوان قربانی به کعبه برده می‌شود.» (۵) نظر فقها در هر دو صورت، طبق این حدیث است. (۶) ۶- اگر صیدی را مجروح کند و از حالش خبر نداشته باشد.

اگر محرم صیدی را زخمی کند و آن را به حال خود واگذارد و نداند پس از زخمی شدن، در چه حالی است، قربانی کامل بر او واجب است. در این باره روایتی از امام باقر به نقل از پدرانش، از

۱- جواهر، ج ۷، ص ۳۶۸

۲- وسائل، ج ۱۳، ص ۵۰

۳- جواهر، ج ۷، صص ۳۸۲ و ۳۸۳

۴- وسائل، ج ۱۳، ص ۵۵، ح ۲ و ۴

۵- وسائل، ج ۱۳، ص ۵۲، ح ۲ و ص ۵۴، ح ۶، و ص ۵۳، ح ۴

۶- جواهر، ج ۷، صص ۳۵۲ و ۳۵۳

ص: ۳۷

قول علی علیه السلام وارد شده است:

«اگر محرم به صیدی آسیب رساند و آن را خونی کند، سپس به حال خود رها سازد، باید کفاره‌اش را بدهد.» (۱) ۷- اگر محرم مضطر شود و صید یا میتة بخورد

حکم محرمی که ناچار صید ما میتة‌ای را ک نزدش هست بخورد چیست؟ از امام علی علیه السلام در این باره خبری آمده که می‌فرماید:

«اگر محرم به صید و میتة مضطر شود، می‌تواند میتة‌ای را که خدا برایش حلال کرده است بخورد.» (۲) این روایت مخالف مذهب امامیه مبنی بر اختیار صید- به شرط تمکن ادای کفاره- است، اما اگر نتواند کفاره (قربانی) دهد، صید را کنار گذاشته، از میتة می‌خورد. صاحب جواهر ادعای اجماع بر این قول را به نقل از سید مرتضی کرده، گو این که صاحب جواهر الکلام احتمال داده روایت در موردی است که نتواند کفاره صید را بدهد، گر چه بدان مضطر باشد. (۳) آنچه مصادر سنی در مورد احکام فقهی امام علی علیه السلام در مورد مخالفت احرام ذکر کرده‌اند، نگارنده موسوعه فقهی علی بن ابی‌طالب گرد آورده است:

درباره شتر مرغ، علی] [حکم به شتر قربانی نمود (۴) و در مورد تخمش، به جنین ماده شتر. ابن عباس می‌گوید:

علی بن ابی‌طالب در مورد تخم شتر مرغی که محرم بدان آسیب رساند، حکم کرد: شتران نر را میان شتران ماده رها می‌کنی، وقتی معلوم شد بار دارند، تخم‌هایی را که شکسته‌ای می‌شمیری [و به شمار تخم‌ها بچه شتر می‌دهی]. گفتم این قربانی [کفاره] است و پس از این ضامن آنچه از بین برده‌ای نیستی.

ابن عباس می‌گوید: معاویه از قضاوت علی شگف زده شد. وی می‌افزاید: چرا باید معاویه متعجب شود؟ در بازار، تخم را چنین می‌فروشد و بدان می‌بخشد. (۵) در سنن بیهقی است که علی] [در زمان حیات رسول‌الله این گونه قضاوت کرد. مردی نزد پیامبر خدا رفت و آنچه را علی گفته بود، به عرض رساند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه را شنیدی، علی به درستی گفت، اما کار دیگری هم می‌توانی بکنی. می‌توانی عوض هر تخم، یک روز روزه بگیری یا مسکینی را اطعام کنی. (۶) کفاره گفتاری که محرم بکشد، بی آن که بر وی حمله کرده باشد، یک قوچ است، ولی اگر حمله کند، چیزی بر وی

۱- وسائل، ج ۱۳، ص ۶۳

۲- وسائل، ج ۱۳، ص ۸۷

۳- جواهر، ج ۷، صص ۴۱۹ و ۴۲۰

۴- المجموع، ج ۷، صص ۴۰۳ و ۴۲۱؛ المغنی، ج ۳، صص ۵۰۹ و ۵۱۷؛ المحلی، ج ۷، ص ۲۲۷؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۶

۵- عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۲۲؛ المحلی، ج ۷، ص ۲۳۴

۶- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۰۸

ص: ۳۸

واجب نیست (۱). کفاره آهو، گوسفند است (۲) درباره کبوتر حرم - که دو شخص عادل از مسلمانان باید حکم کنند - فرمود: گوسفند بدهد (۳) کفاره دو تخم کبوتر، یک درهم است. (۴) کفاره تراشیدن مو؛ علی [در مورد کسی که سر درد دارد و مویش را می‌تراشد، فرمود: «سه روز روزه بگیرد و می‌تواند به شش مسکین - هر یک نیم صاع - طعام دهد و اگر خواست قربانی کند، گوسفندی را می‌کشد». (۵) هر جا خواست - حرم یا جای دیگر - این کار را انجام می‌دهد. علی [در «سیقا» هنگامی که موی پسرش - حسین - را تراشید، شتری را قربانی کرد، که بخشش مستحب توسط وی - رضی الله عنه - بود. (۶) کفاره آمیزش؛ علی درباره مرد محرمی که با زنش آمیزش کند فرمود:

«هر کدام باید شتری بدهند» (۷) و در سال آینده حج بگزارند.

کفاره بوسیدن و لمس شهوت‌انگیز؛ علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند» (۸)؛ یعنی گوسفند بدهد. آن که حیوانی را برای کفاره می‌کشد، نمی‌تواند از آن بخورد. علی فرمود: «از گوشت نذری و کفاره صید و آنچه مال مساکین است، نمی‌توان خورد.» (۹) و (۱۰) قسمت سوم - افعال حج

دوازده کار در حج واجب است:

احرام، وقوف به عرفات و مشعر، منا، رمی، قربانی، حلق یا تقصیر، طواف و دو رکعت نماز آن، سعی، طواف نساء و دو رکعت نماز آن.

در مورد بسیاری از این افعال، سخنانی از امام علی علیه السلام آمده است:

۱- از واجبات احرام، تبلیغات اربع است

عمره تمتع و حج جز با تلبیه درست نیست. یک بار تلبیه واجب است و تکرار و زیاده بر آن، تا زوال روز عرفه، برای حاجی مستحب است (۱۱) در این باره دو خبر از امیر مؤمنان نقل شده؛ یکی در مورد استحباب تلبیه برای مردان با صدای بلند است؛ علی علیه السلام فرمود: «جبرئیل خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: شعار محرم تلبیه است. به هنگام تلبیه صدایت را بلند کن.» (۱۲) فقهای مشهور بر این رأی هستند و بر آن به

۱- ابن ابی شیبیه، ج ۱، صص ۱۷۷ و ۱۹۱ و ۲۰۳؛ عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۰۳؛ المحلی، ج ۷، ص ۲۲۷؛ الروض النضیر، ج ۳، ص

۲۲۶؛ المجموع، ج ۷، ص ۴۰۱؛ المغنی، ج ۳، ص ۵۱۰

۲- المغنی، ج ۳، ص ۵۰۹ و ۵۱۱؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۲۶

۳- عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۱۸

۴- عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۲۰؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۳۹

۵- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۴۸؛ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۳۵

۶- تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۳۹

۷- ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۶۵

۸- ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۶۳؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۸؛ کنز العمال، ص ۱۲۷۹۸

۹- ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۶۶

۱۰- الموسوعه، صص ۲۱۲ و ۲۱۳

۱۱- تحریر الوسيله، ج ۱، ص ۴۱۶

۱۲- وسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۹

ص: ۳۹

اخبار دیگری- نه این خبر- استدلال کرده‌اند، که شاید به سبب مرسل بودن این خبر است. (۱) دوّمین خبر آن است که فرمود: «تلبیه و شهادت و قرائت قرآن در نمار توسط گنگک، با تکان دادن زبان و اشاره به انگشتان است.» (۲) به نقل از مصادر سنی، نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب گفته است:

ابن ابی شیبیه و بیهقی و ابن حزم اندلسی در المحلّی به سند خود روایت کرده‌اند که علی - رضی الله عنه - پیوسته تهلیل می گفت تا به جمره عقبه رسید.

«عکرمه» می گوید: با حسین بن علی راه افتادم و تا رمی جمره عقبه می شنیدم که پیوسته تلبیه می گفت: به من فرمود: رسول الله این کار را می کرد. نووی در المجموع بیان می کند که علی [تا پیش از وقوف در عرفات، تلبیه می گفت.

این خبر معارض روایتی است که ابن ابی شیبیه روایت می کند که به ابن عباس گفت:

معاویه از تلبیه در روز عرفه نهی کرد و آمد تا عمود خیمه را گرفت آنگاه لبیک گفت. وی می افزاید: معاویه می دانست علی در این روز تلبیه می گفت. از این رو دوست داشت با ایشان مخالفت کند. ابن قدامه در المغنی ذکر می کند که علی تا زوال خورشید در روز عرفه تلبیه می گفت. (۳) ۲- وقوف در عرفات

وقوف در عرفات از ارکان حج است و هر که به عمد وقوف در عرفات را به هنگام زوال روز عرفه از دست بدهد، حج را از کف داده است. از این رو، در برخی اخبار آمده است که «یوم حج اکبر» (بزرگترین روز حج) روز عرفه است. در این باره از امام صادق علیه السلام روایت است:

«فضیل بن عیاض از ایشان از حج اکبر پرسید. فرمود: خودت چیزی می دانی؟

عرض کرد: آری، ابن عباس می گفت:

حج اکبر روز عرفه است؛ یعنی کسی که روز عرفه را تا طلوع فجر روز قربانی درک کند، حج را درک کرده است و آن که این روز را از دست بدهد، حج را از کف داده است. امام صادق علیه السلام بدو فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: حج اکبر، روز قربانی است و این آیه را دلیل آورد: فَسَيُحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ که بیست روز از ذی الحجّه و محرّم و صفر و ماه ربیع الأول و ده روز از ربیع الآخر است. اگر

۱- جواهر، ج ۶، ص ۵۷۹

۲- وسائل، ج ۱۲، ص ۳۸۱

۳- الموسوعه، صص ۲۱۳ و ۲۱۴

ص: ۴۰

حج اکبر، روز عرفه بود، سیح (کوچیدن) چهار ماه و یک روز می‌باشد....» (۱) در مسند زید از ایشان علیه السلام روایت است: «هر که وقوف در عرفه با مردم را از دست بدهد و شب هنگام بیاید و در جمعی از مردم، پیش از انصراف امام باشد، حج را درک کرده است.» (۲) ۳- اعمال منا در منا سه کار برحاجی واجب است:

رمی و قربانی و حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر). در مورد دومین و سومین عمل، احکام فقهی از امیر مؤمنان آمده، ولی در مورد نخست، بر خبری از امام دست نیافتیم. از امام درباره قربانی (هدی) احکام بسیاری آمده که در ضمن مسائل آتی آن را ذکر می‌کنیم:

کمترین قربانی که مجزی است

از ایشان روایت است که فرمود:

شتر و گاو و بز «ثیه» و میش «ضأن» باشد (۳)؛ یعنی بنابر اعتقاد مشهور، شتر پنج سال را تمام کرده، وارد شش سال شده باشد. بز و گاو یکساله و داخل سال دوم شده باشند، جذع، پس از یکسالگی و ورود به دوسالگی است. رأی فقها این است که کمترین قربانی که مجزی است، باید در این سن و سال باشد. (۴) شروط قربانی

فقها شروطی را برای قربانی گفته‌اند. محقق در شرایع می‌گوید: «شرط سوم آن است که سالم باشد؛ پس یک چشم و لنگی که آشکارا بلند و آنچه شاخش از داخل شکسته یا گوشش بریده است، مجزی نیست. همچنین نرهایی که اخته شده‌اند یا لاغری که بر پهلوهایش پیه نباشد و... مستحب است فربه باشد، که در علفزار نگهداری می‌شود و در آنجا می‌خوابد و می‌چرد....» (۵) در این باره اخبار صحیحی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده که مورد استدلال فقهاست و احادیث ضعیفی نیز وجود دارد که در کنار ادله خود آورده‌اند، (۶) مانند:

«برای اطمینان از سلامت قربانی، چشم و گوشش واریسی شود، اگر چشم و گوش سالم باشند، قربانی کامل است و اگر شاخش شکسته باشد یا پایش را به طرف قربانگاه بکشد، مجزی نیست.» (۷)

۱- وسائل، ج ۱۴، ص ۴۴

۲- الموسوعه، ص ۲۱۵، به نقل از مسند زید، ج ۳، ص ۱۸۳

۳- وسائل، ج ۴، ص ۱۰۳، این مضمون از امام در دو روایت دیگر، ص ۱۰۵ تکرار شده است.

۴- جواهر، ج ۷، ص ۷۷

۵- جواهر، ج ۷، صص ۸۴-۷۹ نک: به سخن محقق و استدلال صاحب جواهر.

۶- همان.

۷- وسائل، ج ۱۴، صص ۱۱۰ و ۱۱۱

ص: ۴۱

و از ایشان است: «اگر مرد، قربانی لاغر بخرد، مجزی نیست و اگر فربه بخرد، ولی معلوم شود لاغر است مجزی است. در قربانی تمتع نیز همین حکم است.» (۱) همچنین نقل شده است:

«علی علیه السلام خوش نداشت گوش و بینی قربانی بریدگی داشته باشد اما اگر زمانی سوراخی داشت، اشکال نمی‌دانست.» (۲) در صورت ضرورت، یک قربانی برای پنج و هفت نفر مجزی است

اصل این است که یک قربانی، برای یک شخص مکلف مجزی است، اما اخباری وارد شده که به هنگام ضرورت و اگر چند نفر، همسفره باشند، یک قربانی، مجزی برای بیشتر از یک نفر است. از شمار این اخبار، روایتی از امیر مؤمنان است: گاو دوسه ساله مجزی برای سه نفری است که از یک خانواده باشند و بالغ مجزی برای هفت نفر متفرقه است و گاو پیر مجزی برای ده نفر متفرقه است.»

صاحب جواهر این خبر و مانند آن را- از دیگر امامان- بر قربانی مستحب حمل نموده؛ زیرا در آن تصریحی بر قربانی واجب نیست. (۳) حکم استفاده از شیر قربانی و سوار شدن آن

خبری از امام علی علیه السلام درباره جواز استفاده از شیر قربانی و سوار شدن آمده است. روایت است که ایشان «شیر قربانی را می‌دوشید و اگر ضرری نداشت، بر آن سوار می‌شد.» (۴) و اگر می‌دید مردمی پیاده راه رفته و خسته‌اند، بر (شتر) قربانی سوارشان می‌کرد و می‌فرمود: اگر مرکوب سوار گم یا سقط شود و همراهش (شتر قربانی باشد)، بر آن سوار شود. (۵) تمامی فقها به این حدیث فتوا داده‌اند. (۶) احکام قربانی

از جمله مستحبات اسلام، قربانی است، علی علیه السلام فرمود:

«اگر مردم می‌دانستند قربانی چه ثمره‌ای دارد، قرض می‌گرفتند و قربانی می‌کردند. با اولین قطره خونی که از قربانی بریزد، قربانی کننده بخشوده می‌شود.» (۷) ایشان هر سال به نیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و برای خودشان، دو قوچ را می‌گشت (۸) و می‌فرمود:

۱- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۱۵

۲- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۲۹

۳- جواهر، ج ۷، ص ۷۰

۴- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۶

۵- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۷

۶- جواهر، ج ۷، ص ۱۱۵

۷- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۱۰

۸- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۰۶

ص: ۴۲

«دو قربانی یا بیشتر بکش و آن را که گوش و چشمش سالم باشد؛ بخر و رو به قبله ذبح کن...» (۱) و از رسول‌الله نقل است که فرمود:

«شما را از سه چیز نهی نمی‌کنم... این که گوشت قربانی را پیش از سه روز از قربانگاه خارج کنید. پس از سه روز، از آن بخورید و ذخیره کنید.» (۲) و از ایشان است:

«قربانی در سه روز است، که بهتر، نخستین روز است.» (۳) فقها بر این مطالب فقهی، به ادله‌ای - از جمله این کلمات امیر مؤمنان - استدلال کرده‌اند. (۴) هر که قربانی نیافت، ده روز روزه بگیرد

اگر حاجی قربانی نیابد یا نتواند بهایش را پردازد، به عنوان بدل بر او واجب است ده روز روزه بگیرد؛ سه روز در حج و هفت روز در وطنش. سه روز حج واجب است پشت سر هم شد - نه متفرقه - امام علی درباره آیه: فَصِيَّامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ ... فرمود: «روز پیش از ترویبه و روز ترویبه و روز عرفه، و هر که این سه روز را از دست بدهد، از روز حصبه - شب کوچ از منا - شروع کند.» (۵) تمام احادیثی که از امام علی علیه السلام درباره هدی بود گذشت.

اما حلق (تراشیدن مو) که سومین کار در منا است؛ روایت است که امیر مؤمنان فرمود: «مستحب است تا محاذی گوش بتراشد.» (۶) فقها نیز چنین فتوا داده‌اند. (۷) مصادر امامیه درباره اعمال منا، فقط همین احادیث را در بر دارد، اما آنچه مصادر اهل سنت روایت کرده‌اند، توسط نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی‌طالب جمع آوری شده است. وی می‌نویسد:

از مزدلفه (مشعر الحرام) حاجیان به منا می‌روند و در اولین روز از ایام منا - روز قربانی کردن - به ترتیب چند کار می‌کنند: رمی جمره عقبه، قربانی کردن، تراشیدن مو و طواف خروج. علی [فرمود: «نخستین کار در روز نحر، رمی جمره، سپس ذبح، بعد حلق و پس از آن طواف زیارت است.» (۸) رمی جمره عقبه

علی [فرمود: «در روز دهم ذی‌الحجه، پس از طلوع خورشید، با هفت

۱- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۰۷

۲- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۷۰

۳- وسائل، ج ۱۴، ص ۹۳

۴- جواهر، ج ۷، صص ۱۲۴-۱۲۱

۵- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۳، در همین مطلب، احادیث دیگر از ایشان در ص ۱۸۴ آمده است.

۶- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۲۹

۷- جواهر، ج ۷، ص ۱۳۴

۸- مسند زید، ج ۳، ص ۲۴۴

ص: ۴۳

سنگریزه رمی جمره عقبه می‌کند و با هر ریگی تکبیر می‌گوید. در این روز فقط بدین جمره رمی می‌شود. (۱) ذبح هدی اگر حاجی قارن (جمع‌کننده میان حج و عمره) یا متمتع باشد یا بخواهد كفاره کار خلافتش را بدهد، واجب است قربانی کند، که وقتش روز دهم است.

پس از ذبح، برخی چیزها بر او حلال خواهد شد.

حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن مو)

پس از ذبح، مویش را کوتاه می‌کند یا می‌تراشد، آنگاه مُحَلِّ می‌شود، اگر کسی مویش را تراشیده، یا بافته و یا پشت سرش بسته باشد، تقصیر مجزی نیست و باید حلق کند. (۲) زن مویش را کوتاه می‌کند. نه اینکه بترشد. ترمذی و نسائی از علی - رضی الله عنه - روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول الله نهی کردند زن مویش را بترشد.» (۳) در موسوعه درباره روز بدل قربانی، به نقل از امام علیه السلام آمده است:

آخرین روز از سه روزی که واجب است در حج روزه بگیرد، باید روز عرفه باشد، علی [در تفسیر آیه: فَصِيَّامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ ... فرمود: «آخرینش، روز عرفه است.» و فرمود: «روز ترویبه و پیش از آن و روز عرفه را روزه بگیر.» (۴) اگر این سه روز را - حتی روز عرفه - را روزه نگیرد، آیا باید بعداً بگیرد؟

علی [معتقد است: نمی‌تواند در ایام منا روزه بگیرد؛ چرا که ایام تشریق، روزهای خوردن و آشامیدن است. در این باره علی] «می‌فرماید: «اگر روزه را از دست بدهد، پس از روزهای تشریق، روزه بگیرد.» (۵) و می‌افزاید: «پس از این، سه روز در حرم و هفت روز بعد از بازگشت (به وطن) روزه بگیرد.» (۶) ۴- طواف

پس از اعمال منا، پنج عمل بر حاجی واجب است: طواف حج و دو رکعت نماز آن، سعی میان صفا و مروه، طواف نساء و دو رکعت نماز آن.

درباره طواف، احکام فقهی از امیر مؤمنان وارد شده که ضمن نکات آتی، ذکر می‌شود:

استحباب برگزیدن طواف مستحب، به جای نماز مستحب در کعبه:

«خداوند در بیت الحرام، صد و بیست

۱- مسند زید، ج ۳، ص ۱۹۴

۲- کنز العمال، ص ۱۲۷۳۳

۳- الموسوعه، ص ۲۱۶

۴- ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۴۷

۵- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۵؛ المغنی، ج ۹، ص ۴۷۹

۶- الموسوعه، ص ۲۰۶

ص: ۴۴

رحمت دارد، که شصت رحمت از آن طواف کنندگان و چهل رحمت برای نماز گزاران و بیست رحمت برای ناظران است.» (۱) استحباب استلام حجر الاسود به هنگام طواف از امام صادق علیه السلام روایت است:

«عمر بن خطاب از کنار حجرالاسود گذشت و گفت: به خدا قسم، ای سنگ! می‌دانیم تو سنگی بیش نیستی و نفع و ضرری نداری. فقط شاهد بودیم رسول‌الله تو را دوست داشت. از این رو ما نیز تو را دوست داریم. امیر مؤمنان فرمود: ای پسر خطاب! چگونه چنین می‌گویی، به خدا سوگند! در روز قیامت، خداوند حجرالاسود را در حالی بر می‌انگیزاند که زبان و لب دارد و به سود آن که بدان احترام کرده، شهادت می‌دهد. با این سنگ، خداوند عزّ و جلّ زمینیان را قسم می‌دهد و با آفرینندگانش بیعت می‌کند. عمر گفت: در شهری که علی بن ابی‌طالب در آنجا نباشد، خدا ما را عمر ندهد!» (۲) این حدیث از جمله روایاتی است که دلالت دارد مستحب است طواف کننده در اثنای طواف، مقابل حجرالاسود بایستد، دست‌ها را به دعا بالا ببرد و آن را لمس کند و ببوسد. صاحب جواهر این حدیث را به هنگام بحث در این مسأله آورده است. (۳) دست بریده، از موضع بریدگی، حجرالاسود را لمس می‌کند

امام صادق علیه السلام روایت کرده است: از علی علیه السلام پرسیدند: چگونه دست بریده، حجرالاسود را لمس کند؟ فرمود: از موضع بریدگی سنگ را استلام کند. اگر از آرنج دستش بریده باشد، بادیست چپش لمس کند (۴). برای فتوا در این مسأله، فقها بر این روایت تکیه کرده‌اند. (۵) هر که یک دور بیفزاید، دوبار طواف هفتگانه می‌کند هفت دور در طواف واجب است و حدّی برای مستحب نیست. اگر در طواف واجب، یک دور بیافزاید، واجب است شش دور دیگر کند، تا دو بار طواف هفتگانه کرده باشد. (۶) دلایل عمده در این باب، روایاتی از امیرمؤمنان است؛ مانند صحیح محمد بن

۱- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۱۲

۲- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۲۰

۳- جواهر، ج ۷، ص ۱۸۴

۴- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۴۳

۵- جواهر، ج ۷، ص ۱۸۷

۶- جواهر، ج ۷، صص ۱۹۹-۱۹۷

ص: ۴۵

مسلم از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام:

«در کتاب علی علیه السلام است، اگر آدمی یقین کند، در طواف واجب هشت دور گشته است، شش دور دیگر بدان می‌افزاید.»
(۱) و امام صادق علیه السلام فرمود:

«علی هشت دور طواف کرد. از این رو شش دور افزود، سپس چهار رکعت نماز گزارد.» (۲) مصادر امامیه درباره طواف، از ایشان علیه السلام همین احادیث را ذکر کرده‌اند و مصادر سنی احادیث دیگری از ایشان آورده‌اند؛ مانند: «هر که طواف را فراموش کند، بر می‌گردد حتی اگر در خراسان باشد» و «هر که حج گزارد، آخرین عملش طواف بیت باشد، مگر زنانی که حائض باشند، که رسول‌الله بدین سبب آنان را معاف کرد» و «حائض در عرفات وقوف می‌کند و تمامی اعمال را انجام می‌دهد و به مشعر الحرام می‌آید و رمی جمره می‌کند و سعی میان صفا و مروه می‌نماید، ولی بیت را طواف نمی‌کند، تا پاک شود.» (۳) و «اگر طواف بیت کنی و ندانی کامل کرده‌ای یا نه، آنچه را شک داری، تمام کن، که خداوند بر زیادی عذاب نمی‌کند» و درباره کسی که فراموش کند و هشت دور طواف نماید، فرمود: «شش دور به آن می‌افزاید تا چهارده دور شود و بعد چهار رکعت نماز می‌خواند» و روایت کرده‌اند هرگاه ایشان علیه السلام حجرالأسود را استلام می‌کرد، می‌گفت: «اللَّهُمَّ اِيْمَانًا بِكَ وَ تَصَدِيقًا بِكِتَابِكَ وَ وَفَاءً بِعَهْدِكَ وَ اتِّبَاعًا لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» (۴)

پی‌نوشتها:

۱- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۶۶

۲- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۶۵

۳- الموسوعه، ص ۲۱۷، به نقل از مسند زید بن علی، ج ۳، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۷۵؛ ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۵

۴- الموسوعه، ص ۱۱۴، به نقل از ابن ابی شیبه، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۲۰۵؛ مسند زید، ج ۳، ص ۱۶۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص

۵۰۱؛ المجموع، ج ۸، ص ۳۴؛ کنز العمال، ح ۱۲۵۱۹

طلوع خورشید از درون کعبه

علی اکبر مهدی پور

آسمان جلال و شکوه خاصی داشت. در پهن دشت وسیعش افق و کرانه‌ای به چشم نمی‌خورد و سکوت اسرار آمیزی بر همه جا دامن گسترده بود.

نسیم ملایمی که از قلّه حِرا بر می‌خاست، اندام خود را بر چهره سخت و شکننده ابوقیسیس می‌سایید و با رقصِ دل‌انگیزی به دامنه کوه می‌غلطید و گونه‌های آفتاب زده «کعبه» را نوازش می‌داد.

خانه خدا با جبروت و عظمت خود، درخشش وصف ناپذیری به این سرزمین خشک و سوزان بخشیده بود و همگان در برابر شکوه و عظمت بی‌نظیرش سر تعظیم و تکریم فرود آورده بودند.

در میان سیل مردم از پیر و جوان، که با احترام خاصی، در دوّمین جمعه ماه رجب، در گرداگرد خانه خدا مشغول طواف بودند؛ زنی حامله با چهره‌ای شکسته، به دور کعبه معظّمه بی‌تابانه می‌گردید، با انگشتان لرزانش به سوی کعبه اشاره می‌کرد و در حالی که قطرات اشکش سیل آسا بر گونه‌هایش سرازیر بود، زیر لب می‌گفت:

«پروردگارا! به تو ایمان آورده‌ام و به آنچه کتاب و پیامبر از سوی تو آمده ایمان دارم.»

«پروردگارا! من به آیین جدّم حضرت ابراهیم خلیل، که بنیانگذار این خانه کهن

ص: ۵۲

است، ایمان دارم.»

«پروردگارا! تو را سوگند می‌دهم به حق بنیانگذار این بیت و به حق این مولودی که در شکم دارم، این زایمان را بر من آسان بگردان!» (۱) دیدگان کنجکاو، او را می‌دید و گوش‌های تیز شده سخنانش را دنبال می‌کرد، حس کنجکاو همگان تحریک شده بود که ناگهان فریاد تعجب از همگان برخاست و به دنبال آن سکوت سنگینی بر همگان حکمفرما شد. آب در گلوها خشکید. حیرت و تعجب بر چهره‌ها نقش بست. نفس‌ها از سینه‌ها بیرون نمی‌آمد.

کسی جرأت نداشت که مهر سکوت را بشکند و بگوید: لحظه‌ای پیش، دیوار کعبه شکافته شد و زن حامله‌ای به درون کعبه رهنمون شد!

چه کسی باور می‌کرد که سنگ خارا آغوش بگشاید و زن حامله‌ای را در خود جای دهد؟!

زمانی حیرت و تعجب افزون شد که تلاش کلید داران حرم، در گشودن قفل در کعبه به نتیجه نرسید!

لحظه به لحظه بر ازدحام مردم افزوده می‌شد، تا از فرجام این راز آگاه شوند.

پس از سپری شدن مدتی نسبتاً طولانی، یکبار دیگر همان سنگ خارا آغوش باز کرد و سیمای درخشان «فاطمه بنت اسد» در حالی که «مولود کعبه» را در آغوش داشت، از درون کعبه طالع گردید.

صدای تکبیر اوج گرفت و در همه جای مکه طنین انداخت.

غرور و شرف چون هاله‌ای سنگین بر سر مولود بال گسترده بود و در سیمایش موجی از خنده در دریای اشک شنا می‌کرد.

حضرت ابوطالب در حالی که برق شعف از دیدگانش بیرون می‌زد، بانگ بر آورد:

«أَيُّهَا النَّاسُ! وُلِدَ [اللَّيْلَةَ] فِي الْكَعْبَةِ وَلِيُّ اللَّهِ»

«هان ای مردمان! (امشب) ولی خدا، در خانه خدا، دیده به جهان گشود.» (۲) این حادثه پر شکوه و بی نظیر تاریخ آفرینش، به روز

جمعه، سیزدهم ماه رجب، در سی‌امین سال حمله ابرهه به خانه خدا (عام الفیل) اتفاق افتاد. (۳)

۱- شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۱۴، همان، معانی الأخبار، ص ۶۲، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۳؛ ابن قتال؛

روضه الواعظین، ص ۷۶؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۵ ص ۸

۲- ابن شاذان، الفضائل، ص ۵۶، علامه امینی، الغدير، ج ۷ ص ۳۴۷

۳- شیخ مفید، الارشاد، ص ۹؛ دهلوی، ازالة الخفاء، ج ۲ ص ۲۵۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۶۵۵، شیخ طوسی، تهذیب

الاحکام، ج ۲، ص ۷؛ خواندید، حبيب السیر، ج ۱، ص ۵۲۰، سید رضی، خصائص الائمه، ص ۳۹؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ص

۳۰؛ شیخ کفعمی، المصباح، ص ۲۶۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۷۸

ص: ۵۳

طلوع خورشید امامت از افق کعبه، یکی از ده‌ها مناقب ویژه مولای متقیان، امیر مؤمنان علیه السلام است که در میان اولین و آخرین، احدی در این فضیلت با آن حضرت شریک نیست.

ما در این نوشتار در پی آنیم که با اختصار، اعتراف بزرگان جهان اسلام - از شیعه و سنی - از محدثان، مورخان، نسب شناسان، تراجم نویسان و سخن سرایان را، تا جایی که صفحات محدود مجله اجازه دهد، به ترتیب تسلسل زمانی، در ضمن چندین فصل بازگو نماییم:

فصل اول:

تصریح و تأکید علمای اهل سنت

۱- ابوعثمان، عمرو بن بحر، مشهور به «جاحظ» صاحب کتاب «البيان و الثبیین»، متوفای ۲۵۵ ه. ق. در رساله‌ای که در باره فضایل بنی هاشم نوشته، از ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در آن مکان مقدس سخن گفته است.

متن این رساله را قندوزی در «ینابیع الموده» درج کرده است (۱).

۲- پیشتاز مورخان، علی بن حسین مسعودی، متوفای ۳۳۳ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «مروج الذهب» که در طول بیش از یکهزار سال، یکی از استوارترین منابع مورد اعتماد مورخان است، با صراحت و قاطعیت اعلام می‌دارد که:

«ولادت آن حضرت در درون کعبه واقع گردید.» (۲) و در کتاب دیگرش «اثبات الوصیه» تأکید می‌کند که:

«هرگز پیش از ایشان و یا بعد از ایشان احدی در درون کعبه به دنیا نیامده است.» (۳) - مورخ شهید، ابوزکریا، یزید بن محمد بن ایاس بن قاسم ازدی، متوفای ۳۳۴ ه. ق.

در کتاب خود «تاریخ موصل» از ولادت آن حضرت در درون کعبه سخن گفته، می‌افزاید:

«به جز امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، هیچ خلیفه دیگری در کعبه متولد نشده است.» (۴)

۱- قندوزی، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۶۱

۲- مسعودی، مروج الذهب، چاپ قاهره، ج ۲، ص ۲

۳- همان، اثبات الوصیه، ص ۱۱۱

۴- ازدی، تاریخ موصل، ص ۵۸

ص: ۵۴

۴- محدّث خبیر، محمد بن علی بن اسماعیل شافعی، مشهور به «ابن قفال» متوفای ۳۶۵ ه. ق. می‌نویسد:

«فاطمه بنت اسد به هنگام زایمان وارد کعبه شد و علی علیه السلام را در آنجا به دنیا آورد.

گفته می‌شود به جز علی علیه السلام احدی در آنجا متولّد نشده است.» (۱) ۵- حافظ، ابو عبدالله محمد بن عبدالله مشهور به «حاکم

نیشابوری» در کتاب بسیار معروفش «مستدرک صحیحین» می‌نویسد:

«به تواتر رسیده است که فاطمه بنت اسد، امیر مؤمنان - کرم‌الله وجهه - را در خانه کعبه به دنیا آورد.» (۲) ۶- ابوالحسن، علی بن

محمد واسطی شافعی، مشهور به «ابن مغزلی»، متوفای ۴۸۳ ه. ق. در کتاب ارزشمند «مناقب علی بن ابی طالب» به تفصیل، داستان

ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه را با سلسله اسناد خود، نقل کرده است. (۳) ۷- کمال الدین، ابوسالم، قاضی محمد

بن طلحه شافعی، متوفای ۶۲۵ ه. ق. در کتاب پر ارج «مطالب السؤل» می‌نویسد:

«علی بن ابی طالب علیه السلام در درون کعبه معظّمه در بیت الحرام دیده به جهان گشود.» (۴) ۸- شمس الدین، ابوالمظفر، یوسف

بن قز اوغلی، مشهور به «سبط ابن جوزی» در کتاب پر ارج «تذکره الخواص» می‌نویسد:

«در روایت آمده است که فاطمه بنت اسد حامله بود، برگرد خانه طواف می‌کرد، ناگهان درد زایمان گرفت، در کعبه به رویش باز

شد، فاطمه به اندرون کعبه در آمد و علی» [را در آنجا به دنیا آورد.] (۵) ۹- ابو عبدالله، محمد بن یوسف بن محمد قرشی، مشهور

به «گنجی شافعی»، متوفای ۶۵۸ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «کفایه الطالب» می‌نویسد:

۱- ابن قفال، فضائل امیر المؤمنین، به نقل احقاق الحق، ج ۷، ص ۴۹۸

۲- حاکم، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۴۸۳

۳- ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۷

۴- ابن طلحه، مطالب السؤل، ص ۱۱

۵- ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۰

ص: ۵۵

«امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، در شب جمعه، ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام الفیل، در مکه معظمه، در درون کعبه، دیده به جهان گشود. و هرگز مولود دیگری جز او- پیش از او و یا بعد از او- در خانه کعبه زاده نشد. این میلاد فرخنده، فضیلت و کرامتی برای او و فضیلت و شکوهی برای خانه خداست.» (۱) ۱۰- مورخ شهید، هندوشاه بن عبدالله نخجوانی، در کتاب ارزشمند «تجارب السلف» که آن را در باره خلفا و وزرا در سال ۷۲۴ ه. ق. به رشته تحریر در آورده، می‌نویسد:

«علی علیه السلام در درون کعبه دیده به جهان گشود ... به هنگام تولد مادرش او را «حیدر» نام نهاد و حیدر به معنای شیر است.» (۲) ۱۱- مورخ گرانمایه، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی، متوفای ۷۵۰ ه. ق. در کتاب پر ارج «تاریخ گزیده» می‌نویسد:

«امیر المؤمنین علی علیه السلام، عم زاده رسول الله صلی الله علیه و آله مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم، ولادتش در درون کعبه ... سنه ۳۰ عام الفیل، موافق با ۹۱۱ اسکندری، ۸ سال گذشته از پادشاهی پرویز.» (۳) ۱۲- جمال الدین محمد بن یوسف بن حسن بن محمد زرنندی حنفی مدنی، متوفای ۷۵۰ ه. ق. در کتاب ارزشمند «نظم درر السمطين» از احمد حنبل روایت کرده:

«ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه اتفاق افتاد.» (۴) ۱۳- حافظ شمس الدین، ابوعبدالله محمد بن احمد ذهبی، متوفای ۸۴۸ ه. ق. در «تلخیص مستدرک صحیحین» که در ذیل مستدرک حاکم به طبع رسیده، متن عبارت حاکم نیشابوری را نقل کرده، می‌نویسد:

«اخبار به حدّ تواتر رسیده که علی بن ابی طالب در درون کعبه دیده به جهان گشود.» (۵) ۱۴- قاضی شهاب الدین دولت آبادی، متوفای ۸۴۹ ه. ق. داستان ولادت آن

۱- گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۴۰۷

۲- نخجوانی، تجارب السلف، ص ۳۷

۳- مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۱۹۲

۴- زرنندی، نظم درر السمطين، ص ۸۰

۵- ذهبی، تلخیص مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۴۸۳

ص: ۵۶

حضرت را نقل کرده و تصریح نموده که در داخل کعبه واقع شده. (۱) ۱۵- نور الدین علی بن محمد بن صباغ مالکی، متوفای ۸۵۵ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «الفصول المهمه» می‌نویسد:

«علی علیه السلام به روز جمعه، ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام الفیل، ۲۳ سال پیش از هجرت، در مکه معظمه، در میان بیت‌الله الحرام چشم به جهان گشود ... پیش از آن حضرت، هرگز احدی در بیت‌الحرام متولد نشد. این برتری، ویژه آن حضرت است. که خداوند برای ظاهر ساختن مرتبت و مقام و شکوه حضرتش به ایشان عطا فرموده است.» (۲) ۱۶- مورخ شهید، فخرالدین محمد بن ابی داود، سلیمان بناکتی، متوفای ۸۹۱ ه. ق.

در کتاب «روضه اولی الألباب» مشهور به «تاریخ بناکتی» می‌نویسد:

«روز آدینه، سیزدهم ماه رجب، سنه ثلاثین از سال فیل، در حرم کعبه به وجود آمد. پیش از او و بعد از او هیچ فرزندی در خانه کعبه به وجود نیامده است.» (۳) ۱۷- عبد الرحمن جامی، متوفای ۸۹۸ ه. ق. در کتاب «شواهد النبوة» ولادت آن حضرت را در درون کعبه روایت کرده است. (۴) ۱۸- مورخ شهید، محمد میرخواند، پسر خواند شاه، متوفای ۹۰۳ ه. ق. در کتاب ارزشمند «روضه الصفا» می‌نویسد:

«ولادت آن حضرت به روایتی در ۱۳ رجب، سی سال گذشته از واقعه فیل، و به روایتی ۲۸ سال بعد از سال فیل، اتفاق افتاد؛ زیرا مادرش کعبه را طواف می‌کرد، پس مشیت الهی او را به درون کعبه آورد. زمان زایمانش فرا رسید و در درون کعبه به دنیا آورد. چنین سعادت از آغاز خلقت تا پایان جهان، برای احدی میسر نشده است. درستی این روایت در میان تاریخ نویسان و سیره نویسان بدون تردید است. این قضیه فراتر از آن است که شک و تردیدی در آن راه یابد.»

شد او در و بیت‌الحرامش صدف کسی را میسر نشد این شرف (۵)

۱- دولت آبادی، هدایة السعداء- مخطوط- ص ۱۱۷

۲- ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۴

۳- بناکتی، تاریخ بناکتی، ص ۹۸

۴- جامی، شواهد النبوة، ص ۱۹۸

۵- میر خواند، روضه الصفا، جلد دوم.

ص: ۵۷

۱۹- سید نور الدین، علی بن عبدالله سمهودی شافعی، صاحب کتاب ارزشمند «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی»، متوفای ۹۱۱ ه. ق. در کتاب «جواهر العقدين» ولادت آن حضرت را در درون کعبه، به نقل از ابن صباغ مالکی آورده است. (۱) ۲۰- نسب شناس مشهور، تاج الدین محمد بن حمزه بن زهره رفاعی، نقیب حلب، متوفای ۹۲۱ ه. ق. در کتاب ارزشمند «غایه الاختصار»، فی اخبار البیوتات العلویّه المحفوظه من الغبار» می نویسد:

«ولادت آن حضرت در درون کعبه واقع شد.» (۲) ۲۱- میرزا محمد بن رستم، معتمد خان حارثی بدخشی، متوفای ۹۲۲ ه. ق. در کتاب «نزل الأبرار» می نویسد:

«علی- کرم الله وجهه- روز جمعه ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام الفیل، در مکه معظمه، در بیت الله الحرام متولد شد، و این فضیلتی است که خداوند آن حضرت را به این فضیلت اختصاص داده است. (۳) ۲۲- مورخ شهید، غیاث الدین، همام الدین حسینی، مشهور به «خواند میر» متوفای ۹۴۲ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «حبيب السیر» می نویسد:

«تولد آن مولود عاقبت محمود، در نفس کعبه روی نمود؛ زیرا که حسب اقتضای قضا، بلکه به مشیت ایزد تعالی، نزدیک به وضع حمل، والده ماجده اش در طواف بیت الله بود. و این سعادت به روایتی از اول آفرینش تا غایت، هیچ آفریده را میسر نگردید. و صیت و صحت آن نزد مورخان فضیلت پرور، از شایبه شبهه و دغدغه مظنه در گذشته.» (۴) ۲۳- علامه، علی بن مصطفی سکتواری بسنوی حنفی، مشهور به «شیخ علی دده» متوفای ۱۰۰۷ ه. ق. در کتاب «محاضرة الأوائل و مسامرة الأواخر» که در سال ۹۹۸ ه. ق. تألیف آن پرداخته می نویسد:

«اول کسی که در اسلام، در اوان کودکی شیر نامیده شد، مولای ما علی بن ابی طالب است. هنگامی که مادرش او را در داخل کعبه به دنیا آورد، به نام

۱- سمهودی، جواهر العقدين، به نقل ولید الکعبه، ص ۱۱۴

۲- رفاعی، غایه الاختصار، ص ۹۷

۳- بدخشی، نزل الأبرار، ص ۶۴

۴- خواند میر، حبيب السیر، ج ۱، ص ۵۲۰

ص: ۵۸

پدرش (اسد) او را «حیدر» نام نهاد. (۱) ۲۴- علامه، ملا علی قاری، متوفای ۱۰۱۴ ه. ق. در «شرح شفا» می‌نویسد:

«حاکم در مستدرک روایت کرده که علی بن ابی طالب - کرم‌الله وجهه - در داخل کعبه دیده به جهان گشود.» (۲) ۲۵- مورخ مشهور، محمد بن احمد توقیعی حنفی، مشهور به «نشانچی زاده» متوفای ۱۰۱۳ ه. ق. در کتاب «مرآت الکاینات» می‌نویسد:

«پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله سی سال داشت که آن حضرت به دنیا آمد و مادرش فاطمه خانه خدا را زیارت می‌کرد، او را در بیت خدا به دنیا آورد.» (۳) ۲۶- علی بن برهان الدین حلبی شافعی، متوفای ۱۰۴۴ ه. ق. در کتاب «انسان العیون» معروف به «سیره حلبیه» می‌نویسد:

«امیر مؤمنان در درون کعبه تولد یافت، و در آن هنگام سی سال از سن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌گذشت.» (۴) ۲۷- احمد بن فضل بن محمد مکی شافعی، مشهور به «باکثیر حصرمی» متوفای ۱۰۴۷ ه. ق. در کتاب «وسيلة المآل بذکر فضل الآل» می‌نویسد:

«علی علیه السلام به روز جمعه، ۱۳ رجب، ۳۰ عام الفیل، ۲۳ سال پیش از هجرت، در کعبه معظّمه دیده به جهان گشود. او نخستین کسی است که در کعبه متولّد شد و هرگز پیش از او و بعد از او، احدی در آنجا متولد نشده است.» (۵) ۲۸- عبدالحق بن سیف الدین دهلوی، متوفای ۱۰۵۲ ه. ق. در کتاب «مدارج النبوه» تصریح می‌کند که ولادت آن حضرت در درون کعبه واقع شد.

(۶) ۲۹- محمد دارا شکوه، حنفی قادری، فرزند شاه جهان، متوفای ۱۰۶۹ ه. ق. در کتاب «سکینه الأولیاء» می‌نویسد:

«ولادت ایشان در خانه کعبه بوده و به هنگام بعثت رسول گرامی صلی الله علیه و آله ۱۱ ساله بودند و به سن ۳۵ یا ۳۶ سالگی بر مسند خلافت نشستند.» (۷)

- ۱- شیخ علی دده، محاضرة الاوائل، ص ۷۹
- ۲- ملا علی قاری، شرح شفا، ج ۱، ص ۱۵۱
- ۳- نشانچی زاده، مرآت الکاینات، ج ۱، ص ۳۸۲
- ۴- حلبی، سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۶۷
- ۵- باکثیر حصرمی، وسیلة المآل، ص ۱۴۵، -مخطوط-
- ۶- دهلوی، مدارج النبوه، ج ۲، ص ۵۳۱
- ۷- دارا شکوه، سفینه الاولیاء، به نقل علی و الکعبه، ص ۸۷

ص: ۵۹

۳۰- علامه محمد بن اسماعیل بن صلاح الأُمیر کحلانی صنعانی، متوفای بعد از ۱۱۴۷ ه. ق. «الروضه الندیة» در شرح قصیده علویّه، می‌نویسد:

«آن حضرت در درون کعبه دیده به جهان گشود.» (۱) ۳۱- علامه، محمّد صالح بن عبداللّه کشفی ترمذی اکبر آبادی، متوفای ۱۱۶۰ ه. ق.

در کتاب گرانقدر «مناقب مرتضوی» ولادت امیر مؤمنان علیه السلام را در درون کعبه به تفصیل شرح می‌دهد، سپس می‌افزاید: «هرگز احدی پیش از امیر مؤمنان و یا بعد از آن حضرت به شرف تولّد در خانه خدا نایل نشد.» (۲) ۳۲- شاه ولیّ اللّه احمد بن عبد الرّحیم دهلوی، متوفای ۱۱۷۶ ه. ق. در کتاب «ازالۀ الخفاء» می‌نویسد:

«بی‌گمان روایات متواتر است در اینکه فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را در درون کعبه به دنیا آورد. بدون تردید او در روز جمعه، ۱۳ رجب، سی سال بعد از عام الفیل در خانه کعبه به دنیا آمده است و هرگز کسی پیش از او یا بعد از او در خانه کعبه زاده نشده است.» (۳) ۳۳- مولوی محمد مبین لکهنوی، متوفای ۱۲۲۵ ه. ق. در کتاب «وسیله النجاة» می‌نویسد:

«ولادت آن معدن کرامت، روز جمعه، سیزدهم رجب، ۲۸ و یا ۳۰ سال بعد از عام الفیل، در مکه واقع شد. به جز او کسی در جوف کعبه پیدا نگشت. خدای تعالی او را به این فضیلت مخصوص گردانید و کعبه را به این شرف مشرف نمود.» (۴) ۳۴- محمد شریف خان شروانی، متوفای بعد از ۱۲۲۸ ه. ق. در کتاب «چوتھی کتاب» که آن را به زبان اردو تألیف کرده، به ولادت آن حضرت در درون کعبه و شکافته شدن دیوار کعبه و شنیدن صدای هاتف غیبی تصریح کرده است. (۵) ۳۵- علامه، محمد علی بن محمد فاضل، متوفای بعد از ۱۲۸۱ ه. ق. در کتاب

۱- صنعانی، الرّوضه الندیة، ص ۵

۲- کشفی، مناقب مرتضوی، ص ۸۷

۳- دهلوی، ازالۀ الخفاء، ج ۲، ص ۲۵۱

۴- محمد مبین، وسیله النجاة، ص ۶۰

۵- شروانی، چوتھی کتاب: ص ۱۲۳

ص: ۶۰

«معدن الصلحاء» می‌نویسد:

«پیش از حضرت علی و بعد از آن حضرت، هرگز احدی این شرف را پیدا نکرده، که او در خانه کعبه متولد شده است.» (۱) ۳۶-
 علامه حسن بن امان‌الله مولوی عظیم آبادی هندی، متوفای بعد از ۱۳۰۰ ه. ق.

در کتاب «تجهیز العیش» که به زبان اردو نوشته، داستان ولادت امیر مؤمنان علیه السلام را طبق روایت «بشائر المصطفی» از یزید بن قعب نقل کرده است. (۲) ۳۷- صدر الدین احمد بردوانی، متوفای ۱۳۰۲ ه. ق. در کتاب «روائح المصطفی» می‌نویسد:
 «ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه، به سال ۳۰ عام الفیل به روز جمعه ۱۳ رجب واقع گردید.» (۳) ۳۸- مولوی صدیق بن حسن حنفی صوفی، متوفای ۱۳۰۷ ه. ق. در کتاب «تکریم المؤمنین بتقویم مناقب الخلفاء الراشدين» که به زبان اردو نوشته، می‌نویسد:

«مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر بَرّان خداوند، مظهر عجایب و غرایب، اسدالله غالب، در مکه معظمه، در درون کعبه، به روز جمعه ۱۳ محرم یا رجب، به سال ۳۰ واقعه فیل، از فاطمه بنت است متولد شد.» (۴) ۳۹- علامه سید مؤمن شبلنجی، متوفای بعد از ۱۳۰۸ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «نوار الأبصار» می‌نویسد:

«علی علیه السلام در مکه، در درون کعبه به دنیا آمد ... قبل و یا بعد از آن حضرت، احدی در جوف کعبه متولد نشده است.» (۵) ۴۰- علامه سید خیرالدین ابوالبرکات نعمان افندی، معروف به آلوسی بغدادی، متوفای ۱۳۱۷ ه. ق. در کتاب «غایة المواعظ» عین روایت مناقب ابن مغزالی را نقل کرده، به ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه تصریح نموده است. (۶) این بود چهل نمونه از منابع مورد اعتماد و استناد علمای اهل سنت، از محدثان،

۱- فاضل، معدون الصلحاء، ص ۲۶

۲- عظیم آبادی، تجهیز العیش، ص ۱۱۰

۳- بر دوانی، روائح المصطفی، ص ۱۰

۴- صوفی، تکریم المؤمنین، ص ۹۹

۵- شبلنجی، نور الأبصار، ص ۷۶

۶- آلوسی، غایة المواعظ، ج ۲، ص ۸۹

ص: ۶۱

مورخان، سیره نویسان، تراجم نویسان، نسب شناسان و دیگر پژوهشگران، که تا یک قرن پیش، در آثار گرانقدر خود به ولادت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه تصریح و تأکید نموده‌اند و اگر بخواهیم به دیگر آثار موجود در این رابطه، به ویژه در قرن اخیر اشاره کنیم، به درازا خواهد کشید و صفحات محدود فصلنامه چنین اجازه‌ای را به ما نمی‌دهد.

فصل دوم

تصریح و تأکید علمای شیعه

۱- ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مشهور به «شیخ صدوق» متوفای ۳۸۱ ه. ق. داستان ولادت امیر مؤمنان علیه السلام را با سلسله اسناد خود به تفصیل از یزید بن قعب روایت کرده که در فرازی از آن می‌نویسد:

«من با عباس بن عبدالمطلب و گروهی از تیره عبد العزی در برابر بیت‌الله الحرام نشسته بودیم، که ناگهان فاطمه بنت است، مادر امیر مؤمنان علیه السلام، که در ماه نهم حاملگی بود و درد زایمانش گرفته بود، وارد شد و گفت: پروردگارا! من به تو ایمان دارم و به گفتار جدّم ابراهیم خلیل علیه السلام که بنیانگذار این خانه کهن بود، باور دارم. تو را سوگند می‌دهم به حق بنیانگذار این بیت و به حق مولودی که در شکم دارم، که این زایمان را بر من آسان نمایی. پس مشاهده کردیم که دیوار کعبه از ناحیه پشت شکافته شد، فاطمه به درون کعبه رفت و دیوار کعبه متصل شد.

هر چه تلاش کردیم که قفل کعبه را باز کنیم، ممکن نشد، پس متوجه شدیم که این امری است الهی.

روز چهارم در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام را روی دست گرفته بود، از کعبه بیرون آمد.

آنگاه مشروح گزارش ولادت را از زبان فاطمه بنت است نقل می‌کند. (۱)

۱- شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۱۴؛ به معانی الأخبار، ص ۶۲

ص: ۶۲

۲- محمد بن حسین بن موسی، مشهور به «سید رضی» گرد آورنده «نهج البلاغه» متوفای ۴۰۶ ه. ق. در کتاب پر ارج، «خصائص الأئمه» می‌نویسد:

«امیر مؤمنان در ۱۳ رجب، سی سال بعد از عام الفیل، در بیت‌الله الحرام دیده به جهان گشود ... ما جز او کسی را نمی‌شناسیم که در درون کعبه دیده به جهان گشوده باشد.» (۱) ۳- شخصیت برجسته جهان تشیع، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، مشهور به «شیخ مفید» متوفای ۴۱۳ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «ارشاد» می‌نویسد:

«امیر مؤمنان علیه السلام در روز جمعه، ۱۳ رجب، سال ۳۰ بعد از عام الفیل، در درون بیت‌الله الحرام متولد شد. هرگز پیش از او و یا بعد از او، مولود دیگری در درون کعبه متولد نشده است. و این کرامت بزرگی است که از سوی پروردگار متعال به آن حضرت عطا شده است.» (۲) شیخ مفید در کتاب «مقنعه» نیز این حقیقت را بازگو نموده (۳) و همچنین در کتاب «مسار الشیعه» آن را از مسلمات تاریخ بر شمرده و آن روز را روز شادی اهل ایمان معرفی کرده است. (۴) ۴- دانشمند جلیل‌القدر جهان تشیع، سید مرتضی علم‌الهدی، متوفای ۴۳۶ ه. ق. در شرح قصیده مذهب سید حمیری می‌نویسد:

«روایت شده که فاطمه بنت اسد، آن حضرت را در درون کعبه به دنیا آورد. در این فضیلت او را هم‌آوردی نیست.» (۵) ۵- نسابه معروف، نجم‌الدین ابوالحسن، علی بن ابی‌الغنائم مشهور به «ابن صوفی» متوفای بعد از ۴۴۳ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «المجدی» می‌نویسد:

«فاطمه بنت اسد. امیر مؤمنان علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد. هرگز پیش از او یا بعد از او، کسی در آنجا تولد نیافته است.» (۶) ۶- علامه بزرگوار، ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراجکی، فقیه، محدث و

۱- شریف رضی، خصائص الأئمه، ص ۳۹

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص ۹

۳- همان، المقنعه، ص ۴۶۱

۴- همان، مسار الشیعه، ص ۷۲

۵- علم‌الهدی، شرح قصیده مذهب، ص ۵۱

۶- ابن صوفی، المجدی، ص ۱۱

ص: ۶۳

متکلم، از شاگردان شیخ مفید، متوفای ۴۴۹ ه. ق. در کتاب ارزشمند «کنز الفوائد» می‌نویسد:

«فاطمه بنت اسد، طبق عادت همیشگی، به اندرون کعبه در آمد، اتفاق افتاد که درد زایمان گرفت و حضرت علی علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد.» (۱) ۷- مقدم علمای شیعه، پیشوای طایفه امامیه، ابوجعفر محمدبن حسن، معروف به «شیخ طوسی» متوفای ۴۶۰ ه. ق. در کتاب پر ارج «تهذیب» که سومین کتاب از کتب اربعه (۲) می‌باشد، می‌فرماید:

«امیر مؤمنان، در مکه معظمه، در درون کعبه، در شب جمعه ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام الفیل دیده به جهان گشود.» (۳) شیخ طوسی در کتاب «مصباح» نیز این حقیقت را بیان کرده است. (۴) ۸- پیشتاز مفسران، امین‌الاسلام، فضل‌بن حسن بن فضل طبرسی، صاحب تفسیر بی نظیر «مجمع البیان» متوفای ۵۴۸ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «إعلام الوری بأعلام الهدی» پس از بیان تاریخ ولادت و اینکه در درون کعبه انجام یافته، می‌نویسد:

«هرگز در داخل کعبه، جز او مولودی قبلًا و یا بعداً متولد نشد. و این فضیلت ویژه‌ای است که خداوند با او عطا فرمود و قدر و منزلتش را شکوهمند و والا نمود.» (۵) علامه طبرسی این حقیقت را در کتاب «تاج الموالید» نیز آورده است. (۶) ۹- متتبع بی نظیر، رشیدالدین، محمدبن علی بن شهر آشوب سروی، متوفای ۵۸۸ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «مناقب آل ابی طالب» می‌نویسد:

«مولود پاک از تبار پاکان، در پاکترین مکان‌ها دیده به جهان گشود. کجا برای غیر او چنین شرافت و کرامتی یافت می‌شود؟! شریف ترین نقاط دنیا حرم مطهر در مکه معظمه است. شریف ترین نقطه حرم، مسجد الحرام است. شریف ترین نقطه مسجدالحرام کعبه است. هرگز مولود دیگری در خانه خدا متولد نشده است. کسی که در چنین مکان مقدسی دیده به جهان گشوده، برترین شرافت‌ها و

۱- کراچکی، کنز الفوائد، ص ۱۱۶

۲- کافی، تهذیب، استبصار و من لا یحضره الفقیه را «کتب اربعه» می‌نامند.

۳- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۹

۴- همان، مصباح المتهدجد، ص ۵۶۰

۵- طبرسی، اعلام الوری، ص ۹۳

۶- همان، تاج الموالید، ص ۸۸

ص: ۶۴

کرامت‌ها را دارد.

به خصوص که در روز جمعه متولد شد، که سید الأیام است و در ماه رجب که ماه حرام است. هرگز مولودی در این شرافت و کرامت شریک مولای متقیان نیست.» (۱) ۱۰- دانشمند جلیل‌القدر، شمس‌الدین، یحیی بن حسن بن حسین اسدی حلّی، معروف به «ابن بطریق» متوفای ۶۰۰ ه. ق. در کتاب «العمده» با قاطعیت تمام، ولادت آن امام همام را در روز جمعه، ۱۳ رجب، به سال ۳۰ از عا الفیل، در درون کعبه بیان کرده، می‌فرماید:

«جز او هرگز احدی در درون کعبه متولد نشده است.» (۲) ۱۱- سید رضی‌الدین، ابن طاووس، متوفای ۶۶۴ ه. ق. در کتاب پراج «اقبال الأعمال» می‌نویسد:

«در روایت آمده است که مولای ما علی بن ابی‌طالب علیه السلام به روز جمعه، ۱۳ رجب، ۱۲ سال پیش از بعثت، در میان کعبه دیده به جهان گشود.» (۳) ۱۲- وزیر فرزانه، بهاء‌الدین علی بن عیسی اربلی، متوفای ۶۹۲ ه. ق. در کتاب پراج «کشف الغمه» پس از بیان تاریخ ولادت آن حضرت می‌نویسد:

«هرگز مولود دیگری، پیش از او یا بعد از او در درون کعبه متولد نشد. و این امتیاز ویژه آن حضرت، از سوی پروردگار متعال است، که برای اظهار منزلت رفیع و مقام والای اوست.» (۴) ۱۳- علامه گرانقدر، عمادالدین محمد بن علی بن حمزه طوسی، مشهور به «ابن حمزه» از علمای برجسته قرن ششم، در کتاب پراج «ثاقب المناقب» که به سال ۵۶۰ ه. ق. آن را تألیف کرده، (۵) روایت یزید بن قعب را مطابق نقل علل الشرایع، معانی الأخبار، امالی صدوق، بشاره المصطفی، کشف الیقین و روضه الواعظین نقل کرده است.

۱- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۱۷۵

۲- ابن بطریق، العمده، ص ۱۲

۳- ابن طاووس، اقبال، ص ۶۵۵

۴- اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۹

۵- تهرانی، ثقات العیون، ص ۲۷۳

ص: ۶۵

در این روایت به شکافته شدن دیوار، اقامت سه روزه فاطمه بنت اسد و مباحثات وی به این سعادت بزرگ، و ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه تصریح شده است. (۱) ۱۴- سدید الدین، ابوالفضل، شاذان بن جبرئیل قمی، از علمای برجسته قرن ششم، «ازاحه العله» که در سال ۵۵۸ ه. ق. از تألیف آن پرداخته، (۲) در کتاب ارزشمند «الفضائل» روایت ولادت آن حضرت را از طریق جابر بن عبدالله انصاری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده، در پایان، سخنان حضرت ابوطالب علیه السلام را نقل کرده، که در کوچه‌های مکه فریاد می‌زد:

«هان ای مردمان! امشب حجت خدا، در درون خانه خدا متولد شد.

امشب ولی خدا، در حرم خدا، و در درون کعبه دیده به جهان گشود.» (۳) وی همچنین داستان بسیار جالبی را در همین رابطه در کتاب «روضه» نقل کرده است. (۴) از میان صدها منبع مورد اعتماد و استناد از شخصیت های برجسته جهان تشیع، فقط به ۱۴ نمونه، به تعداد چهارده نور پاک بسنده نمودیم، که صفحات محدود مجله بیش از این به ما اجازه اطاله نمی‌دهد.

فصل سوم

تصریح مورخان مسیحی

امیر مؤمنان علیه السلام مرز عقیده را درهم شکست و از پیروان همه ادیان و مذاهب، دل های مستعدی را به سوی خود جذب کرد و آنها را عاشق شیدای خود ساخت. تعداد شیفتگان و دلباختگان آن حضرت در میان مسیحیان بیش از دیگر اقوام است. ده ها مورخ مسیحی کتاب های مفصل و مستقلى به صورت نظم و نثر درباره شخصیت والای آن حضرت به رشته تحریر در آورده، به ولادت آن حضرت در درون کعبه تصریح کرده‌اند، که چند نمونه از آنها را می‌آوریم:

۱- جرج سجعان جرداق، دانشمند برجسته معاصر، در کتاب کم نظیر «الامام علی

۱- ابن حمزه، الثقباب فی المناقب، ص ۱۹۷

۲- تهرانی، الذریعه، ج ۱، ص ۵۲۷، ج ۲۱، ص ۱۰۴

۳- ابن شاذان، الفضائل، ص ۵۶

۴- همان، الزوضه، ص ۱۴۳

ص: ۶۶

صوت العدالة الانسانیة» به ولادت آن حضرت در درون کعبه تصریح کرده است. (۱) ۲- روکس بن زائد عزیزی، نویسنده معاصر مسیحی، در کتاب پر ارج، «الامام علی اسد الاسلام و قدیسه» در این رابطه می‌نویسد:

«ولادت امام علی به روز جمعه، ۱۳ رجب الحرام، ۳۰ سال بعد از عام الفیل، در مکه معظمه، در داخل بیت‌الله‌الحرم واقع شد.» (۲)

۳- دکتر دونالدسن دوایت، خاور شناس معروف معاصر، در کتاب ارزشمند «عقیده الشیعه» می‌نویسد:

«امیر بر حق مؤمنان، علی علیه السلام، که می‌بایست بعد از رسول گرامی، او را به خلافت نصب کنند تا پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوامر الهی را برای مردمان بهتر از همه تفسیر کند، بامداد روز جمعه، در درون کعبه دیده به جهان گشود. او ۳۰ سال از پیامبر کوچکتر بود و مدت ۶۳ سال عمر کرد.» (۳) ۴- بولس سلامه، شاعر زبر دست مسیحی، در ضمن اشعار تاریخی و حماسی خود که درباره «عید غدیر» سروده، ولادت آن حضرت در درون کعبه را چنین ترسیم می‌کند:

حَرَّةٌ لَزَّهَا الْمُخَاضُ فَلَاذَتْ بِسِتَارِ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ الْوُطَيْدِ

«شیر زنی از درد زه به ناگزیر، به سراپرده کعبه عتیق و استوار پناهنده شد.»

وَتَدَانَتْ مِنَ الْحَطِيمِ وَقَرَّبَتْ وَتَدَلَّتْ تَدَلِّي الْعُنُقُودِ

«فاطمه به حطیم کعبه نزدیک شد و همانند خوشه انگور به استار کعبه آویخت.»

بَسَمِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حُبُورًا وَتَنَادَتْ حِجَارَةٌ لِلنَّشِيدِ

«مسجد الحرام از شادی تبسم کرد و بانگ سرود حجرالأسود به فلک رسید.»

كَانَ فَجْرَانِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَجْرٌ لِنَهَارٍ وَآخِرٌ لِلْوَلِيدِ

«آن روز دو صبح دم یکجا دمید، یکی طلوع فجر بود و دیگری فروغ مولود.»

يَهْرَمُ الدَّهْرُ وَهُوَ كَالصُّبْحِ بَاقٍ كُلِّ يَوْمٍ يَأْتِي بِفَجْرٍ جَدِيدِ

«زمانه پیر می‌شود ولی او همانند صبح دم پایدار می‌ماند، و هر روز با درخشش تازه‌ای طالع می‌گردد.» (۴)

۱- جرج جرداق، صوت العدالة الانسانیة، ج ۱، ص ۳۲

۲- روکس، اسد الاسلام و قدیسه، ص ۲۵

۳- دونالدسن، عقیده الشیعه، ص ۳۴

۴- بولس سلامه، عید الغدیر، ص ۵۶

ص: ۶۷

فصل چهارم

تصریح شاعران عرب زبان

۱- شاعر پر شور قرن دوم، سید حمیری، متوفای ۱۷۹ ه. ق. در ضمن قصیده مفصلی می گوید:

وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَآمِنِهِ وَالْبَيْتِ حَيْثُ فَنَاءُهُ وَالْمَسْجِدِ

«مادرش او را در حرم خدا و در خانه امن او به دنیا آورد، که خانه آستانه و سجده گاه اوست.»

بَيْضَاءُ طَاهِرَةً الثِّيَابِ كَرِيمَةً طَابَتْ وَطَابَ وَلِيدُهَا وَالْمَوْلِدِ

«مادری پاکیزه روی و پاکیزه خوی، مولودی پاکیزه از مادری پاکیزه، در جایگاهی پاکیزه.» (۱) ۲- شاعر نکته پرداز قرون اولیه،

محمدبن منصور سرخسی، در ضمن یک قصیده طولانی در این رابطه چنین می سراید:

وَلَدَتْهُ مُنْجِبَةً وَكَانَ وِلَادُهَا فِي جَوْفِ كَعْبَةِ أَفْضَلِ الْأَكْنَانِ

«مادر نجیب و برگزیده‌اش او را در درون کعبه به دنیا آورد، که بهترین جایگاه هاست.»

عَبَدَ الْإِلَهِ مَعَ النَّبِيِّ وَأَنَّهُ قَدْ كَانَ بَعْدُ يُعَدُّ فِي الصَّبِيَانِ

«هنگامی که به ظاهر خردسال بود و در شمار کودکان بود، همراه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به پرستش پروردگار

می پرداخت.» (۲) ۳- ابوظلحه، بن عبیدالله، بن ابی عون غسانی عونی، از شعرای قرن چهارم هجری، در ضمن قصیده غدیریه خود

می گوید:

هُوَ الَّذِي سَمَّيْتُهُ تِلْكَ الْجَوْهَرَةَ إِذْ وُلِدْتُ فِي الْكَعْبَةِ الْمُطَهَّرَةِ

«او همان شیر بچه‌ای است که این گوهر تابناک (بنت اسد) هنگامی که او را در درون کعبه مشرفه بزاد شیر نام نهاد.»

وَخَرَجْتُ بِهِ فَقَالَ الْجَمْهَرَةُ مَنْ ذَا؟ فَقَالَتْ هُوَ شَيْلَى حَيْدَرَةَ

«چون او را بیرون آورد، همگان پرسیدند: او کیست؟ گفت: او شیرزاد من است، که «حیدر» نام دارد.»

وَلَدَتْهُ مُطَهَّرَةً قُدْسِيًّا

«من او را پاک و پاکیزه و باقداست به دنیا آوردم.» (۳) ۴- شاعر پر شور و مورخ پر طنطنه عهد عباسیان، ابوحامد عزالدین، بن

هبة الله معتزلی، مشهور به «ابن ابی الحدید» صاحب شرح نهج البلاغه، متوفای ۶۵۶ ه. ق. در ضمن قصیده معروفش می گوید:

هُوَ الَّذِي كَانَ بَيْتُ اللَّهِ مَوْلَدَهُ فَطَهَّرَ الْبَيْتَ مِنْ أَرْجَاسٍ وَأَوْثَانٍ

«او همان شخصیت والا مقامی است که بیت خدا زادگاه او بود، همو بود که خانه خدا را از پلیدی بت ها پاک و پاکیزه ساخت.»

(۴) فصل پنجم

تصریح و تأکید شاعران پارسی گوی

۱- ابوالمجد، مجدود بن آدم، مشهور به «سنائی» شاعر بلند آوازه قرن ششم می گوید:

در کعبه «قُلْ تَعَالَوْا» از امام که زاد از بازوی باب حطه خبیر که گشاد

در مرحله علی نه چونست نه چند در خانه حق زاده به جانس سوگند

بی فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که باشدش به جای فرزند (۵)

۲- عارف و شاعر نامی، «مولانا جلال الدین رومی»، متوفای ۶۷۲ ه. ق. در قصیده معروفش می گوید:

- ۱- عونى، ديوان؛ الغدير، ج ۴، ص ۱۳۵
- ۲- انصارى، خط سيرما، ص ۵۵
- ۳- عونى، ديوان؛ الغدير، ج ۴، ص ۱۳۵
- ۴- انصارى، خط سيرما، ص ۵۵
- ۵- خزائن الشهداء، ج ۱، ص ۹.

ص: ۶۹

ای شحنه دشت نجف، از تو نجف دیده شرف تو دُرّی و کعبه صدف، مستان سلامت می کنند
۳- شاعر معروف «شاه بوعلی قلندر» متوفای ۷۲۴ ه. ق. می گوید:

برج امامت را شرف، فخر رسولان سلف ذات گهر، کعبه صدف، این آبرو حاصل کرا؟!!

حیدر تویی، صفدر تویی، علم نبی را در تویی سرور تویی، رهبر تویی، ای معجز آل عبا (۱)
۴- خواجه نظام‌الدین اولیاء دهلوی، متوفای ۷۲۵ ه. ق. می گوید:

اگر خواهی که در محشر شفیعیت مصطفی باشد قسیم جنت و دوزخ، علی مشکل گشا باشد
امامت را کسی شاید که شاه اولیا باشد به زهد و عصمت و دانش مثال انبیا باشد

امام دین کسی باشد که در وقت ولادت، او بود در کعبه و کعبه ز کعبش با صفا باشد (۲)

۵- ابوالعطا، کمال‌الدین محمود بن علی بن محمود، معروف به «خواجوی کرمانی» متوفای ۷۵۳ ه. ق. در ضمن قصیده غزایی گوید:
چو کعبه مولد او گشت، از آن سبب شب و روز کنند خلق جهان سجده در برابر او (۳)

۶- شاعر نامی، عبد‌الرحمان جامی، متوفای ۸۹۸ ه. ق. می گوید:

به سوی کعبه رود شیخ و من به سوی نجف به حق کعبه که آنجا مراسم حق به طرف

تفاوتی که میان من است و او، این است که من به سوی گهر رفتم، او به سوی صدف (۴)

۱- قلندر، صراط مستقیم، ج ۱، ص ۸۹.

۲- روزنامه جنگ، کراچی، ۲۶ اکتبر، ۱۹۶۱ م.

۳- خواجوی کرمانی، دیوان.

۴- جامی، دیوان.

ص: ۷۰

۷- شاعر برجسته فارس، اهلی شیرازی، متوفای ۹۴۲ ه. ق. در ضمن قصیده طولانی خود، چنین سروده است:

کعبه زان شد سجده گاه انبیا و اولیا کامد آنجا در وجود آن کعبه اهل دین

شهر علم مصطفی جوی از «عَلِيٌّ بِأَبْهَاءِ» از در علم آ، و شهرستان علم الله بین (۱)

۸- شاعر مقتدر و مخلص اهل بیت، محتشم کاشانی، متوفای ۹۹۶ ه. ق. در این رابطه می گوید:

پس از رسول به از وی گلی نداد برون قدیم گلبن گلبار بوستان قدم

در آمدن به جهان پای عرش سای نهاد ز بطن شمسه برج شرف به فرش حرم

قدم نهاد برون هم به مسجد از دنیا ز فتنه زائی افعال زاده ملجم (۲)

۹- فیلسوف بزرگ، سید محمد باقر آستر آبادی، مشهور به «میر داماد» متوفای ۱۰۴۱ ه. ق. در یک تعبیر کوتاه ولی پر معنا می گوید:

اسدالله در وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد (۳)

۱۰- فقید ادب و فرهنگ، مقدم شعرای زمان، استاد سید محمد حسین شهریار، متوفای ۱۴۰۹ ه. ق. در میلادیه اش گوید:

اگر یهود و نصاری عَزَّیر و عیسی را خدای زاده بخوانند، این عظیم خطاست

خدای زاده نخواندیم ما مسلمانان ولید کعبه علی را، که خانه زاد خداست (۴)

فصل ششم

کتابنامه ولادت مولا در درون کعبه

بررسی همه آثار مورد اعتماد و استناد، درباره ولادت مولای متقیان در درون کعبه، برای هیچ کس میسر نیست، از این روبه

همین مقدار بسنده می کنیم و به معرفی اجمالی کتاب هایی

۱- اهلی، دیوان، ص ۴۵۳.

۲- محتشم، دیوان، ص ۱۴۵.

۳- دوانی، مکتب اسلام، سال ۲۷، شماره ۱، ص ۳۱.

۴- شهریار، دیوان، جلد سوم، -مخطوط-.

ص: ۷۱

که در طول قرون و اعصار، مستقلاً در این موضوع به رشته تحریر در آمده، می‌پردازیم:

۱- مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف: مورخ بزرگ شیعه در قرن دوم هجری، لوط بن یحیی بن سعید، معروف به «ابومخنف» متوفای ۱۵۷ ه. ق.

این کتاب در ۲۲۲ صفحه در نجف اشرف به طبع رسیده است. (۱) ۲- مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف: وهب بن وهب بن عبدالله بن زعمه، معروف به «قاضی ابوالبختری» متوفای ۲۰۰ ه. ق.

نجاشی از این کتاب یاد کرده (۲) و خطیب بغدادی آن را توسط «رجاء بن سهل صنعانی» روایت کرده است. (۳) ۳- مولد امیر

المؤمنین علیه السلام

تألیف: پیشوای محدثان «شیخ صدوق» متوفای ۳۸۱ ه. ق. این کتاب تا قرن هفتم محفوظ بود. سید بن طاوس، متوفای ۶۶۴ ه. ق.

حدیثی را از آن نقل کرده، می‌نویسد:

«من این حدیث را در کتاب «مولد مولانا علی بالیت» تألیف ابوجعفر محمد بن بابویه دیدم و از آن کتاب روایت می‌کنم. (۴) ۴-

مولد علی علیه السلام

تألیف: ابوالعلاء، محمد بن سهل همدانی، متوفای ۵۶۹ ه. ق. قطعات بازمانده از آن، بازسازی شده و زیر چاپ است.

۵- مولد علی علیه السلام

تألیف: شاذان جبرئیل قمی، از اعلام قرن ششم هجری. قسمت‌های بر جای مانده، بازسازی شده زیر چاپ است.

۶- حدیث مولد الامام علی بن ابی طالب علیه السلام

تألیف: ابوالحسن، احمد بن عبدالله بکری، متوفای ۹۵۲ ه. ق. نسخه خطی این کتاب، در کتابخانه الهیات مشهد، در ضمن

مجموعه‌ای به شماره ۱۰۴۵ موجود است.

۷- مولد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

تألیف: شیخ محمد ابو عزیز خطی، از علمای برجسته بحرین، در قرن دوازدهم

۱- امینی، معجم المطبوعات النجفیه، ص ۳۵۵

۲- نجاشی، رجال، ص ۴۳۰

۳- خطیب، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۱۹

۴- ابن طاووس، الیقین، ص ۱۹۱

ص: ۷۲

هجری قمری.

این کتاب در سال ۱۳۷۲ ه. ق. در ۲۲۲ صفحه رقعی در نجف اشرف به طبع رسیده است. علامه تهرانی بر انتساب این کتاب به ابو عزیز خطی صححه گذاشته (۱) جز این که این کتاب دقیقاً همان کتاب منسوب به ابو مخنف است. احتمالاً خطی، کتاب مخنف را استنساخ کرده، بعدها فرزندان و شاگردانش تصوّر کرده‌اند که از تألیفات خودش می‌باشد.

۸- مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف یکی از معاصرین، که از منابع علامه اردوبادی می‌باشد. (۲) ۹- مولود کعبه

تألیف: علامه سید علینقی نقوی لکهنوی، متوفای ۱۴۰۸ ه. ق. به زبان اردو، چاپ ۱۳۵۱ ه. ق. هند.

۱۰- فی مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف: شیخ محمد مهدی خالصی، چاپ ۱۳۶۹ ه. ق. بغداد.

۱۱- کشف الیقین فی ولاده امیرالمؤمنین فی الکعبه

تألیف: سید حسین ارومی‌های، مشهور به «عرب باغی» متوفای ۱۳۶۹ ه. ق.

۱۲- فی مولد الامام علی بن ابی طالب علیه السلام

تألیف: گروهی از نویسندگان، چون: مهدی حائری، جعفر حائری و محمد حسین اعلمی، چاپ ۱۳۷۶ ه. ق. کربلا.

۱۳- مولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف: گروهی از نویسندگان، چاپ ۱۳۷۸ ه. ق. نجف اشرف.

۱۴- علی ولید الکعبه

تألیف: علامه گرانقدر، مرحوم حاج میرزا محمد علی اردوبادی، متوفای ۱۳۸۰ ه. ق. شامل گفتار ۱۵۲ تن از دانشمندان شیعه و

سنّی، به نظم و نثر. چاپ ۱۳۸۰ ه. ق. نجف اشرف.

۱۵- علی الامام الخالد

تألیف: گروهی از نویسندگان شیعه، سنّی و مسیحی، که در همایش میلاد آن

۱- تهرانی، الذریعه، ج ۳، ص ۲۷۴

۲- اردوبادی، علی ولید الکعبه، ص ۲۹

ص: ۷۳

حضرت شرکت کرده بودند. چاپ ۱۳۸۲ ه. ق.

۱۶- علی و الکعبه

تألیف: سید مهدی نقوی، از نواده‌های سید دلدار علی، شامل گزارش ۸۴ مورد از منابع اهل سنت.

۱۷- البحت حول ولادة علی فی البیت

تألیف: دانشمند فقید حاج میرزا ولی‌الله اشراقی سرابی، متوفای ۱۳۹۳ ه. ق. که نسخه دستنویس مؤلف در کتابخانه فرزندش در

تبریز موجود است.

۱۸- مولود کعبه

نوشته محقق توانا، حاج شیخ محمد علی اردوبادی، متوفای ۱۳۸۰ ه. ق. ترجمه استاد گرانقدر حاج شیخ عیسی سلیم پور اهری،

شامل بیش از ۴۵۰ منبع مورد اعتماد و استناد، از آثار علمای شیعه و سنی، به نظم و نثر. چاپ ۱۴۲۱ ه. ق. قم ۳۸۶ صفحه وزیری.

۱۹- یگانه مولود کعبه

تألیف: همان.

ترجمه حسین علی عربی، چاپ ۱۴۲۰ ه. ق. قم. ۱۲۷ صفحه رقی.

۲۰- مولد امیر المؤمنین علیه السلام

بازسازی چهار رساله مفقود الأثر، توسط دکتر احمد پاکتچی، زیر چاپ.

*** سال میلاد امیر مؤمنان (علیه سلام الله الملك المئان)

پاییز ۱۳۷۹ ه. ش. / شعبان ۱۴۲۱ ه. ق.

پی نوشتها:

ص: ۷۷

خانه‌زاد کعبه

نگاهی به موضوع تولد حضرت علی علیه السلام

در «خانه خدا» در اشعار شاعران فارسی

جواد محدثی

فضایل پایان ناپذیر امام علی علیه السلام، دستمایه آفرینش‌های ادبی و سرچشمه الهام نویسندگان، شاعران و هنرمندان بوده و خواهد بود.

تولد آن حضرت در خانه خدا و شکافته شدن دیوار کعبه، موهبت و فضیلتی است که تا کنون به این صورت برای هیچ بشری پیش نیامده و از منقبت‌های منحصر به فرد امیرمؤمنان به شمار می‌رود. (۱) این مسأله، مانند مسائل دیگر مربوط به شخصیت والای پیشوای نخستین شیعه، به صورت گسترده‌ای در ادبیات فارسی و آثار شاعران انعکاس یافته است. نوشته حاضر، نگاهی است گذرا به این بازتاب نورانی در رواق ذهن و زبان و سروده شاعران متعهد، از دیرباز تا زمان حاضر.

این نکته که خانه زاد خدا، حضرت علی علیه السلام موجب حرمت و شرافت بیت‌الله شده، تولد حضرت در کعبه، به آن اعتبار و آبرویی ویژه بخشیده است، به‌طور گسترده در اشعار شاعران مطرح شده است.

«شیخ حسن کاشی» می‌سراید:

در کعبه بزاد آن جهاندار آن جفت بتول و شیر کزار

در کعبه کسی چو او نزاده این منزلتش خدای داده

پذیرایی خدا از میهمانی عزیز در خانه خویش، سوژه دیگری است که در این آثار دیده می‌شود.

برتری حضرت فاطمه بنت اسد بر مادر عیسی بن مریم، به لحاظ کیفیت به دنیا آوردن نوزاد خویش و اینکه به مریم گفته شد از بیت‌المقدس و معبد الهی بیرون برود، ولی مادر امیرالمؤمنین، به دورن کعبه مقدس برده شد، نکته دیگری است.

پیوند وجودی حضرت امیر با خانه خدا، چه در تولد و چه در شهادت، دستمایه سرودن‌های نغز دیگری است و این بیت مشهور را همه می‌دانند که:

کسی را میسر نشد این سعادت به کعبه ولادت، به مسجد شهادت

اینگونه ولادت و شهادت، به عنوان «حُسن مَطَّلَع» و «حُسن ختام» برای آن حضرت شمرده شده و شاعران چنین سروده‌اند:

در کعبه شد پدید و به محراب شد شهید نازم به حسن مطلع و حسن ختام او

تفاخر کعبه به عرش به خاطر این افتخار که نصیبش شده بود، محور سروده‌های دیگری از شاعران است.

اینکه کعبه، قبله موحّدان عالم است و همه خداپرستان در حال نماز، روی بر کعبه می‌کنند، گویای این حقیقت است که توجه به خدا از راه توجه به حجت خدا است و توحید با ولایت پیوند دارد، موضوع دیگری است که در آثار ادبا طرح شده است.

اکنون نظری به برخی از این سروده‌ها می‌افکنیم و تجلی ولایت علوی و مناقب حیدری را در آئینه ادبیات می‌نگریم:

«صغیر اصفهانی» در قصیده «غیب الغیب» خویش، از جمله در ابیاتی، این اشارات را دارد:

در حریم کعبه شاه انس و جان آمد پدید آنچه مقصود دو عالم بود، آن آمد پدید

کعبه خود قلب جهان است و ز غیب ذات خویش سرّ غیب‌الغیب در قلب جهان آمد پدید

۱- عده‌ای از علمای شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که روایات در این مورد در حدّ تواتر است و برخی کتاب مستقلّی در همین زمینه نوشته‌اند. نك: الغدير، ج ۶، ص ۲۲ به بعد.

ص: ۷۹

پیش از آن کاید فرود «ایناک نعبد، نستعین» از درون کعبه وجه مستعان آمد پدید
 «شمس اصطهباناتی» نیز در مسطی که با «امشب که چهر آسمان دارد صفای دیگری...» آغاز می‌شود، در ترسیم شب میلاد علی
 علیه السلام در یک بند چنین می‌گوید:

چون صبح فردا آفتاب از کوه بطحا سر زند روح القدس بهر خیر، الله اکبر برزند
 اول حصار کعبه را پیراهن دیگر زند و آنکه درون خانه را آیین زیباتر زند
 لوحی به شکل «یا علی» بر بام و بر سر در زند نقشی برای جای پا بر دوش پیغمبر زند
 بر مشرکان چشمک زند، لبخند بر خیر زند یعنی رسید آن کو کزو نسل عدو گردد تلف
 و در ادامه، به زمینه‌سازی خدا برای میهمان نوازی از «مولود کعبه»، دربندی دیگر چنین می‌سراید:
 این خانه را باید خدا یک روز معماری کند آدم بنایش برنهد، نوحش پرستاری کند
 و آنکه خلیلش با پسر تا سقف حجاری کند آن یک در و بامش نهد و آن نقش و گچکاری کند
 هر یک ز آباء رسول، پس خانه سالاری کند کامروز اندر خانه‌اش یک میهمان‌داری کند
 وز این گرامی میهمان امری عجب جاری کند پس نقشه‌های ما سلف، بُد بهر این زیبا خَلَف
 و در بندی دیگر به پیامدهای فرخنده این میلاد می‌پردازد:

تا خانه‌زاد کبریا بنهاد اندر خانه پا هم بیت و هم رکن و مقام، هم مروه هم کوه صفا
 هم دامن بنت اسد، هم چاه زمزم هم منا شد قبله اهل زمین، شد برتر از هفتم سما
 معنای تکبیر آشکار، شد از حریم کبریا هم خانه‌زاد است این پسر، هم خانه هم خانه خدا
 کامروز والا مقدمش شد فخر این عالی سرا زین خانه‌زاد آمد قلم در وصف و در تحریر، جف
 «دکتر قاسم رسا» نیز با این نگاه به مسأله نگریسته است:

در حریم کعبه نور آفتاب افتاده است یا فروغی از جمال بوترب افتاده است؟
 خانه زاد حقّ که در اثبات حقّانیتش مدّعا واللّه اعلم بالصّواب افتاده است

به ماجرای میلاد در کعبه، گاهی به عنوان یک وصف و منقبت در اشعار اشاره شده است، گاهی هم آن حادثه به صورت یک
 تصویر فنی و روایت، بازگو شده است. از جمله کسانی که گزارشگر این فضیلت‌اند، «محمد رضا رحمانی تهرانی» است، که چنین
 سروده است:

مقابل حرم کعبه ایستاد، زنی به تن ز شرم و حیا و وقار، پیرهنی
 گشود است دعا سوی آسمان و گریست شکفت غنچه هفت لب، به زیر لب سخنی
 که یا رب از کرم آسان نمای مشکل من که بار دارم و آزرده جان و خسته تنی
 ندا به فاطمه بنت اسد رسید ز حق قدم به خانه من نه، میهمان منی
 در آن مکان مقدس قدم نهاد و بزاد گرفت دست خدا را به دست، شیر زنی
 خدا نهاد «علی» نام خانه‌زادش را که روح نامتناهی دمید بر بدنی
 پیمبر آمد و زد بوسه بر لب و دهنش که آفرین خدا بر چنین لب و دهنی
 «ملک الشعراى بهار» نیز قصیده‌ای دارد که برخی ابیاتش چنین است:
 زهی به کعبه شرافت فزای رکن و حطیم زهی مقام تو فخر مقام ابراهیم

زهی حریم تو چون کعبه، لازم الإکرام زهی وجود تو چون قبله، واجب التعظیم میان لَجَه شرع محمّدی، کعبه است همان صدف که در او زاد چون تو دُرّ یتیم در سروده‌های فراوانی توجّه به کعبه در عبادت و نماز، با توجّه به مولای متّقیان قرینه‌سازی شده است. «محمّد علی فتی تبریزی» در ولادت حضرت می‌سراید:

امروز کعبه را شرف و مرتبت فزود کانجا بزرگ آیت دادار، رخ نمود
 زین پیشتر نداشت چنین حرمتی حرم شد مولد علی و از آن حرمتش فزود
 مهر علی است هادی حق دوستان پاک بر کعبه می‌برند اگر روز و شب سجود
 پیوند کعبه هم با تولّد علی علیه السلام است، هم با شهادتش. جامه سیاه کعبه را هم پوشیدن لباس عزا در سوگ این خانه‌زاد حرم
 تصویر کرده‌اند؛ از جمله «حسان» می‌گوید:

کعبه ز کف داده چو مولود خویش گشته سیه پوش عزای علی
 شیوه روایی از ماجرای میلاد، در شعر «نعمت آزر» نیز این چنین آمده است:
 گرد حریم قدس، چنان روزهای پیش جمعی بدند یکسره در گفت و در شنید
 آنجا زنی که جان جهانی نهفته داشت از التهاب شوق نیارست آرمید
 زیرا که روی دامن آن گلبن عفاف می‌خواست تازه غنچه توحید بشکفید
 برد التجا به کعبه، که‌ای آستان پاک یارم چگونه از نظر مردمان رهید؟
 دیوار کعبه کرد دهان با خروش باز کاین خانه جای توست که آری گهر پدید
 پا هشت در درون سرایی که غیر او دست کسی به ساحت پاکش نمی‌رسید
 شد در درون کعبه و دیوار شد به هم چونان که بُد نخست به ستواری حدید
 و اشد ز طاق عرش کلاف سفید نور تابید روی کعبه چنان هاله‌ای سپید
 تا آنجا که می‌گوید:

بالید کعبه از شرف و بانگ تهنیت از ساکنان عرش به گوش جهان رسید
 دیوار کعبه بدرقه را، کرد سینه باز چونان صدف که گوهر خود را کند پدید
 مادر برون شد از حرم و کودکش به بر وز این شکفت حادثه، حیرت لبان گزید
 این شیوه، در شعر بلند «شمس اصطهباناتی»- که قسمتی از آن پیشتر آمد- نیز دیده می‌شود که حالتی تصویری از آن واقعه شکفت
 دارد و همانگونه که در آغاز سخن یاد شد، مقام مادر علی علیه السلام را برتر از مادر عیسی می‌شمارد و می‌گوید:

آمد ندای ادخلی او را ز حیّ ذوالکرم یعنی تو غیر از مریمی، باز آ و چون مریم مرم
 از شاعران معاصر، مرحوم «محمّد علی مردانی» از جمله دلدادگان امیرالمؤمنین علیه السلام است که در مجموعه شعرش به نام «علی
 مظهر عدل و فاطمه مظهر تقوا» در ابیات فراوان به این منقبت علوی اشاره دارد، که برخی از آنها را می‌آوریم:
 در شعر سالار جوانمردان که ترسیمی زیبا از شب میلاد است، از جمله می‌گوید:

نهاد بنت اسد پا به کعبه مقصود که تا نهد اسدالله پا به ملک وجود
 علی ولیّ خداوندگار، ربّ ودود ز امر صانع کلّ کردگار غیب و شهود
 عیان به کعبه شد آن پای تا به سر اعجاز
 سه روز بنت اسد بود میهمان اله به خانه‌زاد خدا جز خدا بُد همراه

که از ولادت سرّ خدا شود آگاه به قاف قدر رفیعش نبرد غیری راه
که بود لطف کریمش مغیث و محرم راز
پس از سه روز عیان گشت نشئه دگری ز برج کعبه درخشید مهری و قمری
خدا به شیر زن مگه داد شیر نری تبارک‌الله از این مادر و چنین پسری
که در جلالت و قدرند از بشر ممتاز
در جای دیگر چنین آورده است:
دیوار کعبه کرد دهن باز و با جلال بنهاد پا به خانه حق مام اطهرش

ص: ۸۳

شیر خدا به بیت خدا دیده باز کرد بر روی مام نیک فر شیر پرورش
 بنت اسد ز دیده فروریخت اشک شوق زین موهبت که دولت گل شد مسخرش
 وجه خدا به جلوه دل از عاشقان ربود در آستان کعبه به دامان مادرش
 خورشید عشق از افق کعبه پرکشید شد غرق نور، مکه ز روی منورش
 مولود کعبه دیده حق بین گشود و دید محمود را چو آینه در پیش منظرش
 مولود کعبه مظهر عشق است و عدل و داد خیزد عبیر عدل ز محراب و منبرش
 همچنان که در این شعر نیز- مثل برخی اشعار دیگر- ملاحظه می‌شود، گشوده شدن راهی به درون کعبه، میلاد حضرت امیر در
 بیت‌الله، افتخار و فضیلتی هم برای فرزند محسوب می‌شود و هم امتیازی برای مادر به شمار می‌آید. وی در جای دیگر به همین
 حقیقت ناب چنین اشاره دارد:

تا بسپرد به خانه خدا خانه بر خانه‌زاد خود نظری دارد
 حق میزبان و مظهر حق میهمان در کعبه نور حق مقری دارد
 فخر زمانه مادر وجه‌الله فرزانه طفل ناموری دارد
 مانده سه روز در دل بیت‌الله دعوت ز حی دادگری دارد
 شمسی ز برج کعبه نمایان شد خورشید را به کف، قمری دارد
 فریاد می‌زند که علی دارم به به چه میر حیّه دری دارد
 با این شاعر، در قصیده دیگری هم همراه می‌شویم:
 دیوار کعبه کرده دهن باز و عالمی در انتظار حادثه‌ای غیر باور است
 امروز کعبه فخر به هفت آسمان کند امروز قدر زمزم، افزون ز کوثر است
 بر گرد کعبه گشته به پا شور و هلهله در بسته‌است و دیده خلقی بر آن در است
 بنت اسد ز کعبه خرامد برون چو شیر شیر افکنی به دامن آن شیر پرور است
 نوزاد کعبه صاحب اورنگک «انما» ست بر آسمان عدل و شرف مهر انور است
 دست علی گلی به سر کعبه زد کز او بابش ز هشت باب جنان جانفزاتر است
 نوزاد کعبه در شب معراج با رسول همراز و همکلام و هم آواز و هم بر است
 «ژولیده نیشابوری» از شاعران صاحب‌دلی است که در مدح اهل بیت، سروده‌های زیبایی دارد. در یکی از سروده‌هایش به این فضیلت
 اینگونه اشاره می‌کند:

از امر حق به خانه حق شد ولادت تا حق شود ز جلوه تو جلوه گر، علی!
 از یمن مقدم تو حرم گشت محترم ای داده از تو نخل ولایت ثمر، علی
 تا آنکه یادبود تو ماند به یادگار بهر تو گشت معجز شق القمر، علی
 شرط قبول حج و طواف حرم تویی سعی و صفا و رکن و منا و حجر، علی
 آری ... حرمت حرم، از مولود حرم است. این مضمون در شعری از «مظاهر اصفهانی» چنین آمده است:
 علی امشب حرم را محترم می‌دارد از مقدم که جبریل امین گرد حرم پر می‌زند امشب
 در شعر «عماد تهرانی» است:

حرم کعبه تو را مولد از آن شد، یعنی ای مهین بنده، تویی صاحب این خانه ما
و «حاج اسماعیل شیرازی» می‌سراید:

در مرحله علی نه چون است و نه چند در خانه حق زاده به جانش سوگند
بی‌فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که با شدش به جای فرزند

خانه زادی مولا نسبت به کعبه و خدای کعبه به تعابیر گوناگون بیان شده است. از جمله در این رباعی:

روزی که علی به کعبه آمد به وجود از بهر علی خدا در کعبه گشود

در بست بداد خانه خود به علی حَقًّا که علی است خانه زاد معبود

برداشتهای لطیف و نکته‌سنجی‌های ظریف نسبت به این واقعه شگفت، شاهد مجذوب شدن دلها به صاحب ولایت و مولود کعبه

است. در غیر شعر نیز اینگونه لطافت‌های ادبی دیده می‌شود؛ مثلاً «محمود عقاد» نویسنده برجسته مصری می‌نویسد:

ص: ۸۵

حضرت علی علیه السلام در درون کعبه زاده شد و خدای متعال عنایتی کرد که وی بر بت‌های کعبه سجود نکرد، گویا میلاد او در کعبه پیام‌آور دوران جدیدی برای کعبه و عبادت در آن است. «۱» علامه امینی از تفسیر «آلوسی» سخنی را اینگونه نقل می‌کند:

این افتخار که نصیب علی علیه السلام شد و در کعبه به دنیا آمد، حضرت دوست داشت که به نحوی این مکرمت و موهبت را جبران کند. تلافی کردنش آن بود که بت‌های خانه کعبه را به پایین افکند و در برخی روایات نیز آمده است که کعبه، از اینکه در اطرافش بت‌ها مورد پرستش قرار می‌گرفتند به خدای متعال شکایت کرد که: پروردگارا! تا کی این بت‌ها پیرامون من پرستیده خواهد شد؟ خداوند نیز وعده داد که کعبه را از این آلودگی پاک خواهد ساخت. «۲» باری ... تولد حضرت علی در این مکان، تجلی دیگری از نور خدا در عرصه هستی است. «دکتر قاسم‌رسا» در شعر دیگری می‌گوید:

کعبه امروز تماشاگر اهل نظر است کز سراپرده حق نور خدا جلوه گر است

آمد از کعبه برون قبله نمایی که در اوست آنچه منظور دل مردم صاحب نظر است

حجت الهی و وصی رسول، برای نشان دادن «جهت» و سمت و سوی توجّه به حقّ است. این همان خصلت «قبله‌نمایی» است که در شعر فوق، به آن اشاره شده است.

امامان حق را خدای متعال برای همین «جهت‌یابی» و گم نکردن راه و هدف، تعیین کرده است. وقتی «صائب تبریزی» می‌گوید:

غفلت نگر که پشت به محراب کرده‌ایم در کشوری که قبله نما موج می‌زند

می‌توان گفت: در سرزمینی که نور ولایت علوی تابیده است، نباید کسانی در یافتن راه و جهت، دچار سردرگمی و حیرت و انحراف شوند. شاعری دیگر اینگونه سروده است:

خانه و زادگاه تو، بیت خداست یا علی چهره دلگشای تو قبله نماست یا علی

زمزمه ولادتت، سوره مؤمنون بود روز نخست بر لب ت ذکر خداست یا علی

این سخن اشاره به روایتی است که: وقتی حضرت علی علیه السلام در کعبه متولد شد، همان دم بر زمین سجود آورد، در حالی که می‌گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله...» و پس از سه روز که از کعبه بیرون آمد، در برخورد با پدرش ابوطالب بر او سلام داد، آنگاه آیات نخست سوره مؤمنون (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) را تلاوت کرد. (۱) «حسان»، شاعر معاصر در یکی از سروده‌هایش اینگونه به وصف این منقبت درخشان پرداخته است:

بیا به خانه خدا، به کوی و بام و در نگر تمام نور عشق را، بیا به یک نظر نگر

نشاط عاشقان بین، گره گشای از جبین علی امیر مؤمنین به کعبه مستقر نگر

چو کعبه دید مادرش، به احترام حیدرش شکافت در برابرش، شکوه و عزّ و فر، نگر

به کعبه زادگاه او، خداست تکیه گاه او به اولین نگاه او، به بهترین بشر نگر

در پایان این بررسی گذرا، کلام «شیخ مفید» را زینت بخش این نوشته می‌سازیم که در ارشاد نوشته است:

«نه پیش از علی علیه السلام و نه پس از وی، هیچ مولودی در خانه خدا به دنیا نیامده است، مگر او. این از روی بزرگداشت خداوند نسبت به مقام و موقعیت اوست.» (۲) پی‌نوشتها:

۱- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۷۳

۲- الغدير، ج ۶، ص ۲۴

گفتگو با نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست مجامع ایرانی

جناب آقای ری شهری! از اینکه این فرصت را در اختیار فصلنامه «میقات حج» قرار دادید تا گفتگویی صمیمانه با جناب عالی داشته باشیم، متشکر و سپاسگزاریم. از آنجا که سالجاری توسط مقام معظم رهبری به عنوان سال امام علی علیه السلام نامگذاری شده، خواهشمند است پیش از طرح پرسشها، مقداری در رابطه با دیدگاه‌های امیرمؤمنان، علی علیه السلام نسبت به حج، مطالبی بیان فرمایید.

آقای ری شهری: بسم الله الرحمن الرحيم، با تشکر از تهیه کنندگان فصلنامه گرانسنگ «میقات حج».

از دیدگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام حج یک آزمون بزرگ الهی است و ثمره موفقیت در این آزمون، پاک شدن از خطرناک ترین رذایل اخلاقی؛ یعنی خودبینی و خودخواهی و خود بزرگ بینی و کبر و آراسته شدن به سودمندترین فضایل اخلاقی؛ یعنی تواضع است.

روایات اسلامی، خودخواهی را اصل و ریشه فتنه‌ها و میراث شیطان معرفی کرده است به طوری که اگر این رذیله در انسان علاج شود، همه چیز و همه کس اصلاح می‌شوند و اگر این فتنه در وجود انسان باشد، هیچ تلاشی برای رستگاری فرد و اجتماع به نتیجه نمی‌رسد. مفساد اعتقادی، اخلاقی، علمی،

ص: ۸۸

فردی واجتماعی، سیاسی و فرهنگی و همچنین اقتصادی، همه ریشه در خودخواهی و خودبینی دارد که از نظر امیر مؤمنان علیه السلام حج می‌تواند این رذیله را علاج کند. البته اگر حج آنگونه که خداوند تبارک و تعالی خواسته است انجام شود.

علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴، که خطبه بسیار مفصّل و مهمّی است، تحلیل‌های گوناگونی در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی دارند. در بخشی از این خطبه به این نکته مهم اشاره می‌کنند که حج یک آزمون بزرگ الهی است؛ «الْآتِرُونَ أَنَّ اللَّهَ سُيُجَانُهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَا تُضَرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا»

خداوند از زمان حضرت آدم که اولین انسان است، تا آن زمان که قیامت برپا می‌شود، مردم و کسانی را که اعتقاد به مبانی اسلامی و دینی دارند، با سنگ‌هایی که نه ضرر می‌توانند برسانند و نه سود، نه می‌بینند و نه می‌شنوند، آزمایش کرده است؛ «فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا»، پس آن سنگ‌ها را خانه خویش قرار داد؛ خانه‌ای که باید مبدأ قیام و خیزش در جامعه باشد.

بعد حضرت در این باره که خداوند این آزمون را چگونه انجام داده، این چنین توضیح می‌دهند که: خداوند می‌توانست خانه‌اش را در جای بهتر و مناسب‌تری بنا نهد و جنس خانه را نیز از مواد ارزشمندتری قرار دهد، لیکن این کار را نکرد، چرا که:

اولاً- خانه خودش را در جایی قرار داد که به تعبیر مولا «ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا، وَأَقْلُّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا»؛ خداوند خانه خود را در سنگلاخ‌ترین مکان‌ها و بی‌ضیاع‌ترین نقاط زمین و تنگ‌ترین درّه‌ها جای داد، میان کوه‌های خشن و ریگ‌های داغ و چشمه‌های کم آب و آبادی‌های دور از هم، نه شتری آنجا فربه می‌شود و نه اسبی و نه گاوی و نه گوسفندی، بعد دستور داد که حضرت آدم و فرزندانش تا قیامت، قصد و آهنگ آن کنند و به زیارت این سنگ‌ها که خانه خودش را تشکیل داده است، بپردازند و آنگاه توضیح می‌دهد که مردمان با تمام

ص: ۸۹

وجود، از میان فلات ها و دشت های دور دست و از درون وادی‌ها و از درّه‌های پر شیب و از جزیره‌های از هم پراکنده دریاها به آنجا روی می‌آورند تا به هنگام سعی از سر خواری و خاکسری شانه‌های خود را تکان دهند و «لا اله إِلَّا الله» گویان، برگرد این خانه سنگی بچرخند، با موهای آشفته و پیکرهای گرد گرفته، هروله کنان بشتابند. امام علیه السلام می‌افزاید:

«اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست برای خانه خود و مشاعر ارجمندش وضعیتی مناسب‌تر ایجاد کند و آن را در میان باغ‌ها و جویبارها و سرزمین‌های هموار و پر درخت و پر میوه، که خانه‌هایش به هم پیوسته و روستاهایش نزدیک به هم در میان گندم‌زارها و باغ‌های خرم و زمین‌های پر گیاه و دشت‌های پر آب و در وسط باغستان‌های خرم و بهجت زا و در جاده‌های آباد قرار گرفته، جای دهد.»

اگر خداوند خانه‌اش را، به جای این نقطه بسیار محروم، در یک نقطه آباد و زیبا قرار می‌داد، به فرموده امام علی علیه السلام:

«به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده‌تر انجام می‌شد پاداش و جزا نیز کم و اندک بود.»

این‌ها در رابطه با نقطه و مکانی بود که کعبه در آن قرار گرفته است، بعد درباره خود کعبه می‌فرماید:

«اگر شالوده و اساس کعبه و سنگ‌هایی که در ساخت آن به کار رفته، از زمرد سبز و یاقوت سرخ و با درخشش و روشنایی بود، از رخنه شک و تردید در سینه‌ها کم می‌شد و مردم کمتر دچار تردید می‌شدند. و از تلاش شیطان برای تسلط بر دل‌ها کاسته می‌شد.» بنابراین، هم ساختمان و اساس و مواد کعبه و هم جایگاه آن، بگونه‌ای است که اگر انسان کمی دقت کند، می‌فهمد که این همه، زمینه‌ای است برای امتحان انسان‌ها.

سپس حضرت به نکته اصلی اشاره می‌کند که: «خداوند بندگانش را با انواع سختی‌ها می‌آزماید و آنان را با مجاهدت‌های گونه‌گون به بندگی می‌گیرد و به

ص: ۹۰

گرفتاری های مختلف آزمایش می کند تا بدین وسیله کبر و خود پسندی را از دل هایشان بیرون کند و فروتنی و خاکساری را در جان هایشان بنشانند. درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب عفو خویش را به آسانی در اختیارش قرار دهد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)

بنابراین نتیجه می گیریم که حج از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان مهم ترین برنامه و بهترین نقطه خودسازی است و اگر اهل اسلام و مسلمانان این فریضه را آنگونه که باید و شاید انجام دهند، به یقین از خودخواهی ها و کبرها و رذایل اخلاقی پاک می شوند و به بهترین صفات انسانی، که فروتنی و تواضع است، آراسته می گردند و اگر این حقیقت تحقّق پیدا کرد و زائر خانه خدا با نورانیت حج از این سفر برگشت، زمینه برای انواع اصلاحات فردی و اجتماعی فراهم می شود.

زائر خانه خدا- مرد باشد یا زن- می تواند در خانواده خود تحوّلی ایجاد کند.

وقتی که از خودبینی و خودخواهی خالی شد زندگی او متحوّل می شود و از نظر اجتماعی و سیاسی، روش ها و سیاست های سازنده را پیش می گیرد، اختلافات جای خود را به همدلی می دهند و وحدت کلمه، که به قول امام خمینی قدس سره مهم ترین فلسفه حج است، تحقق می یابد. شعارهایی که مردم را به وحدت کلمه دعوت می کنند، باید ریشه در صفات خوب داشته باشد، تا رذایل اخلاقی و در رأس آنها خودخواهی را برطرف سازند، و اگر جز این باشد، وحدت کلمه تحقق پیدا نخواهد کرد.

مسلمانان اگر متحد شوند، قِیاماً لِلنَّاسِ تحقّق پیدا می کنند؛ یعنی امت اسلامی برای تأمین منافع مادی و معنوی خود در جهان بپا خواهند خاست و آن وقت است که می توانند اسلام را بر جامعه حاکم کنند.

آری، از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، حج از یک چنین ظرفیت بزرگی برخوردار است، اگر دقت کنیم می بینیم که فلسفه های دیگر حج نیز به این فلسفه که فلسفه سازندگی انسان است بر می گردد. حتی آن فلسفه ای که امام باقر علیه السلام فرمود که «مردم دعوت شدند تا بیایند و دور این سنگ ها بگردند، سپس نزد ما بیایند و ولایت و اطاعت خودشان را به ما عرضه کنند» نیز از همین جا ناشی می شود.

ص: ۹۱

: اخیراً موسوعه‌ای با نام «الامام علی بن ابیطالب فی الکتاب والسنة» توسط حضرت عالی و همکارانتان تألیف و منتشر شده است، لطفاً قدری در رابطه با سبب تألیف این کتاب و ویژگی‌های آن توضیح دهید. آیا حضور جناب عالی در حج و توجه به آثار و یادگارهای امیر مؤمنان علیه السلام نقشی در تألیف این کتاب داشته است؟

آقای ری شهری: حضور در مکه در تألیف کتاب نقشی نداشت، لیکن در به ثمر رساندن کتاب مؤثر بود. یکی از دعاهای من، موفقیت در تکمیل این کتاب مبارک بود. بارها در کنار خانه خدا و یا در خدمت رسول‌الله صلی الله علیه و آله از خداوند این تقاضا را کرده بودم که توفیق عنایت کند تا کتاب مربوط به امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ یعنی همین موسوعه به ثمر برسد. خداوند این عنایت را کرد و در سال امام علی علیه السلام این کتاب توفیق انتشار پیدا کرد و من متوجه شدم که خداوند منان اراده فرموده بود که این کتاب در سال ولایت منتشر شود تا مورد توجه بیشتری قرار گیرد؛ لذا اجابت دعا را به تأخیر انداخت و انتشار کتاب تا امسال که سال امیرالمؤمنین علیه السلام است بطول انجامید.

روز اول سال جاری هنگامی که از مسجد الحرام به بعثه مقام معظم رهبری بازگشتم، روزنامه زائر را که معمولاً قبل از انتشار ملاحظه می‌کنم و نکات لازم را تذکر می‌دهم، روی میز دفتر بعثه دیدم، هنگامی که ملاحظه کردم مقام معظم رهبری امسال را سال امیر مؤمنان علی علیه السلام اعلام کرده‌اند، بی‌درنگ سجده شکر گزاردم و مطمئن شدم که خداوند اجابت این دعا را برای امسال قرار داده است؛ لذا پس از بازگشت از حج، حدود یک ماه تقریباً همه کارها را کنار گذاشتم و اقدامات نهایی را که برای انتشار این موسوعه ضرورت داشت، انجام دادم و مصمم شدم که پیش از سیزدهم رجب، سال روز ولادت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام حتماً این کتاب از چاپ خارج شود، به عنایت خداوند و با همت و تلاش همکارانمان در دارالحدیث، توفیق انتشار این کتاب را یافتیم.

در رابطه با ویژگی‌های موسوعه امام علی بن ابی طالب علیه السلام به طور خلاصه باید بگویم که این موسوعه ۸ ویژگی مهم دارد: نخستین ویژگی، جامعیت آن است. در نگارش این موسوعه، ضمن اجتناب از

ص: ۹۲

تکرارها و ارجاع به نصوص مشابه و در عین خلاصه بودن، تلاش شده است جامع همه، یا غالب کتاب‌هایی باشد که درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نگارش یافته است و پژوهشگر بتواند با مطالعه آن، به عصاره و شهد آنچه درباره آن حضرت نوشته شده است، دست پیدا کند یا از طریق آن به موضوع مورد نیاز خود برای تحقیق برسد.

موسوعه امام علی علیه السلام ۶۷۳۸ متن تاریخی و حدیثی را ارائه کرده که مستند است به بیش از سی هزار مصدر از کتب فریقین که به ترتیب اعتبار منابع نیز آدرس داده شده است. منابع و مصادر این کتاب حدود پانصد عنوان است که تعداد دقیق آن در جلد سیزدهم و چهاردهم خواهد آمد.

حدود پانصد عنوان کتاب از فریقین، منابع این کتاب شریف است که شامل کتب حدیث، تاریخ، رجال و تراجم می‌شود. دومین ویژگی، استناد گسترده به منابع فریقین است. این موسوعه برای نخستین بار، گسترده‌ترین بهره‌برداری را از منابع تاریخی و حدیثی فریقین در تبیین شخصیت امام علی علیه السلام در زمینه‌های مختلف دارد. سومین ویژگی آن، اعتبار منابع است.

در نگارش این موسوعه پس از فیش برداری مستقیم از منابع، تلاش شد با کمک گرفتن از رایانه، حتی‌المقدور همه نصوص مربوط به یک موضوع گردآوری شود و پس از آن استوارترین، جامع‌ترین و کهن‌ترین مصدر گزینش شود. آنچه در ارتباط با اعتبار نصوص مورد بهره‌برداری قرار گرفته، بسیار مهم و قابل توجه است و آن این است که تلاش کردیم در مواردی که نصوص قطعی در مورد موضوعی وجود ندارد، از طریق تأیید مضمون نصوص هر عنوان، به وسیله قرائن عقلی و نقلی، به مطلبی که ارائه می‌شود، به دست آوردن نوعی وثوق برای محقق امکان‌پذیر گردد و اگر به دلیل خاصی، گاه از مصادری استفاده کردیم که از اعتبار کافی برخوردار نبوده، توضیحات لازم را ضمن بیان مصادر، برای محققین داده‌ایم.

چهارمین ویژگی کتاب موسوعه، داشتن تحلیل و جمع‌بندی در هر بخش است که پژوهشگر ضمن ملاحظه بیش از هفت هزار نص تاریخی و حدیثی درباره

ص: ۹۳

امام علی علیه السلام، به تناسب هر یک از موضوعات، با تحلیل‌ها و نظریه‌ها و نکات مهم در زمینه‌های تاریخ و حدیث و فقه الحدیث آشنا می‌شود.

پنجمین ویژگی، کاربردی بودن آن برای عصر و نسل حاضر است. این کتاب تنها شرح حال گذشته نیست بلکه آموزنده‌ترین و کاربردی‌ترین کتاب برای عصر حاضر به ویژه برای جهان اسلام و نسل جوان و تحصیل کرده امت اسلامی است و خوب است اینجا اشاره کنم که کاربردی‌ترین بخش‌های این موسوعه اختصاص به تبیین سیاست‌های امام علی علیه السلام در زمینه‌های کشورداری و حکومت دارد که به شدت مورد نیاز کارگزاران دولت‌های کشورهای اسلامی، به ویژه خدمتگزاران نظام مقدس جمهوری اسلامی است.

ششمین ویژگی موسوعه امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام ابتکار در نگارش مطالب است. شیوه نگارش و چینش مطالب به گونه‌ای است که در واقع یک نظم بدیع و کاملاً ابتکاری به این کتاب داده است که پژوهشگر با یک نگاه اجمالی به فهرست آن، می‌تواند در جریان کلی مسائل مطرح شده قرار گیرد و نکته یا مطالب مورد نظر خود را به آسانی پیدا کند.

هفتمین ویژگی آن، خدمات جنسی است که برای پژوهشگران ارائه می‌شود. در این موسوعه، الفاظ غریب، اشخاص و اماکن و توضیحات لازم ارائه شده و نقشه‌های مورد نیاز محققین نیز به طور فنی تهیه و ارائه گردیده است.

تعداد نه نقشه آورده‌ایم، که کار تخصصی زیادی روی آن صورت انجام است و آنها شامل نقشه جنگ‌های امام علی علیه السلام و مکان‌هایی است که جنگ در آنها واقع شده؛ مانند مسیر امام علی علیه السلام در جنگ جمل، صفین و نهروان، همچنین قلمرو حکومت امام، مسیر پیامبر در حجّه‌الوداع، نقطه غدیر و نقاطی که مورد تهاجم معاویه واقع شده است.

هشتمین ویژگی، رعایت اخلاق نگارش است که در ارائه مطالب و تحلیل‌ها تلاش کردیم مسائل با دید باز و روشن‌بین- و نه با چشم نابینای تعصب- مورد بررسی قرار گیرد و از این رو به مقدسات هیچ مذهبی اهانت نشده است و از این رو امیدواریم این موسوعه گامی بلند در جهت تقریب مذاهب اسلامی و

ص: ۹۴

نزدیک کردن هر چه بیشتر امت اسلامی به یکدیگر و وحدت کلمه آنان در برابر دشمنان قرآن و- ان شاء الله- زمینه‌سازی برای حکومت جهانی اسلام، به شیوه حکومت نورانی امام علی بن ابی طالب علیه السلام باشد!

: نقش شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام در حج را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آقای ری‌شهری: به برکت پیروزی انقلاب اسلامی همه ساله نقش پیروان اهل بیت در حج پررنگ تر می‌شود اما من تصور می‌کنم انتظاری که اهل بیت علیهم السلام از پیروان خود در حج دارند، بیش از آن مقداری است که در غیر ایام حج دارند، زائران ایرانی خانه خدا، در سال‌های اخیر، به خصوص به دلیل آنکه بیشترشان مُسن و تعداد قابل توجهی از آنان کم‌سواد یا بی‌سواد بودند، آن نقشی را که باید ایفا کنند، ایفا نمی‌کردند و لیکن در مجموع تصور می‌کنم کارها رو به بهتر شدن است، البته باید توجه داشت کسانی که با مرام اهل بیت موافق نیستند نیز آرام ننشسته‌اند، آنها هم برنامه ریزی می‌کنند تا نقش شیعیان را در حج کم رنگ سازند.

: انتظار اهل بیت از پیروان خود چیست؟

آقای ری‌شهری: در یک جمله باید بگویم انتظار اهل بیت علیه السلام از شیعیان این است که در آنجا زینت اهل بیت باشند، همانطور که امام صادق علیه السلام فرمود: «كُونُوا لَنَا زِينًا...» پیرو اهل بیت باید نمونه یک مسلمان کامل باشد. آبروی اهل بیت را حفظ کند و به گونه‌ای عمل کند که مسلمانان جهان که از همه کشورهای اسلامی و حتی کشورهای غیراسلامی در حج حضور پیدا می‌کنند، جذب اهل بیت شوند. پیروان اهل بیت باید از نظر وضع لباس و حفظ ظاهر و حضور به موقع در نمازهای جماعت الگو باشند و از کارهایی که موجب وهن شیعه است پرهیزند و کاری نکنند که سایر مسلمانان، پیرو هر مکتبی که هستند، علاقمند به مکتب اهل بیت شوند، این یک وظیفه عمومی است برای همه کسانی که ادعای پیروی اهل بیت علیهم السلام را دارند. البته اهل علم وظیفه بیشتری دارند، به خصوص آنهایی که با زبان‌های زنده دنیا آشنا هستند، انتظار اهل بیت از اینها بیشتر از دیگران است. آنان

ص: ۹۵

باید از مکتب اهل بیت دفاع کنند و به شبهات و دروغها پاسخ دهند.

این مسأله بسیار جدی است. در سال های گذشته و این ده سالی که خداوند به ما توفیق داده، می بینیم همان شبهه‌هایی که در سال های اول مطرح بود، با همه دفاعی که می شود، باز همان شبهه‌ها را تکرار می کنند و این حاکی از عنادی است که دشمنان و مخالفان اهل بیت علیهم السلام با تشیع دارند.

: ارزیابی حضرت عالی از حج سال گذشته چیست؟

آقای ری شهری: به فضل خداوند، همه ساله- به دلیل ارزیابی جدی که از کارهای حج داریم و برنامه‌ریزی‌هایی که در طول سال، به حول و قوه الهی انجام می شود- یک گام جلوتر از سال پیش هستیم. البته اعتراف می کنیم تا نقطه مطلوب فاصله داریم ولی تصوّر ما این است که با وضعیتی که عربستان ایجاد می کند و امکاناتی که ما در اختیار داریم، نسبت به کارهایی که می شود انجام داد و آنچه می توان انجام داد، انجام می گیرد.

: مدّتی است بحث خصوصی سازی عمره و حج مطرح شده و در عمره سال جاری نیز به اجرا گذاشته شده است. نظر جناب عالی در زمینه خصوصی سازی چیست؟

آقای ری شهری: بنده با مسأله خصوصی سازی از ابتدا مخالف بودم و دلیل آن تجربه‌ای است که در رابطه با سوریه داشتیم که متأسفانه مفاسد زیادی را به دنبال داشت و هنوز هم دارد و ان شاء الله تلاش خواهیم کرد که مسؤولان امر را راضی کنیم تا مشکلاتی که از ناحیه خصوصی سازی سوریه ایجاد شده در عمره تکرار نشود.

تجربه سوریه به خوبی نشان داد که خصوصی سازی به مصلحت حج و عمره نیست، حتی من در یکی از جلسات هیأت دولت حضور پیدا کردم و گفتم که از نظر فرهنگی و اقتصادی، خصوصی سازی به زیان کشور است و این مسأله سبب خواهد شد که قیمت عمره و حج افزایش پیدا کند، چون سازمان حج یک سازمان دولتی است و سودی نمی خواهد، به فرض اگر سودی هم ببرد، سرانجام، آن را به

ص: ۹۶

حج و عمره و در نهایت به کشور برگشت می‌دهد، اما وقتی خصوصی می‌شود بخش خصوصی به‌طور طبیعی دنبال سود است و قیمت حج و عمره گران‌تر خواهد شد، همانطور که امسال گران‌تر شد. و این به ضرر دولت است؛ زیرا زائران هنگام رفتن، ناگزیرند همانطور که در سوریه از بازار سیاه ارز تهیه می‌کنند وارد بازار آزاد ارز شوند و قیمت ارز گران می‌شود و مشکلاتی از این ناحیه برای دولت به وجود می‌آید. از نظر فرهنگی نیز مسأله روشن است. وقتی که تشکیلاتی تحت اشراف بعثه مقام معظم رهبری و سازمان حج، به امور فرهنگی پردازد، قطعاً بهتر می‌تواند امور فرهنگی را سامان بدهد. در سال جاری که اولین سال تجربه عمره خصوصی بود، ما در عمل دیدیم علی‌رغم تمهیداتی که کرده بودیم و نگذاشتیم آن‌طور که تصور می‌شد عمره رها شود، اما در عین حال مشکلات جدی به وجود آمد؛ به‌خصوص در بخش مهرجانی‌ها.

برای سال آینده- ان شاءالله- برنامه ریزی خواهیم کرد تا این وضعیت تکرار نشود. اگر سؤال شود با اینکه ما مخالف بودیم پس چرا خصوصی شد؟ پاسخ آن آن است که این مشکل از سوی عربستان سعودی به وجود آمد. آنان به‌طور رسمی ابلاغ کردند که طرف قرارداد ما در ایران باید شرکت‌های خصوصی باشند و بر این اساس به افرادی خاص ویزا دادند و سازمان حج هم نتوانست کاری برای جلوگیری از آن انجام دهد، ولی به هر حال با شرایطی که عربستان سعودی ایجاد کرده، باید تلاش کنیم تا آن تمرکزی که در عمره وجود داشت حتی المقدور تحقق یابد و ما در حال حاضر مشغول برنامه‌ریزی هستیم تا سال آینده عمره به شکلی ساماندهی شود که مشکلات امسال تکرار نشود و یا لا اقل کم‌تر باشد.

: شنیده شده است که خصوصی سازی از بار معنوی این سفر به شدت کاسته است. ارزیابی جناب عالی در این زمینه چیست؟
 آقای ری‌شهری: البته این «به شدت» را قبول ندارم، گرچه ضعف‌هایی از لحاظ فرهنگی به خصوص در کار برخی کاروان‌های مهرجانی وجود داشت ولی با تمهیداتی که اندیشیده بودیم، حتی المقدور نگذاشتیم افت فرهنگی جدی باشد.

ص: ۹۷

: آیا خصوصی سازی حج نیز عملی می‌شود؟

آقای ری شهری: در شرایط فعلی، اگر مسأله غیر قابل پیش بینی به وجود نیاید تصور نمی‌کنم خصوصی سازی حج - لاقبل - در پنج یا شش سال آینده تحقق پذیرد، دلیل آن هم این است که دولت نسبت به کسانی که ثبت نام کرده و پول گرفته متعهد است آنان را به حج اعزام کند. بنابراین، در وضعیتی که الآن هستیم نمی‌توانیم خصوصی سازی حج را پیش بینی کنیم مگر وضعیت دیگری پیش آید.

: بعثه مقام معظم رهبری برای تقویت بُعد معنوی حج تا کنون چه اقداماتی را انجام داده است؟

آقای ری شهری: بحمدالله در طول ده سال گذشته، بعثه مقام معظم رهبری در دو قسمت تلاش‌های خوبی را انجام داده: الف: استفاده از روحانیون کارآمد که بحمدالله تحوّل زیادی در این زمینه به وجود آمده و تقریباً می‌توانیم بگوییم اکثر قریب به اتفاق روحانیونی که الآن مورد استفاده قرار می‌گیرند کارآیی خوبی دارند و می‌توانند زائران را خوب هدایت و راهنمایی کنند. البته بعضاً افرادی هستند که مشکل دارند که توسط ناظرهایی معین کرده‌ایم، متوجه ضعف کارشان می‌شویم و با آنها برخورد لازم انجام می‌شود و از گردونه اعزام خارج می‌شوند.

ب- کتاب‌هایی برای استفاده زائران تهیه شده و هر سال به آمار آن اضافه نیز می‌شود. به عنایت و یاری خداوند تا کنون بیش از سیصد کتاب در زمینه‌های مختلف حج، توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری منتشر شده که امیدواریم مورد استفاده عموم قرار گیرد. اخیراً پیشنهاد شد که اقدامات انجام شده توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه، به اطلاع همگان برسد و امیدواریم به زودی این کار انجام شود تا همه زائران حج و عمره از کارهای انجام گرفته آگاهی یابند و ببینند که چه امکاناتی برای پیشبرد اهداف فرهنگی در بعثه مقام معظم رهبری به وجود آمده است.

ص: ۹۸

: ویژگی های حج سال گذشته را بیان فرمایید؟

آقای ری شهری: در رابطه با ویژگی های حج سال گذشته باید بگویم که:

مجموعاً ۹۳۹۷۱ نفر از ایران به عربستان جهت زیارت خانه خدا مشرف شدند که ۱۴۲۹ نفر افغانی و عراقی و ۶۰۶۱ نفر عوامل خدماتی و بقیه زائر بودند.

از نظر اجرایی چند نکته قابل توجه داشتیم:

۱- سیاست صرفه جویی و بهینه سازی خدمات ادامه یافت، گرچه در مواردی، مسائلی پیش آمد که زائران با مشکل مواجه شدند. البته اینطور نیست که سیاست صرفه جویی بدون مشکل باشد، قطعاً عده‌ای نسبت به این امر اعتراض دارند و خواهان خدمات بیشتری هستند که با سیاست صرفه جویی نمی‌سازد، هر چند در سال آینده وضعیت تفاوت خواهد داشت؛ زیرا هم زائران از ثبت نام کنندگان جدید هستند و بیشتر آنها را افراد جوان و میان سال تشکیل می‌دهد و هم به دلیل این که هزینه انجام شده از زائران اخذ می‌شود.

۲- مسکن در سال گذشته از وضعیت بهتری برخوردار بود و تنها مشکلی که در مکه وجود داشت دوری راه بود که برای حل مشکل رفت و آمد زائران سال آتی - ان شاء الله - تصمیم داریم برنامه‌ریزی کنیم و سازمان حج برنامه‌های خوبی را پیش بینی کرده است.

۳- در سال گذشته طرح خانه پزشک و خدمه پزشک در کاروان‌ها اجرا شد و از مراجعه حجاج برای امور ساده به درمانگاه‌ها کاسته شد، همچنین پزشکان بر امور بهداشتی داخل کاروان نیز نظارت می‌کردند.

۴- کاروان جانبازان مجدداً راه‌اندازی شد و بسیاری از مشکلات آنان حل گردید. هر چند که دیر تشکیل شد ولی خوب بود و توانست قدری از مشکلات آن عزیزان بکاهد.

۵- مهمترین مسأله اجرایی که در سال گذشته داشتیم مسأله ذبح و قربانی در محل جدید بود که دولت عربستان معین کرده و به همین جهت مشکلات زیادی پیدا کردیم. البته اصل طرح بسیار خوب است و اگر مشکلات آن حل بشود جلوی از بین رفتن صدها هزار رأس قربانی را می‌گیرد، ما هم پیش‌بینی می‌کردیم که

ص: ۹۹

مشکل داشته باشد ولی راهی جز این نداشتیم که قربانی‌های زائران در محل جدید ذبح شود. البته تا ساعت ۲ بعد از ظهر کار خیلی خوب پیش رفت ولی بعد از ساعت ۲ با خراب شدن تسمه‌های انتقال، همه برنامه‌های قبلی به هم ریخت و روز اول عده‌ای نتوانستند تکلیف خودشان را انجام دهند و قربانی خودشان را ذبح کنند و بقیه قربانی‌هایی که انجام شده بود قسمت زیادی از آن از بین رفت.

۶- در نقل و انتقال هوایی مشکل داشتیم و همچنین مشکل ماشین‌های سعودی بود که در نقل و انتقال وضعیت خوبی نداشتند. اما از بُعد سیاسی، چند نکته قابل توجه بود:

* مراسم براثت در عرفات نظم بهتری داشت و جمعیت از انسجام بهتری برخوردار بود. سال‌های قبل، برای جمع کردن جمعیت در زیر خیمه بعثه، با مشکل مواجه بودیم که طراحی شد و این مشکل تا حدود زیادی بر طرف گردید و پیام مقام معظم رهبری برای نخستین بار در تاریخ حج، در ۲۰ سال گذشته به طور کامل خوانده شد.

* در مراسم دعای کمیل جمعیت قابل توجهی حضور داشتند که ظاهراً در سال‌های گذشته، جمعیت به این گستردگی نبود. البته این به دلیل آن بود که زائران ایرانی در آن زمان حضور کامل‌تری در مدینه داشتند.

* گستردگی شعارهای ضد استکباری در مسجدالحرام و در مسیر جمرات محسوس بود که البته این شعارها همانطور که حاضران در موسم حج دیدند شعارهای خود جوشی بود که جمعی از لبنانی‌ها و حجاج دیگر کشورها در مسجدالحرام و در مسیر جمرات داشتند که این هم گسترده‌تر از سال‌های پیش بود.

فعالیت‌های تبلیغی در داخل بعثه:

* جلسات سخنرانی صبح و عصر در بعثه.

* پاسخ به مسائل شرعی به‌خصوص در میقات‌ها.

* شبکه داوطلبانه گروه ارشاد. یعنی از هر کاروان ۱۰ نفر داوطلب شد و با سازماندهی در جهت ساماندهی اعمال و رفتار زائران، اقدامات خوبی را انجام دادند.

* انتشار روزانه نشریه زائر.

ص: ۱۰۰

* برگزاری برنامه‌های ویژه سال امام. چون سال گذشته توسط رهبر معظم انقلاب به نام «امام خمینی قدس سره» نامیده شده بود، توصیه کردیم کسانی که حج واجب به گردنشان نیست به نیابت از امام قدس سره حج انجام دهند. و بحمدالله تعدادی از زائران چنین کردند.

* در سال گذشته، بهبود نسبی وضعیت رفتاری زائران قابل توجه و محسوس بود.

۷- مسأله کنترل لحظه سال تحویل از مسائلی بود که روحانیون و مدیران، پیش از فرا رسیدن عید نوروز، در مورد آن توجیه شدند، برای سال تحویل نیز بروشوری تهیه شد و ترتیبی دادیم که روحانیون با زائران باشند تا آنچه در سال قبل اتفاق افتاده بود، تکرار نشود که بحمدالله کنترل و مراقبت شد.

۸- تلاش برای ایجاد هماهنگی بین مراجع در رابطه با مسأله قربانی بود که تا حدود قابل توجهی این طرح موفق بود. در رابطه با فعالیت های رسانه‌ای نیز چند نکته داشتیم:

* تمرکز امور رسانه‌ای بعثه و حج در صدا و سیما و خبرگزاری. فعالیت چشمگیر صدا و سیما در بخش های مختلف داخلی و برون مرزی از ویژگی های فعالیت های رسانه‌ای سال گذشته بود.

* ایجاد و گسترش سایت اینترنت در بعثه.

* مهمترین مطالب نشریه زائر و پیام های امام و رهبری، اخبار و اطلاعات مربوط به کاروان ها در سایت اینترنت قرار گرفت.

* ارتباط زنده و مستقیم رادیویی و تلویزیونی، به ویژه پخش زنده دعای کمیل و مراسم براءت. در این میان مسأله پخش زنده مراسم براءت بسیار قابل توجه بود.

امیدوارم این خدمات مورد عنایت حق تعالی و امیرالحاج واقعی حضرت بقیه الله الاعظم قرار گرفته باشد و تشکر می‌کنم از همه دست اندرکاران حج که تلاش کردند به فضل خدا حج سال گذشته با شکوه و آبرومند برگزار شد. و از خداوند متعال عاجزانه تقاضا دارم که به ما توفیق عنایت فرماید تا حج سال آتی و سال های بعد از آن را با شکوه بیشتری برگزار نماییم و بهتر بتوانیم به وظایف خودمان در خدمت به مردم و تحقق اهداف حج ابراهیمی ان شاء الله عمل کنیم.

مظلومیت پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار خانه خدا

سیدعلی قاضی عسکر

آزار و اذیت پیروان و شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام از روزگار آن حضرت آغاز و تا به امروز ادامه یافته است. از همان زمان که علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان رهبر و پیشوای جامعه اسلامی به مردم معرفی شد، ناخالصی‌های برخی از صحابه و دشمنی‌های امویان آشکار شد و رفته رفته رو به فزونی نهاد و آنگاه که آن حضرت رسماً و به درخواست اکثر قریب به اتفاق مردم خلافت را پذیرفت، تقریباً به اوج خود رسید. بخش عظیمی از این دشمنی‌ها بدان جهت بود که خلافت نزد علی بن ابی طالب علیه السلام وسیله‌ای برای احیای حق و عدل در جامعه و میراندن و از میان برداشتن باطل بود و آن حضرت هرگز نمی‌خواست به دلیل تداوم یافتن حکومت خود، عناصر ناصالح را در سمت‌های حساس نظام اسلامی حفظ کند و از ظلم و ستم آنان چشم‌پوشی نماید و این سیاست روشن و قاطع را از همان آغازین روزهای پذیرش خلافت، صریح و روشن در خطابه‌های خویش بیان کرد و با مردم در میان گذاشت. از این رو، جبهه‌گیری‌ها در برابر آن حضرت آغاز شد و قاسطین و مارقین و ناکثین، هر کدام با روش‌ها و تاکتیک‌های مخصوص به خود، مقابله با علی بن ابی طالب علیه السلام و راه و رسم او را آغاز کردند. میثم تمارها به جرم بیان فضایل و مناقب امیرمؤمنان علی علیه السلام به چوبه دار بسته شدند و زبان‌شان را از قفا بیرون کشیدند. و رشید هجری‌ها به دلیل پافشاری بر راه و رسم آن حضرت، شربت شهادت نوشیدند و این خط سرخ خون و شهادت تا به امروز

ص: ۱۰۲

ادامه یافته است.

در ایجاد این دشمنی، بنی امیه و سپس بنی عباس نقش اساسی ایفا کرده، با شهید و زندانی ساختن و قطع حقوق و امکانات و تحریم اقتصادی و تبلیغات گسترده بر ضد پیروان اهل بیت علیهم السلام تصمیم گرفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و دودمانش را از حافظه تاریخ حذف کنند.

هر انسان پژوهشگری که در این راستا به تحقیق بپردازد، با صحنه‌های دلخراش و جانسوز بسیاری روبرو می‌گردد و اقیانوسی از غم و اندوه به جان و روحش می‌ریزد که تحمل آن بسیار دشوار و سخت است. با حمایت خلفای بنی امیه و بنی عباس و وارثان ستمگر آنان در طول تاریخ، خط ضدیت با طرفداران اهل بیت علیهم السلام دنبال شد و رفته رفته در قلمرو حکومت اسلامی و خصوصاً منطقه حجاز به صورت یک فرهنگ در آمد. این قلم به دنبال آن نیست تا به گذشته‌های دور باز گشته، جنایات غم‌بار و ظلم‌هایی که در حق پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام روا داشته‌اند را به تصویر کشد؛ بلکه تنها به شهادت مظلومانه یکی از پیروان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام در حرم امن الهی اشاره خواهد داشت که ریشه در همان فرهنگ ضدیت با تشیع دارد.

جوان ۲۲ ساله‌ای به نام میرزا ابوطالب یزدی، فرزند حاج حسین مهرعلی، در سال ۱۳۲۲ ه. ش. با همسرش، به قصد تشرّف به حج، از راه خرمشهر به کویت رفته و از آنجا با شتر به سرزمین حجاز و مکه حرکت می‌کنند.

میرزا ابوطالب یزدی پس از طی مسافتی طولانی و با پشت سر گذاشتن رنج‌ها و سختی‌های فراوان، وارد مکه می‌شود و پس از انجام عمره تمتّع، چند روزی را در مکه می‌ماند و سپس برای حج تمتّع محرم شده، پس از وقوف در عرفات و مشعر و منا روز ۱۲ ذی‌الحجه برای ادامه اعمال، به مکه باز می‌گردد. سپس در یکی از قهوه‌خانه‌های کوچک مکه، از غذایی که بعداً احتمال داده شد از گوشت فاسد تهیه شده باشد، استفاده کرد و پس از مدت کوتاهی برای انجام اعمال وارد مسجدالحرام گردید و مشغول طواف شد. لیکن در اثر گرمی هوا و خستگی راه و نیز استفاده از غذای فاسد، حالت استفراغ به او دست داد و برای اینکه قی کردن او، زمین مسجدالحرام را آلوده نسازد، در دامان احرام خود استفراغ و بلافاصله اطراف آن را می‌گیرد و مراقبت می‌کند تا روی زمین نریزد.

عده‌ای از حجاج که برخی از آنها نیز مصری بودند وقتی این حاجی ایرانی را با آن حال

ص: ۱۰۳

مشاهده می‌کنند، با توجه به پیشینه ذهنی که میان سنی‌ها شایع کرده بودند شیعیان، حرم مکه و مدینه را عمداً ملوث می‌کنند، به وی حمله کرده، کتک سختی به او می‌زنند که به ناچار دامن احرام از دست او رها می‌شود و قی روی زمین حرم می‌ریزد. با جنجال آفرینی این افراد، شرطه‌های حرم، این حاجی مظلوم را بلافاصله دستگیر کرده به همراه برخی دیگر از طواف کنندگان، در محکمه حاضر و علیه این حاجی ایرانی شهادت می‌دهند که او قصد داشت تا حرم و کعبه را آلوده کند، قاضی نیز حکم اعدام او را صادر و در محل صفا و مروه و در حضور حاجیانی که از سرتاسر جهان اسلام به حج آمده بودند، وی را گردن زدند.

روزنامه لنکستر دیلی پست چاپ انگلستان در تاریخ ۷ فوریه ۱۹۴۴ م با عنوان «ایران با ابن سعود قطع رابطه می‌کند» در این رابطه چنین نوشت:

وقتی که یک نفر پیش خدمت قهوه‌خانه کوچکی در مکه، خوراکی را که از گوشت فاسد تهیه شده بود به مشتری‌های خود داد خیال نمی‌کرد این کار موجب مشکلات مهمی بین دو مملکت [ایران و عربستان] خواهد گردید ولی حرص و آز او واقعاً چنان دشواری‌هایی را ایجاد کرد.»

سپس می‌افزاید:

«مکه شهری است که هر مسلمانی میل دارد آنجا را لا اقل یک مرتبه در مدت عمر زیارت کند ولی جنگ مانع از این شده است که حجاج از کشورهای دور، برای زیارت به آنجا بروند، لیکن در هر حال، مسلمانان متعصب هر طور که باشد از نقاط مختلف عربستان، عراق و ایران به آنجا رفته و قهوه‌خانه‌های مکه هم رونقی پیدا می‌کنند، تقریباً دو هفته قبل جمعی از حجاج ایرانی به مکه رسیده و در یکی از کاروان‌سراها فرود آمده و قبل از انجام مراسم حج و زیارت کعبه، چون به واسطه مسافرت طولانی در صحرا خسته و گرسنه شده بودند، خواستند غذای مطلوبی تناول کنند، پیش خدمت طماع، خوراکی از گوشت بز که شاید فاسد هم شده بود، به آنها داد و در نتیجه، همان موقع که ایرانی‌ها مشغول انجام مناسک حج بودند، در کعبه حاضر شدند و به واسطه این که غذای مسموم تناول کرده بودند، مریض شدند. ناگهان هزاران حاجی که آنجا حضور داشتند

ص: ۱۰۴

از ملاحظه این واقعه بنای داد و قال را گذاشتند و فوراً شرطه‌ها حاضر گردیدند.

این پاسبانان از میان سبع‌ترین عشیره بدویان مکه که جزو کشور ابن سعود معروف قاند وهابیان می‌باشند، استخدام گردیده و آنها می‌خواستند بیگانگانی را که به مقدسات مذهبی توهین وارد آورده‌اند، فوراً به قتل برسانند و هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌پذیرفتند؛ زیرا استفراغ در خانه کعبه توهینی نسبت به پیغمبر است که هیچ سابقه نداشته و فقط مرگ، گناه مرتکب را جبران خواهد کرد! عاقبت تصمیم گرفتند اسرا را به حضور قاضی که از طرف ابن سعود برای جرم‌های ارتكابی حجاج، در محوطه کعبه معین شده است ببرند. قاضی در پرتو حکمت سلیمانی! خود رأی داد ... و این فتوا بدون تأخیر در حضور مردم و در میان هلله آنان اجرا شد «...»

رسیدن خبر از مصر

در آن زمان به دلیل جنگ‌های داخلی در عربستان و نیز جنگ بین‌الملل، سفارت ایران در حجاز تعطیل و کشور مصر به عنوان حافظ منافع ایران تعیین شده بود. از این رو، دولت ایران نتوانست به موقع از این خبر مطلع گردد. سفارت ایران در مصر، بلافاصله پس از بازگشت حاجیان توسط آقای سیدباقر کاظمی که خود در مراسم حج حضور داشته، از این حادثه جانگداز مطلع شد و گزارش مبسوطی به این شرح تهیه و به تهران مخابره کرد: مطابق دستور تلگرافی وزارت امور خارجه، چون نظر به مشکلاتی که برای مسافرت حج پیش‌بینی می‌شد دولت از دادن اجازه مسافرت به حجاج ایرانی خودداری نمود، اینجانب به حجاز مسافرت نمود، کسی را هم از طرف سفارت برای رسیدگی به وضعیت حجاج اعزام نداشت و برای عده‌ای از حجاج ایرانی که تصور می‌رفت به آنجا بروند از دولت مصر تقاضا شد حفظ منافع اتباع ایرانی را در موسم حج سال جاری در حجاز قبول نمایند، تلگرافاً و کتباً نیز گزارش این امر به آگهی اولیای امور رسیده است. سال گذشته با وجود منع مسافرت حجاج به طوری که در گزارش سفارت مصر در جدّه نیز به عرض رسیده، در حدود یک هزار و ششصد نفر حاجی ایرانی به حجاز رفته بودند، امسال نیز مانند سال گذشته، عده زیادی از ایرانیان به طور قاچاق از راه کویت یا از

ص: ۱۰۵

ایرانیانی که برای زیارت عتبات آمده بودند، از راه نجف به حجاز مسافرت نمودند، از قرار معلوم عده آنهایی که به قصد حج حرکت کرده بودند، در حدود شش هزار نفر بوده که در حدود دو هزار نفر از آنها در نتیجه نبودن وسائل مسافرت، ناچار از مراجعت شده و در حدود چهار هزار نفر آنها با هزار سختی و بدبختی، خود را به حجاز رسانیده‌اند و در حدود ۱۲۰ نفر یا عده بیشتری از آنها نیز مانند سال ۱۳۶۰ هجری به موقع به حجاز نرسیده و از درک حج محروم ماندند.

امسال علاوه بر این بدبختی‌ها که نصیب حجج شده اتفاقات ناگوار بسیاری در آنجا رخ داده، که منتهی به قتل یک نفر از حجج ایرانی گردیده است و چون سفارت مصر که حافظ منافع اتباع ایرانی است، در این باب به این سفارت خبری نداده و حجج تا کنون نرسیده بودند، سفارت از این موضوع بی‌اطلاع بود تا اینکه جناب آقای سیدباقر کاظمی که از راه مصر به حج مشرف شده بودند، دیروز (سه شنبه ۲۹ آذرماه ۱۳۲۲) با اولین کشتی حجج مراجعت فرمودند. شرح این اتفاقات را دادند که خلاصه اظهارات ایشان در زیر به آگهی اولیای امور می‌رسد:

در اوایل ایام حج که هنوز حججی که به حجاز رسیده بودند، زیاد نبود، شنیده شد تلگرافی از عراق رسیده است دایر بر اینکه در حدود پنج هزار حاجی ایرانی در راه هستند چون دولت شاهنشاهی اجازه مسافرت به حجج ایرانی نداده بود، تصور نمی‌رفت عده‌ای به این زیادی توانسته باشند به طور قاچاق از ایران خارج شده باشند لذا در ابتدا گمان کردیم در شماره اشتباه شده، یا خبر به کلی بی‌اساس است ولی طولی نکشید که معلوم شد حدود شش هزار نفر ایرانی که عده زیادی از آنها به طور قاچاق از مرز ایران خارج شده‌اند و به کویت رفته‌اند و عده دیگری که به عنوان زیارت عتبات به عراق آمده بودند و از آنجا قصد حج نموده‌اند، به سمت حجاز حرکت کرده‌اند و دو هزار نفر از آنها در نتیجه نبودن وسیله مسافرت ناچار از بازگشت شده و در حدود چهار هزار نفر آنها به حجاز آمدند که از این عده در حدود ۱۲۰ نفر یا عده بیشتری به موقع نرسیده و به درک حج موفق نشدند. نظر به اختلاف رؤیت هلال ذی‌حجه، امسال نیز مانند غالب سال‌ها راجع به عید اختلاف بود. در ایران، افغانستان و عراق و سوریه و حتی مصر روز چهارشنبه عید بود و تنها در حجاز روز سه‌شنبه را عید گرفتند. سایرین مطابق افق محل و

ص: ۱۰۶

شهادت شهود رؤیت هلال، مانند خود اهالی کشور عربی سعودی اول ماه را مطابق محلّ قبول کردند ولی ایرانیان و عدّه‌ای از شیعیان عراقی چون هلال را ندیده بودند شهادت شهود سعودی را قبول نداشتند، با اینجانب (آقای کاظمی) و سیدباقر بلاط (رییس تشریفات دربار عراق) و عبدالهادی چلبی از اعیان شیعیان عراق صحبت نمودند اقدامی شود، اجازه دهند دو موقف باشد؛ یعنی پس از وقوف عرفات که مطابق محلّ روز دوشنبه ۹ ذی حجه بود روز سه‌شنبه را هم به حساب شیعیان ۹ ذی حجه بود مجدداً در عرفات وقوف کنند. به آنها اظهار نمودیم که این موضوع عملی نیست، سابقه هم دارد، در سالهایی که اختلاف در رؤیت هلال بود هیچ وقت دولت عربی اجازه تعدد موقف را نداده، بلکه این امر را موجب ایجاد اختلاف و شقاق بین مسلمین می‌داند و آن را شرعاً جایز ندانسته، بلکه تقاضا کنندگان این امر را مخالف وحدت مسلمین تشخیص داده سخت مجازات خواهند نمود و چون خود آنها نیز وقوف عرفات را رکن حج می‌دانند سعی دارند وقوف آنها صحیح باشد و به طوری که خود ملک ابن سعود اظهار می‌داشت اشخاص تیزیابی را مأمور رؤیت هلال می‌کنند و در شهرهای مختلف نجد در روز معین عدّه زیادی مترصد رؤیت هلال هستند و تلگرافاتی از اطراف راجع به این موضوع می‌رسد و قاضی شرع در شهادت شهود دقت کافی به عمل می‌آورد؛ لذا با این سوابق، عدم قبول فتوای حاکم شرع را مانند توهین خیلی شدیدی تلقی خواهند نمود و اصرار در این موضوع علاوه بر اینکه مفید فایده‌ای نیست، ممکن است برای حجاج شیعه خطراتی داشته باشد. خوشبختانه حضرت «آقای سیدابوالحسن اصفهانی» هم آقای «سیدابراهیم شبر» را از طرف خود به حجاز اعزام فرموده بودند که در این قبیل اختلافات، نظر حضرت آیه‌الله را به شیعیان ابلاغ نماید.

ایشان را ملاقات نموده در این باب سخن به میان آوردم. اظهار نمود که حضرت آیه‌الله اصفهانی به ایشان دستور داده‌اند در این قبیل اختلافات اگر در نتیجه این اختلاف معلوم شود که تعدد موقف ممکن است زیان یا خطری برای حجاج شیعه ایجاد نماید مطابق موقف محل عمل کنند و چون نظر حضرت آیه‌الله هم همین بود قرار شد آقای سیدابراهیم شبر امر ایشان را به حجاج ابلاغ کنند.

اینجانب و آقایان دیگر نیز هر یک به نوبه خود این موضوع را به حجاج حالی

ص: ۱۰۷

نمودیم و قرار شد امسال این موضوع را ابداً مطرح نکنند که اختلاف بین سنی و شیعه رخ ندهد و خطری متوجه حجاج ایرانی نگردد. ولی بعداً آگاهی یافتیم که عده‌ای از ایرانیان به زبان فارسی عریضه‌ای به ملک ابن سعود نوشته تقاضا کرده‌اند که به آنها اجازه دهند روز چهارشنبه را هم که به حساب ایران ۹ ذی‌حجه و به حساب حجاز عیدقربان بود برای وقوف به عرفات بروند. ملک از این تقاضا سخت متغیر شده و به رییس شهربانی دستور داده بود، نویسندگان عریضه را گرفته حبس نموده سخت مجازات کند و به قراری که رییس شهربانی می‌گفت این موضوع را به طور مناسبی حل کرده بود.

اینجانب چون در میهمانخانه بانک مصر منزل داشتم با حجاج مصری مطابق محلّ به منا و عرفات رفته، مناسک حج را انجام دادم ولی معلوم شد که با تمام این مقدمات عده خیلی زیادی از حجاج ایرانی و شیعیان عراقی روز چهارشنبه را نیز که می‌بایستی همه به منا مراجعت کرده باشند به عرفات رفته‌اند و رییس اداره شهربانی حجاز اظهار می‌داشت که بعد از ظهر روز مزبور، ملک با کمال تنفر و خشم به وسیله تلفن به او آگاهی داده بود که اطلاع پیدا کرده است عده‌ای از حجاج ایرانی به عرفات رفته‌اند و دستور داده که فوراً به هر وسیله که شده آنها را بازگرداند و نامبرده با عده زیادی سرباز به آنجا رفته مشاهده نموده بود که مانند روز وقوف عده خیلی زیادی در آنجا هستند، با زحمت زیاد آنها را راه انداخته بود ولی آنها بدان اکتفا ننموده به مشعرالحرام نیز رفتند، از آنجا هم با سختی فوق‌العاده آنها را به منا فرستاد و به قراری که خودش مدعی بود، به ملک گفته بود این عده مخالفت با اجماع ننموده‌اند و برای وقوف مجدد به عرفات نرفته‌اند بلکه نظر به نداشتن وسیله مجبوراً در عرفات مانده‌اند! در هر صورت این حرکت خیلی در ملک ابن سعود و رجال متعصب کشور عربی سعودی اثر بدی باقی گذاشته بود و آن را به شکل توهین شدید تلقی نموده، کینه آنها را در دل گرفته به فکر انتقام بودند.

بعد از مراجعت حجاج از منا و پایان مناسک حج شنیده شد یک نفر از حجاج ایرانی را به عنوان اینکه حرم مطهر مکه معظمه را ملوث نموده، گرفته و بین صفا و مروه در مقابل اداره شهربانی کت بسته حاضر و پس از قرائت حکمی او را با شمشیر سربریده‌اند، امیرالحج مصر نیز مرا دیده، راجع به این موضوع بازجویی نموده می‌پرسید

ص: ۱۰۸

این شخص از کدام دسته از شیعیان است؟

رفع اشتباه ایشان را نموده، تأکید کردم که هیچ عاقلی نباید به سخن عده‌ای جاهل و متعصب گوش بدهد و این اتهامات باطل را باور کند؛ زیرا معقول نیست یک نفر مسلمان که روزی پنج دفعه به این خانه متوجه شده نماز می‌گزارد و هزارها فرسنگ راه طی کرده و جان خود را در این وقت سخت به خطر انداخته، برای ادای فریضه مذهبی که بر تمام مسلمانان واجب است به حج آمده چنین کاری نماید.

پس از انتشار خبر بلافاصله در بین سنی‌ها عموماً و مصری‌ها خصوصاً بر علیه ایرانیان هیجان شدیدی برپا و در چندین جا بین سنی‌ها و شیعه‌ها زد و خوردهایی رخ داد و ممکن بود کار بالا کشیده بلوایی برپا شود و خون صدها مردم بی‌گناه ریخته شود.

سراغ وزیر مختار مصر را، که حافظ منافع اتباع ایران است گرفتم. گفتند به جده رفته است. کنسول را خواستم ملاقات کنم ممکن نشد. معلوم می‌شود در مکه بوده و رو نشان نمی‌داد یا حقیقتاً نبوده، بالأخره صبری ابوعلم پاشا وزیر دادگستری مصر را که در مهمانخانه بانک مصر منزل داشت و با او سابقه آشنایی پیدا کرده - شب قبل راجع به اتحاد اسلام و رفع اختلافات موجوده بین مذاهب مختلف مسلمین صحبت هایی می‌کردیم - ملاقات کرده گفتم مگر نشنیده‌اید یک نفر مسلمان را به چه تهمتی کشته‌اند؟ و مگر نمی‌دانید که بین سنی‌ها و شیعه‌ها زد و خوردهایی رخ داده و ممکن است در نتیجه این تهمت باطل و بی‌اساس خون عده زیادی از مسلمین ریخته شود. چاره‌ای باید کرد.

گفت من که سمتی ندارم چه می‌توانم بکنم؟ من هم یک نفر حاجی مثل شما و دیگران هستم و سمت رسمی ندارم ولی وظیفه مسلمانی من و شما این است که از این بلوا و خونریزی، هر یک به سهم خود جلوگیری کنیم. به علاوه بین مصر و ایران روابط برادری و دوستی موجود است و ایجاب می‌نماید ایرانیان و مصریان دست به هم داده از وقوف یک چنین بلوایی جلوگیری کنند. از این گذشته دولت مصر حافظ منافع اتباع ایران را قبول کرده وزیر مختار به جده رفته، کنسول هم معلوم نیست کجاست؟ شما که یک نفر وزیر مصری هستید باید اقدامی کنید.

به اتفاق وزیر دادگستری مصر به اداره شهربانی رفته، رییس شهربانی را ملاقات نمودیم. اظهار داشت وضعیت خلی بد است. گفتم شخصی به ناحق کشته شده. به جای

ص: ۱۰۹

خود، فعلاً باید از اتفاقات سوء دیگری جلوگیری کرد. نخست باید به مطوفین شیعه دستور اکید بدهید که نگذارند حجّاج شیعه از خانه‌های خود بیرون آیند تا برای حفظ حیات آنها اقدامی به عمل آید. دیگر اینکه عدّه زیادی پاسبان و افسر فهمیده به حرم و سایر جاهایی که محلّ اجتماع حجّاج است بفرستید که از نزاع و اختلاف حجّاج جلوگیری کنند. از ملک هم باید اجازه گرفت که حجّاج ایرانی پیش از سایر حجّاج به مدینه مسافرت نمایند. رییس شهربانی مطابق تقاضای ما این اقدامات را پسندید.

اینجانب و عدّه‌ای دیگر از حجّاج عراقی نیز این موضوع را به آگاهی سایر حجّاج شیعه رسانیدیم. از قرار معلوم حاجی بدبختی که بی‌گناه و در نتیجه جهل و تعصب، مقتول شده از اهالی یزد بوده که با عیال خود به حج مشرف شده بوده است و در حال طواف در نتیجه گرمی هوا و کسالت حالت استفراغ به او دست می‌دهد و برای اینکه قی او زمین را آلوده نکند در دامن احرام خود استفراغ می‌کند. عدّه‌ای از حجّاج احمق و متعصب که غالباً مصری بوده‌اند او را در این حال مشاهده می‌نمایند و چون این امر بی‌اساس بین سنی‌ها شایع است که شیعیان، حرم مکه و مدینه را متعمّداً ملوث می‌کنند؛ به او حمله نموده، کتک سختی به او می‌زنند و دامن احرام از دست بی‌چاره رها شده، قی روی زمین حرم می‌ریزد. همان عدّه و عدّه‌ای دیگر بر علیه او شهادت داده، به تهمت اینکه متعمّداً در حرم مکه تغوّط نموده او را محکوم به قتل می‌کنند و به طوری که شرح آن در بالا گفته شد، او را به قتل می‌رسانند. و چون با این وضعیت ماندن در مکه در این محیط بدین [شکل] مورد نداشت، از رییس شهربانی خواستم فوراً وسائل حرکت مرا به جدّه فراهم نماید. فردای روز مزبور به جدّه آمده با اولین کشتی که از جدّه حرکت کرد، به مصر آمدم و مسافرتم از حجاز به طور تعرض صورت گرفت و با شیخ یوسف یاسین منشی مخصوص ملک و فرماندار جدّه و سایر مأمورین دولت عربی سعودی خداحافظی نمودم. وزیر مختار مصر به کلی از این موضوع بی‌اطلاع بود و اقدامی در این باب ننموده بود. به طوری که ملاحظه می‌فرمایند روش دولت عربی سعودی راجع به این شخص، مخالف با تمام قوانین و مقرّرات انسانیّت بود. که یک نفر حاجی را به این نحو محاکمه مختصر، محکوم و بدین طرز شنیع مقتول سازد.

سفارت شاهنشاهی ایران در قاهره

ص: ۱۱۰

دولت سعودی به دنبال شهادت این شیعه مظلوم اطلاعیه‌ای تحت عنوان «جنایت بزرگ» صادر کرده، آن را در روزنامه ام‌القری مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۳ (۱۳۲۲/۹/۲۵) منتشر ساخت. ترجمه متن این اطلاعیه چنین است:

«روز ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۶۲ (ه. ق.) مأمورین شهربانی در بیت‌الاحرام، شخصی را به نام ابوطالب فرزند حسین ایرانی از منتسبین به شیعه ایران را دستگیر نمودند در حالی که مشغول ارتکاب پست‌ترین و پلیدترین جنایات بود و مقداری از قاذورات را برداشته، به منظور آزار و اذیت به طواف کنندگان و توهین به این مکان مقدس در اطراف کعبه مشرفه می‌ریخت، پس از بازجویی در این باب و ثبوت صدور این جرم قبیح از او، حکم شرعی دایر به قتل او صادر و روز شنبه ۱۴ ذی‌حجه ۱۳۶۲ به قتل رسید.»

سفارت ایران در قاهره فوراً یادداشت اعتراض آمیز و شدید‌اللحنی به وزارت خارجه سعودی نوشته و به وسیله مصری‌ها که حافظ منافع ایران بودند از آنان توضیح می‌خواهد و با توجه به اینکه امیرفیصل وزیر خارجه وقت سعودی از مصر دیدار می‌کرده، به صورت شفاهی نیز اعتراض خود را به وی منتقل می‌نمایند:

متن نامه سفارت ایران در قاهره به این شرح است:

«سفارت شاهنشاهی ایران احتراماً به آگاهی وزارت خارجه عربی سعودی در مکه معظمه می‌رساند که طبق اطلاع واصله امسال یکی از حج‌اج ایرانی از اهالی یزد که همراهی عیال خود برای حج به حجاز آمده بود در حال طواف در اثر خستگی و گرمای هوا مریض و مبتلا به استفراغ شده بود، در بیت‌الله الحرام که خداوند آن را پناهگاه و دارالامان مردم قرار داده مورد حمله مردم واقع شده او را کتک زده توهین نمودند و بعداً به تهمت ملوث کردن حرم مطهر او را دستگیر نموده و پس از محاکمه مختصری به شهادت افراد غیرمسئول او را به سخت‌ترین مجازات محکوم و در مقابل جمعیت مردم سر او را بریدند! سفارت شاهنشاهی ایران نسبت به این عمل غیرقانونی و مخالف شرع و انسایت که نسبت به یک نفر از حج‌اج ایرانی از اتباع دولت مسلمان و دوست که از فرسنگ‌ها راه به قصد ادای فریضه مذهبی و زیارت کعبه معظمه آمده بودند شدیداً اعتراض نموده و در انتظار وصول جزئیات واقعه پاسخ آن وزارت همه گونه حقوق دولت شاهنشاهی را نسبت به این پیش آمد اسفناک و تمام نتایج آن محفوظ می‌دارد.»

ص: ۱۱۱

وزارت خارجه سعودی مستقر در مکه مکرمه نه تنها از کرده خود پشیمان نمی‌شود بلکه در تاریخ سوّم محرم الحرام ۱۳۶۳ ه. ق. در نامه‌ای بسیار تند و وقیحانه به توجیه این عمل غیر شرعی و انسانی پرداخته، اتهام واهی ملوّث نمودن کعبه و مسجدالحرام را را به ایرانیان نسبت می‌دهد. متن این نامه چنین است:

«تشرّف وزارة الخارجیة العربیة السعودیة بإبلاغ المفوضیة الامبراطوریة الإیرانیة أسفها الشدید لتلقیها مذکرة المفوضیة رقم ۷۷، ح ۱۶۲، تاریخ ۳۰/۹/۱۳۲۲ الموافق ۲۲/۱۲/۱۹۴۳، فإنّ المفوضیة الإیرانیة ربّت شکل الجرم الذی ارتکبه أحد الحجاج الإیرانیین حسب ما أرادت واعتبرت ذلك مخالفاً للشرع والإنسانیة والقانون ولو استفسرت المفوضیة الإیرانیة عن الأمر وعرفت حقیقته لم یکن منها هذا التسرع فی إرسال هذه المذکرة.

إنّ الحكومة العربیة السعودیة لیس لها أيّ غایة أو غرض فی معاقبة أيّ إنسان من غیر حدوث جرم یبین منه، فکیف يتصور العقل أن تقدم علی إنفاذ حکم فی أحد الحجاج بدون أن تكون هناك دلائل قاطعة بشأنه. إنّ مثل هذا لم یقع ولن یقع من حکومت عمل بشرع الله وتنشر لواء الأمن والعدل والسلام بین جمیع من يستظّلون بظلّ حکمها أو یفدون إلى بلادها المقدّسة.

إنّ الحكومة العربیة السعودیة قد قامت فی هذا العام أكثر من أيّ عام آخر بمعاونة الحجاج الإیرانیین معاونة كانت فوق الطاقة وأضرت بتموین البلاد الداخلي وذلك لما أقدم الحجاج الإیرانیون علی ركوب سیارات لم تكن صالحة لتقلهم من خارج المملكة ثمّ لما دخلوا إلى داخل المملكة وضاق الوقت علیهم وتعطلت سیاراتهم فی الصحراء فالحكومة العربیة السعودیة أوقفت سیارات تموینها فی الداخل وحوّلت تلك السیارات لنقل الحجاج الإیرانیین وأنقذت حیاتهم من الموت المحقّق، فالحكومة التي تعمل مثل هذا العمل لا یمكن أن یوجّه إليها تهمة إنفاذ حکم مخالف للشرع والإنسانیة لأنّ هذا یستحیل أن یقع فی بلادها.

ص: ۱۱۲

لقد كان بيت الله الحرام قبل وصول بعض الحجاج الإيرانيين إلى مكة طاهراً ومصوناً من كل ما يجب صيانته منه، إلى أن وصل بعض الحجاج الإيرانيين إلى مكة ودخلوا بيت الله الحرام فأخذ المسلمون في بيت الله الحرام مع خدم الحرم يشاهدون أقداراً قدره في أنحاء الحرم حول مقام إبراهيم وفي المطاف وكل حجاج المسلمين ينسبون ذلك إلى الإيرانيين وكانت الحكومة أصدرت أمراً بمراقبة الحرم مراقبة شديدة فألقى القبض أثناء ذلك على الشخص المذكور في مذكرة المفوضيّة الإيرانيّة متلبساً بالجريمة وهو يحمل القاذورات من بيوت الخلاء داخل إحرامه ويلقيها في المطاف حول بيت الله الحرام الذي يقده مئاة الملايين من المسلمين. فبعد أن ثبت للحكومة هذه الجريمة بالدلائل الشرعيّة وبإقرار من الشخص المذكور لم يكن لديها بد من إنفاذ أحكام القرآن الصريحه في مثله، فقد قال تعالى: ... وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱) فعذاب الدنيا قتله وعذاب الآخرة لمثله عند الله في جهنم بنص كتاب الله وأى جريمة أشنع وأنكر من رجل يخرج من بيته ويقطع الفياض والقفار لينجس بيت الله الحرام بهذه الأقدار التي أمر الله بتطهير البيت منها ومن كل كفر وشرك، حيث قال تعالى: وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲) على أن الإيرانيين قد اتخذوا لهم في بيت الله الحرام في هذا العام خطّة تخرج بهم عن جماعة المسلمين حتى إذا وحدوا في الحرم و اقيمت الصلاة امتنعوا عن الصلاة مع جماعة المسلمين وكان موقفهم في بيت الله الحرام مريباً للغاية مما أوجب سحق المسلمين عامّة عليهم. ولولا التيقظ الشديد الذي قامت به الحكومة داخل الحرم وخارجه لصيانته الحجاج الإيرانيين لوقع عليهم من المسلمين إهانات عظيمة واعتداءات شديدة تخل بالأمن والطمأنينة بالنظر للهيّاج الذي وقع لدى كافّة المسلمين من أعمالهم المنكرة في بيت الله الحرام. وهنا نلفت نظر الحكومة الإيرانيّة إلى ما قامت به حكومتنا دلالة على حسن نيتها وبعده نظرها بأنّها قد لفتت نظر الحكومة الإيرانيّة بواسطة مفوضيتها

۱- حج: ۲۵

۲- حج: ۲۶

ص: ۱۱۳

بغداد، بتاريخ ۴ شعبان ۱۳۶۱، حيث أبلغتها لزوم الإهتمام بالسيارات التي سيقدم بها حجّاجها وأنّ الحكومة العربيّة السعوديّة لا تعدّ نفسها مسؤوله إذا وقعت أخطار لحجّاجها بسبب ذلك، إذ لا يمكنها معونتهم ومع هذا فقد أهملت الحكومة الإيرانيّة ذلك وحصل ما ذكر أعلاه من إنفاذ رعاياها من الموت الزوام كما أنّه لفت نظر الوزير الإيراني ببغداد على لزوم التنبيه الشديد على الحجّاج الإيرانيين بأن لا يأتوا بما يخالف الشرع الشريف في بيت الله الحرام حتّى لا يكونوا عرضة لسخط المسلمين ويحصل ما لا تحمد عقباه. والمفوضيّة الإيرانيّة ببغداد قد شكرت مفوض الحكومة العربيّة السعوديّة على هذه التبليغات ووعدت بالقيام بما يلزم ومع الأسف الشديد فإنّ الأمر وقع على خلاف ما وعدت به والحوادث التي جاءت قد أريدت ما كان متوقّعا كما أنّ كلّ منصف يمكنه أن يحكم على أيّ جهة تقع المسؤولية والتقصير ومع هذا كلّه فإنّ الحكومة العربيّة السعوديّة عملت كلّ ما يمكنها لمساعدة الحجّاج الإيرانيين وصيانتهم والمحافظة عليهم ولولا الله ثمّ ما اتخذته الحكومة من احتياطات لقتل كثير من الحجّاج الإيرانيين بسبب سلوكهم الشائن في بيت الله الحرام.

وقد جعل الإسلام لولى الأمر النظر في الجرائم المخالفه لكتاب الله لاّتخاذ الجزاء الرادع، حيث قال:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ...

(۱) وأيّ فساد أعظم من تدنيس بيت الله الحرام بهذه الخبائث المنكرة. ولذلك لا ترى الحكومة العربيّة السعوديّة محلّا لاحتجاج المفوضيّة الإيرانيّة لأنّه لم يطبق على المجرم إلّا حكم الله طبقاً لما جاء في كتاب الله...

«وزارت امور خارجه عربستان سعودی، تأسف شدید خود را در مورد یادداشت اعتراض آمیز شماره ۷۷، ح ۱۶۲ مورّخه ۳۰/۹/۱۳۲۲ ه. ش. برابر با ۲۲/۱۲/۱۹۴۳ میلادی، که از سفارتخانه شاهنشاهی ایران دریافت داشته است، به آن سفارتخانه ابلاغ می دارد؛ سفارتخانه ایران در این یادداشت اعتراض آمیز نوع جرم به عمل آمده به وسیله یکی از حجّاج ایرانی را به دلخواه خویش تغییر

ص: ۱۱۴

داده و مجازات او را مخالف با شرع و مسأله‌ای ضد انسانی و غیر قانونی شمرده است، در صورتی که اگر آن سفارتخانه در این باره توضیح خواسته بود، در جریان واقعیات حادثه قرار می‌گرفت و در ارسال این یادداشت، چنین شتاب زده عمل نمی‌کرد. دولت عربستان سعودی، هیچگاه در صدد مجازات انسان بی‌گناهی برنیامده و چنین هدفی را دنبال نمی‌کند، حال چگونگی است که بدون وجود دلایل قاطع، قانونی را درباره یکی از حج‌اج ایرانی به اجرا درآورد! چنین چیزی نه در گذشته رخ داده و نه در آینده پیش خواهد آمد، آن هم از سوی دولتی که در عمل به شریعت پای بند بوده و پرچم امنیت و عدالت و همزیستی مسالمت‌آمیز را در میان همه کسانی که در سایه حکومتش به سر می‌برند و یا از دیگر کشورها به این سرزمین مقدس گام می‌نهند، برافراشته است. دولت عربستان سعودی، امسال بیش از دیگر سالها و حتی فراتر از ظرفیت و توان خویش به کمک و یاری حج‌اج ایرانی شتافته، تا آنجا که در بخش خدمات شهری خود، متضرر گردیده است؛ چرا که حج‌اج ایرانی از وسائل نقلیه فرسوده و فاقد صلاحیت برای سفر به خارج کشور استفاده می‌کنند و در نتیجه در موعد مقرر به این کشور نمی‌رسند و در تنگنا قرار می‌گیرند و ماشین‌هایشان در بیابان می‌ماند و از این رو دولت عربستان خدمات بین شهری خود را متوقف کرده و ماشین‌های مربوط به آن خدمات را، برای انتقال حج‌اج از (بیابان‌ها) بسیج می‌کند تا آنان را از مرگ حتمی نجات دهد.

با وجود چنین برنامه‌ای، نمی‌توان این دولت را به اجرای قانون خلاف شرع و انسانیت متهم کرد؛ زیرا محال است که چنین حادثه‌ای در این کشور رخ دهد.

آری، مسجد الحرام، پیش از رسیدن حج‌اج ایرانی به مکه، از آرایش به آنچه می‌بایست محفوظ بماند، پاک و طاهر بود، لیکن وقتی بعضی از ایرانیان به مکه آمدند و به مسجد الحرام قدم نهادند، مسلمانان و خادمان حرم، در گوشه و کنار حرم، در اطراف مقام ابراهیم و در مطاف، پلیدی‌ها و آلودگی‌هایی دیدند و آنها را به ایرانیها نسبت دادند، از این تاریخ بود که دولت سعودی طی حکمی برنامه مراقبت از حرم را شدت بخشید و در جریان آن، شخصی که نام آن در یادداشت اعتراض سفارتخانه ایران آمده، دستگیر شد. گرفتاری وی در حالی

ص: ۱۱۵

بود که مقداری پلیدی از توالت، داخل جامه‌های احرامش پنهان کرده و آنها را در سطح مطاف - اطراف بیت الله الحرام - که از نظر میلیون‌ها مسلمان، از قداست برخوردار است، می‌ریخت. پس از آنکه جرم او با دلائل شرعی و با استناد به اقرار فرد یاد شده، مشخص شد، چاره‌ای برای دولت سعودی، جز اجرای حکم صریح قرآن باقی نماند؛ خداوند تعالی فرموده است: «هر کس بخواهد از راه حق منحرف گردیده، دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می‌چشانیم.»

بنابر این کشته شدن، عذاب دنیوی اوست و جهنم عذاب اخروی وی می‌باشد و کدام جرمی زشت‌تر و نارواتر از آنکه مردی از خانه خویش بیرون رود و بیابانها و کویرها را بپیماید تا خانه خدا را به پلیدی‌هایی که خداوند دستور تطهیر و پاکیزگی آن را از آنها و از هر کفر و شرکی داده است، بیالاید؛ حق تعالی فرموده است: «و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع و سجود گزاران پاکیزه سازید.»

گذشته از آن، ایرانیان در این سال برنامه‌ای را برگزیدند که آنها را از جمع مسلمانان جدا و متفرق می‌کرد وقتی آنان در حرم حضور می‌یافتند و نماز جماعت به پا می‌شد، از گزاردن نماز به جماعت سرباز می‌زدند. حرکت آنان در مسجد الحرام به حدی مشکوک و تردید برانگیز بود که خشم همه مسلمانان را برانگیخت و چنانچه هشیاری مأموران دولتی نبود، آنان با اهانت‌های زیاد و برخوردهای سخت مسلمانان روبرو می‌شدند و با توجه به خشم و خروش عموم مسلمین، از رفتار ناشایست آنان در مسجد الحرام، امتیث و آرامش حرم به خطر می‌افتاد.

در اینجا توجه دولت ایران را به اقداماتی که نشانه حسن نیت و دورنگری دولت ما است، جلب می‌کنیم:

- دولت به واسطه مأموران سفارتخانه خود در بغداد، در تاریخ ۴ شعبان ۱۳۶۱ به دولت ایران ابلاغ کرد که لازم است ماشین‌های حامل حج‌اج ایرانی مورد توجه و اهتمام واقع شود و چنانچه در این رابطه خطری برای آنان پیش آید، دولت عربستان سعودی خود را مسؤول نمی‌شناسد؛ زیرا نمی‌تواند به آنان کمکی بنماید. با اینهمه، دولت ایران به این مسأله بی‌توجهی نشان داد و آنچه که پیشتر یاد شد، اتفاق افتاد که نجات آنان از مرگ حتمی بود.

ص: ۱۱۶

- چنانچه به سفیر ایران در بغداد خاطر نشان شد که لازم است به حجاج ایرانی هشدار دهد که از انجام آنچه مخالف شریعت شریف اسلامی است خودداری کنند تا خود را در معرض خشم مسلمانان، که عواقب ناگواری برایشان خواهد داشت، قرار ندهند. و سفارتخانه ایران در بغداد به خاطر ابلاغ این پیام از سفیر دولت عربستان سعودی تشکر کرد و قول داد که اقدامات لازم به عمل آید، ولی با کمال تأسف این حادثه بر خلاف آنچه وعده داده بود، پیش آمد و حوادث پیش آمده پیش بینی‌های قابل انتظار را تأیید کرد؛ به طوری که برای هر انسان باانصافی امکان پذیر است که بتواند قضاوت کند که تقصیر و مسؤولیت این حادثه متوجه کدام طرف است.

دولت عربستان سعودی برای کمک و محافظت از حجاج ایرانی، از تمام توان خویش بهره گرفت و اگر تدابیر لازم در این زمینه به عمل نیامده بود، بسیاری از آنان، قربانی رفتار ناشایست خویش، در مسجد الحرام می شدند.

اسلام برای ولی امر، در مورد اجرای کیفر و مجازات، حق نظر قرار داده، آنجا که فرموده است: «کیفر آنان که با خدا و پیامبرش در ستیز هستند و دست به فساد و تباهی در زمین می زنند، آن است که اعدام شوند یا به چوبه دار روند و یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، به عکس یکدیگر، بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند.» و کدامین فساد بزرگتر از ملوث کردن خانه محترم الهی به این پلیدی؟!

بنابر این، دولت عربستان سعودی اعتراض سفارتخانه ایران را بی مورد می داند؛ چرا که در حق مجرم جز اجرای حکم خداوند به گونه‌ای که در قرآن آمده است، سزاوار نیست.

وزیر امور خارجه وقت ایران در پاسخ به نامه تند و غیر منطقی و خلاف واقع وزارت خارجه دولت سعودی، نامه‌ای به سفارت ایران در مصر ارسال کرده، از آنان می خواهد تا در پاسخ به نامه دولت سعودی این متن را ارسال نمایند. متن نامه به شرح ذیل است:

سفارت کبرای شاهنشاهی

«دولت ایران عمل منتسب به طالب نام ایرانی را به دلایل زیر جرم و قابل مؤاخذه نمی داند، علاوه بر اینکه حجاج ایرانی و عراقی شهادت داده‌اند که در اثر کسالت

ص: ۱۱۷

و گرمی هوا هنگام طواف کعبه حالت تهوع به نامبرده دست داده و برای اینکه خانه کعبه آلوده نشود در دامن خود استفراغ نموده و می‌خواسته است آن را به خارج ببرد. اصولاً هیچ ذی‌شعوری نباید باور کند که کسی که به شوق ادای فریضه دینی با تحمل خسارت و رنج چنین سفری به بیت‌الله مشرف می‌شود قصد او ملوث نمودن خانه کعبه باشد.

بسیار موجب تأسف است که یک دولت اسلامی اینقدر از رسوم بین الملل و قواعد دینی بی‌خبر باشد و صرفاً به استناد اظهارات نا حقّ عدّه‌ای از جهّال متعصب که در فروع دینی با مسلمین شیعه اختلاف نظر دارند بدون دقت لازم و تحقیق در مقام اعدام بی‌گناهی برآیند که بر طبق کلام الهی: **فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا**، باید در خانه خدا از هر گونه تعرّضی مصون باشد.

جای هیچگونه تردید نیست عملی که از طالب نام ایرانی دیده شده، فقط در اثر کسالت و کاملاً اضطراری بوده و با این حال معلوم نیست چگونه دولت سعودی که در یادداشت خود کراً به آیات قرآنی استناد می‌جوید، در این مورد بر خلاف کلام الهی: **وَلَا [لَيْسَ] عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ (۱)** و نصّ نبوی: **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تَشْرِيْعُهُ ... وَ مَا يَضْطَرُّوْنَ اِلَيْهِ»**، رفتار نموده و تبعه یک دولت اسلامی دوست خود را در موقعی که میهمان و در پناه او بوده، دست بسته گردن زده و به حال همسر بیچاره او رحم و شفقت ننموده است. عجب تر آنکه وزارت امور خارجه سعودی برای پرده‌پوشی این امر فجیع، استدلال به آیاتی از قرآن کریم نموده و آیه شریفه: ...

وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِفُهُ مِنْ عَذَابِ اَلِيمٍ (۲)

و ... **اِنَّمَّا جَزَاءُ الَّذِيْنَ يُحَارِبُوْنَ اَللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ ... (۳)**، را مدرک و مجوز این عمل قرار داده در حالتی که در هیچیک از تفاسیر معتبره، اشعاری به آن نیست که عمل ناشی از شخص مقتول منطبق با مدلول این دو آیه باشد.

مطلب دیگر یادداشت دولت سعودی که موجب تعجب گردیده و سوء نیت مأمورین وابسته را مسلم می‌دارد، این اظهار آنها است که قبل از ورود ایرانیان، خانه کعبه تمیز بوده و بعد از آمدن عدّه‌ای ایرانی کثافتاتی در آنجا مشاهده شده است.

اگر عدّه قلیلی از ایران در ایام حجّ به خاک حجاز می‌آیند، در تمام سال عدّه بیشتری مرتباً به زیارت مشاهد مقدّسه عراق می‌روند و هرگز چنین نسبتی به

۱- فتح: ۱۳

۲- حج: ۲۵

۳- مائده: ۳۳

ص: ۱۱۸

آنها داده نشده است.

انتشار خبر اذیت و آزار حجّاج ایرانی و کشتن یکنفر بی گناه، در ملت ایران انزجار و تنفر شدیدی تولید نموده و تأثیرات بسیار ناگواری بخشیده است.

وزارت امور خارجه دولت شاهنشاهی، اتهامات مذکوره در یادداشت دولت سعودی را جدّاً تکذیب و نسبت به قتل طالب نام ایرانی و تجاوزات مأمورین دولت سعودی و اهانتی که به ایرانیان شده، شدیداً اعتراض می نماید و یادداشت دولت سعودی را به هیچ وجه قابل قبول نمی داند و تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان در خاک دولت عربی سعودی محفوظ نباشد و استرضای خاطر دولت ایران و جبران این رفتار که در مناسبات بین الملل اسمی برای آن نمی توان پیدا کرد به عمل نیاید، دولت ایران خود را مجبور خواهد دید در ادامه مناسبات با دولت عربی سعودی تجدید نظر نماید. وزیر امور خارجه

در همین رابطه سفارت ایران در مصر، متن دیگری نیز به شرح ذیل تهیه و آن را برای جراید و خبرگزاری ها ارسال می کند:

ترجمه ابلاغیه ای که از طرف سفارت به جراید و خبرگزاری ها فرستاده شده است:

«دولت ایران تهمت منسوب به طالب نام ایرانی را رد نموده و عمل صادره از او (یعنی استفراغ نمودن در اثر کسالت) را جرم و قابل مؤاخذه نمی داند. چه، علاوه بر اینکه عده زیادی از حجّاج ایرانی و عراقی و دیگران شهادت دادند که در نتیجه مرض و گرمی هوا حالت استفراغ به نامبرده دست داده و برای جلوگیری از آلوده شدن محلّ طواف در احرام خود، استفراغ نموده بود، هیچ ذی شعوری نمی تواند باور کند کسی که برای ادای فریضه و زیارت خانه خدا تحمّل این همه خسارت و رنج را نموده، قصدش ملوث نمودن کعبه مطهره باشد.

بسیار موجب تأسف است که دولت سعودی صرفاً به استناد اظهارات نا حقّ عده ای از جهّال متعصب، بدون دقّت لازم در مقام اعدام بی گناهی از اتباع یک دولت مسلمان دوست خود، که میهمان و در پناه خدا بوده برآید، به خصوص که شخص مقتول به زبان محلّ آشنا نبوده و نماینده دولت مصر هم که حافظ منافع اتباع ایران بوده بکلی از جریان محاکمه بی اطلاع مانده بود.

ص: ۱۱۹

مطلب دیگری که موجب تعجب شده و سوء نیت مأمورین وابسته دولت سعودی را مسلم می‌دارد، اظهار آنهاست که بعد از ورود بعضی از حج‌اج ایرانی قاذوراتی در حرم مکه مشاهده شد! نظر به تجلیل و حسن احترامی که تمام افراد بشر نسبت به این اماکن مقدسه دارند، نسبت چنین جنایتی حتی به غیر مسلمین نیز عقلاً قابل قبول نیست، چه رسد که این تهمت منسوب به یک ملت اسلامی است که در خدمت به دین اسلام سابقه درخشان و مقام شامخی دارد و افراد آن بیش از هر ملت اسلامی، به کتاب خدا متمسک بوده و مجری احکام آن می‌باشند.

انتشار خبر آزار ایرانیان و کشتن یکی از آنها بدون گناه و اهانت‌های وارده به آنها، در ملت ایران انزجار شدیدی تولید و افکار عمومی را به شدت به هیجان آورده است.

دولت ایران با تکذیب قطعی تهمت‌های وارده در یادداشت دولت عربی سعودی بر اعتراض شدید خود باقی است و یادداشت دولت عربی سعودی را به هیچ وجه قابل قبول نمی‌داند. و تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان در خاک دولت سعودی محفوظ نباشد و استرضای خاطر دولت ایران به عمل نیاید، دولت ایران مجبور است در ادامه مناسبات خود با دولت عربی سعودی تجدید نظر نماید. به علاوه، سفارت ایران در قاهره راجع به اظهاراتی که مقامات سعودی در شماره روزنامه پروکره اژیپسین، مورخه ۵/۲/۱۹۴۴ نموده بودند، توضیحاً اضافه می‌کند:

۱- جریان محاکمه مختصر که به اقرار خود سعودی‌ها بیش از دو روز طول نکشیده، معلوم نیست روی چه موازین قانونی صورت گرفته است؛ زیرا که متهم به زبان محل آشنا نبوده و حتی نماینده دولت مصر هم که حافظ منافع اتباع ایران بوده، از آن بی‌اطلاع مانده بود. چه، به طوری که همه می‌دانند محاکمات جزایی در کشورهای متمدن دنیا علنی است و تا جریانات معینی را نپیماید، یک چنین حکم سختی نسبت به هیچ متهمی اجرا نمی‌شود.

۲- اینکه اظهار شده است اگر فوری حکم اجرا نمی‌شد، منجر به انقلاب و خون‌ریزی زیاد می‌شد، قضیه کاملاً به عکس است؛ زیرا که انقلابی که در شرف وقوع بوده، در نتیجه عصبانیت شدید حج‌اج ایرانی و سایر حج‌اج شیعه نسبت

ص: ۱۲۰

به عمل بی‌رویه عمّال دولت عربی سعودی بوده به علاوه قتل یک نفر بی‌گناه به عنوان اینکه از خون‌ریزی بیشتری جلوگیری می‌نماید، مجوز قانونی ندارد.

به خصوص که وسیله دفاع به نامبرده داده نشده است و این رفتار به‌طور روشن، نشان می‌دهد که احساسات تعصب‌آمیز جاهلانه تا چه درجه برافکار عمّال حکومت سعودی، که این حکم را اجرا نموده‌اند، حکمفرما است.

وزارت خارجه عربی سعودی در تاریخ ۱۵ ربیع الأول ۱۳۶۳ ه. ق. مطابق با ۹ مارس ۱۹۴۴ م در پاسخ به نامه سفارت ایران در مصر، نامه‌ای به شرح ذیل ارسال می‌کند:

«وزارت خارجه عربی سعودی وصول یادداشت شماره ۱۷۷/ح/۱۸۶ مورخ ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۲ هجری شمسی، مطابق با ۲/۳/۱۹۴۴ م راجع به عبده طالب (ابوطالب) حسن ایرانی را مفتخراً به آگهی سفارت شاهنشاهی ایران رسانیده، علاقمند است علاوه بر توضیحاتی که در یادداشت سابق داده، حقایق مذکور در زیر را نیز از نظر سفارت شاهنشاهی بگذراند:

۱- وزارت خارجه عربی سعودی، حقیقت جرم صادره از مجرم نامبرده را قبلاً توضیح داده است و این امر به شهادت شهود و اقرار خود مجرم به‌طور قطع و یقین ثابت گردیده است.

۲- این اتفاق اسف‌انگیز، پیش‌آمد سزی و محرمانه‌ای نبوده است و عدّه زیادی از حجاج، از آن آگهی یافتند و نزدیک بود بین حجاج ایرانی و سایر حجاج فتنه‌هایی برپا شود ولی اقدامات دولت عربی سعودی و بیداری آن در حفظ حیات حجاج، از وقوع این فتنه‌ها جلوگیری نمود.

۳- دولت شاهنشاهی ایران با در نظر گرفتن روابط دوستانه موجود بین دو کشور، مخصوصاً زحمات امسال دولت عربی سعودی برای نجات حجاج ایرانی از مرگ حتمی و قطعی در صحراها و بیابان‌ها و همچنین در نظر گرفتن معاملات سوء حکومت‌های سابق با حجاج ایرانی و مقایسه آن با رفتار حکومت فعلی نسبت به آنها و توجه به اینکه اجرای حکم نسبت به مجرم صورت نگرفته مگر پس از ثبوت قطعی جرم نسبت به او و این که مجازات مزبور مطابق حکم شرع و مقررات کشور و قوانین شرعیه آن بوده است، خواهد دانست که از

ص: ۱۲۱

طرف دولت عربی سعودی اقدامی به عمل نیامده است که منظور از آن خدشه رساندن به روابط دوستانه دو کشور یا لطمه وارد آوردن به حیثیت ملت ایران باشد، حکم صادره مطابق شرع و مقررات کشور و روی اصول معامله متقابل بوده است و اگر یک نفر سعودی در ایران برخلاف قوانین و مقررات کشور اقدامی نمود و مطابق احکام قوانین محلی محکوم گردید، دولت عربی سعودی حق اعتراض را بدان نخواهد داشت.

پایین نامه، دارای مهر وزارت خارجه عربی سعودی است.

سفارت ایران پیرو یادداشت شماره ۷۷/ح/۱۸۶ خود مورخ ۱۶/۱۱/۱۳۲۲ ه. ش.

مطابق ۲/۲/۱۹۴۴ م راجع به قتل ابوطالب نام، از حجاج ایرانی در مکه مکرمه، بنا به دستور واصله از وزارت خارجه وقت، طی نامه‌ای خطاب به وزارت خارجه سعودی رسماً اعلام می‌دارد:

چنانچه تا تاریخ ۶ فروردین سال ۱۳۲۳ ه. ش. مطابق ۲۶ مارس ۱۹۴۴ میلادی از طرف دولت عربی سعودی، توضیح لازم و تأکید کافی راجع به تأمین حیات حجاج ایرانی در خاک عربی سعودی و عدم تکرار نظیر این قضیه به دولت شاهنشاهی نرسد، دولت شاهنشاهی راجع به این امر اتخاذ تصمیم مقتضی، مبادرت خواهد نمود.

وزارت خارجه سعودی در پاسخ به این نامه چنین نوشت:

سفارت عربی سعودی با تقدیم دروذهای شایان، به سفارت کبرای شاهنشاهی ایران، مفتخرأً به آگاهی آن سفارت کبری می‌رساند ... که وزارت خارجه عربی سعودی، راجع به ابوطالب فرزند حسین پاسخ خود را داده است و به جز توضیحاتی که قبلاً طی یادداشت خود مورخ ۱۵ ربیع الأول ۱۳۶۳ شماره ۲۰/۱/۶۹ داده است، راجع به این موضوع اظهار تازه‌ای ندارد.

سفارت عربی سعودی این فرصت را مغتنم شمرده دروذهای شایان و احترامات فائقه خود را تقدیم سفارت کبرای شاهنشاهی ایران می‌نماید.

محل مهر سفارت عربی سعودی

ص: ۱۲۲

لازم به تذکر است آقای سیدباقر کاظمی در تاریخ ۱۶/۱۱/۱۳۲۲ ه. ش. به شماره ۴۷۲۹ تلگرافی به وزارت خارجه زده و در آن چنین نوشته بود:

مشاهدات خود را در حجاز به اطلاع سفارت کبرای قاهره رسانیدم و گزارش ۳۰ آذر شماره ۱۶۴ تقدیم شد، چون این حرکت وحشیانه موجب تحقیر شدید ایرانیان و شیعه‌ها و غلیان تعصبات جاهلانه بر ضد آنها گردیده، به عقیده بنده واجب است دولت ایران اقدامات ذیل را به عمل آورد:

اولاً: یک ماه بعد که کلیه ایرانیان مراجعت می‌نمایند، روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشور سعودی قطع کند و به وسائل مختلف، علت آن را به اطلاع دنیا و خاصه ممالک اسلامی برساند.

ثانیاً: مادامی که وضعیتی فعلی در حجاز باقی است، مسافرت حجاج را منع و از عبور قاچاق جداً در تمام سرحدات جلوگیری و از علما و مراجع تقلید نیز فتاوی در این باب صادر و منتشر کنید.

ثالثاً: به وسیله رادیو و جراید ایران و ممالک عربی و طبع رساله‌های مخصوص، حقایق را منتشر و رفع اتهامات نسبت به ایرانیان و شیعه‌ها را بنمایید.

[سیدباقر] کاظمی

(سید باقر کاظمی پدر آقای عزالدین کاظمی یکی از کارمندان وزارت خارجه وقت بوده است.)

پیشینه این اتهام ناروا

روش معاویه و خلفا و حاکمان پس از او، این بوده که از طرح فضایل و مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه معصوم علیهم السلام و نیز تبیین عقاید شیعه جلوگیری می‌کردند. لیکن از گسترش و توسعه عقاید باطل و انحرافی، نه تنها نگران نبودند بلکه گاهی نیز آنها را مورد حمایت قرار می‌دادند. همین مسأله، رفته رفته موجب شد تا عموم مردم نسبت به شیعه و اعتقادات آنان و نیز فضایل و ویژگی‌های اهل بیت عصمت و طهارت بی‌خبر بمانند و مع‌الأسف تا به امروز نیز این شیوه ادامه یافته است، هم اکنون در عربستان اتهام‌هایی به شیعیان و مکتب اهل بیت وارد می‌کنند که هرگز واقعیت نداشته، و کذب

ص: ۱۲۳

محض است. در حالی که رفع شبهه کاری بسیار ساده و کاملاً عملی است.

چند سال پیش، در موسم حج، دیداری از رابطه العالم الاسلامی داشتم. بخش‌های فقه و قرآن را بازدید نموده، با مسؤولان این دو بخش، به گفتگو نشستیم، یکی از آنان پس از آن که فهمید شیعه هستم، شبهه دیرینه و ناروای تحریف قرآن را مطرح کرد و گفت: قرآن ایرانیان تحریف شده و با قرآن اهل سنت تفاوت دارد! به او گفتم: از شما که به صورت ظاهر فردی تحصیل کرده و عالم هستید، به شدت تعجب می‌کنم. پرسید:

چطور؟ گفتم جهان امروز، جهان ارتباطات است، در تمامی دوران سال، از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران صدای دلنشین قرائت قرآن پخش می‌شود و همه ساله میلیونها جلد قرآن در ایران به چاپ می‌رسد و آزادانه به فروش می‌رسد و با اینکه چند میلیون اهل سنت در ایران سکونت دارند و به لحاظ مذهبی نیز تعدادی از آنان با شما رابطه داشته و حتی در دانشکده‌های شما تحصیل می‌کنند، پس چرا تا کنون یک جلد از این قرآن‌های تحریف شده! و یا نوار قرآن‌های تحریف شده را تهیه نکرده‌اید تا به عنوان نمونه، به دیدار کنندگان، به عنوان مدرک و دلیل نشان دهید؟ از پاسخ در ماند و ما نیز باز گشتیم.

آلوده ساختن مسجد توسط شیعیان نیز اتهامی همچون اتهام تحریف قرآن است.

در زمینه حرمت مسجد و خصوصاً مسجدالحرام و مسجدالنبی کافی است مراجعه‌ای به کتب فقهی شیعه داشته و دریابند که تمامی فقهای شیعه در طول تاریخ فتوا داده‌اند که اگر گوشه‌ای از مسجد نجس شد، تطهیر آن واجب فوری است، تا چه رسد به مسجدالحرام؟!

پس چرا و چگونه، این اتهام توسط برخی مقامات رسمی کشورها در آن زمان مورد قبول واقع شده است؟ چگونه است که یک ایرانی شیعه با هزاران رنج و زحمت و با هزینه کردن مبالغ بسیار و به جان خریدن خطرهای مالی و جانی فراوان؛ به‌خصوص در گذشته که گاهی حج نزدیک به یکسال طول می‌کشید و چه بسیار از حاجیان در میان راه یا در مکه و مدینه جان باخته و هرگز به کشور خود باز نگشتند و ... این همه زحمت و رنج را تحمل نموده، به مکه و مسجدالحرام بروند و نعوذ بالله کعبه و مسجد را آلوده و ملوث کنند؟ آیا هیچ عقل سلیمی چنین اتهامی را می‌پذیرد؟!

ص: ۱۲۴

محمود جم سفیر ایران در نامه مورخ ۱۲/۱۱/۱۳۲۲ ه. ش. خود، مطابق با ۲/۲/۱۹۴۴ م نوشته است:

محمّد صلاح‌الدین معاون وزارت امور خارجه را ملاقات کردم، وی گفت: به قراری که سفارت مصر از جدّه گزارش داده است، گویا سیزده نفر متهم به ملوٲ کردن خانه کعبه و حجرالأسود بوده‌اند! و گفته شده این اشخاص بر این باورند که اگر حجرالأسود و خانه کعبه ملوٲ شود، درهای بهشت به روی آنها باز می‌گردد! وی پاسخ می‌دهد: این اظهارات کذب محض و دروغ فضاحت‌آمیز است و روی احساسات ضدّ ایرانی و ناشی از تعصّب جاهلانه است. چه، هیچ عقل سلیمی باور نمی‌کند که یک نفر ایرانی چندین هزار کیلومتر راه را پیموده و همه‌گونه مشقّت کشیده و با تحمّل مصارف زیاد، خانه کعبه را ملوٲ نماید؟!!

برای اینکه عمق این فاجعه و جنایت بهتر روشن شود، به نامه یکی از اهالی فیوم مصر به نام حاج علی عباس ماوردی، که خود سال‌ها در حجاز به شغل تجارت مشغول بوده و آن را خطاب به سفیر ایران در قاهره نوشته است توجه کنید:

جناب آقای سفیر کبیر!

در حالی که این عریضه را به حضور جناب عالی معروض می‌دارم، به جای اشک خون می‌گیریم و دلم از این تهمت باطل که در حق این شهید مظلوم گفته شده، و ما را در مقابل هزارها حاجی، کافر و فاجر قلمداد کرده و شرافت دین اسلام و شرافت ملی و اخلاقی و ادبی را از ما سلب نموده و ما را در نظر آنها پست‌تر و پلیدتر از نجس‌های هندوستان کرده، می‌سوزد و کباب می‌گردد!

اینجانب که فعلاً در فیوم مشغول خرازی فروشی و عطرفروشی هستم، پیش از جنگ ۱۹۱۴ شش سال تمام بین مکه و مدینه مشغول تجارت و خرید و فروش بودم و در این موقع که شریف حسین، سلطان حجاز بود غالب تجارت بنده با ایران بود و از اوضاع حجاز کاملاً مطلع هستم، لذا نظر جناب عالی را به این نکته متوجّه می‌سازم که این تهمت باطل مکرر نسبت به ایرانیان زده شده و تمام اهل حجاز از خوب و بد و بزرگ و کوچک از آن آگاهی دارند و بدان معترف هستند و می‌دانند که عدّه‌ای از حجازیان جلف و پست که نسبت به ایرانیان که آنها را رافضی می‌دانند، دشمنی دارند، عدس پخته را مدّتی در آفتاب می‌گذارند تا

ص: ۱۲۵

بُترشد و گندیده شود، سپس آن را مانند گوشت کنسرو در روده گاو و گوسفند می‌گذارند و در موقع طواف و مخصوصاً در موقع بوسیدن حجرالأسود، از پشت سر ایرانی مظلوم آمده، لباس او را با عدس گندیده ملوث می‌کنند و فریاد بر می‌آورند که ایرانی کعبه را ملوث می‌کند! در صورتی که حاجی بیچاره کاملاً از موضوع بی‌اطلاع و کاملاً بی‌گناه و بری از این جنایت می‌باشد. حکومت آن وقت هم از موضوع آگاهی داشت ولی بدان اهمیت نمی‌داد، مطوفین حجاج ایرانی و سایر حجاج شیعه؛ یعنی «سیدحسین سحره» و «سید عباس سحره» و «سید حسین سحره» که در جدّه و مکه خانه دارند و از دیر زمانی مطوفین ایرانیان بوده‌اند و هستند، از این موضوع آگاهی دارند و می‌دانند که از اجلاف حجازی‌ها کراراً چنین کاری شده است.

جناب آقای سفیر کبیر!

آیا این قبیل کارها پایان ندارد؟ آیا دوباره به دوره شوم بنی‌امیه بازگشته‌ایم؟

آیا خون این بیچاره بی‌گناه و خون ما جعفری‌ها از این به بعد باید به هدر برود و شرف این طایفه به این اتهامات باطل باید لکه‌دار بماند؟!

خداوند! به حال ما رحمت آر و انتقام ما را چنان از ظالمین بستان که طاقت آن را نیاورند ...

در تاریخ مکه سباعتی آمده است:

«در سؤال سال ۱۰۸۸ میلادی، در حالی مردم روز را آغاز کردند که کعبه به چیزی شبیه نجاست آلوده شده بود، و به لحاظ ذهیت قبلی که معلوم نیست عقل آنان چگونه آن را پذیرفته بود، به سراغ برخی از شیعیان آمده، آنها را به چنین عمل زشت و ناپسندی متهم نمودند سپس آتش جهل و عصبیت ترک‌های مجاور مکه و برخی حجاج شعله‌ور گردیده، به شیعیان حمله‌ور شدند و با سنگ و شمشیر تعدادی را کشتند.

آقای دحلان به نقل از عصامی - تاریخ‌نویس عرب - می‌نویسد:

آقای عصامی گفته‌است من آن روز خود آنچه را که کعبه به آن آلوده شده بود، از نزدیک مشاهده کردم، سبزیجاتی مخلوط شده با عدس و روغن بود که بوی بدی داشت. (۱)

ص: ۱۲۶

این نظر دقیقاً گفته آن زائر فیومی مصری را تأیید نموده، پرده از این توطئه بزرگ برمی‌دارد؛ به خصوص اینکه آقای عصامی خود آنچه را دیده، گزارش کرده است.

آقای سباعی سپس می‌افزاید:

«آنچه تأسّف مرا افزون می‌کند این است که تا به امروز برخی چنین تصوّری نسبت به شیعه دارند که بر اساس یک باور دینی تا کعبه را ملوّث نکنند حجّ آنان پذیرفته نیست!»

آنگاه به نکته جالبی اشاره می‌کند تا پرده غفلت را از عقل‌ها بردارد، او می‌نویسد:

«اگر عقل را به حکمیت بپذیریم به نادرستی این نظریه پی می‌بریم؛ زیرا همه ساله در موسم حجّ هزاران شیعه کنار خانه خدا می‌آیند و اگر چنین عقیده‌ای صحیح باشد، لازم است بارها و بارها کعبه آلوده گردد و حال آنکه چنین چیزی رخ نداده است، ولی چه کنیم که وقتی در برابر مخالفان خود قرار می‌گیریم، عقل را به دست فراموشی سپرده آن را کنار می‌گذاریم! (۱) گستردگی توطئه عجیب‌تر این که حادثه‌ای چنین با اهمیت در کنار کعبه رخ می‌دهد و بسیاری از کشورها و دولت‌ها حاضر به هیچ‌گونه اقدامی در این زمینه نشده و حتی از انعکاس آن در رسانه‌ها و مطبوعات جلوگیری کردند!

«ساعد» در نامه مورّخ ۲۰/۱۲/۲۲ خود می‌نویسد:

هشتم اسفند به سفارت‌های انگلیس، آمریکا، شوری، مصر و عراق تذکریه‌ای ارسال و با تشریح قضیه راجع به قتل ابوطالب تقاضا شد از نظر علاقمندی آنها به حسن تفاهم بین دول و ملل، در تأیید تقاضاهای مشروع و استرضای خاطر دولت شاهنشاهی ایران اقدام نمایند و به سفارت خودمان در لندن نیز تلگراف شد از دولت انگلستان بخواهند که به مأمورین مربوطه خود دستور لازم صادر نمایند. ساعد

۱- تاریخ مکه سباعی، ص ۳۸۴؛ العصامی، ج ۴، ص ۵۲۹، مطبعه سلفیه مصر؛ خلاصه‌الکلام، ص ۹۷

ص: ۱۲۷

محمود جم در نامه مورخ ۱۳۲۲/۱۲/۲۵ ه. ش. خود نوشته است:

... روزنامه‌های مصر تا کنون بر حسب دستور دولت، هیچگونه اشاره‌ای به قضیه حجّ امسال و قتل ابوطالب یزدی ننموده‌اند ...

سفیر ایران در بغداد نیز در این زمینه می‌نویسد:

پیرو گزارش محرمانه ۱۳۲۲/۱۰/۲۸ شماره ۵۱۲، راجع به موضوع اقدامات دولت سعودی در اعدام یک نفر ایرانی یزدی شیعه معروض می‌دارد: حجّاجی که به عراق بازگشت نموده‌اند اظهار می‌دارند امسال حفظ منافع حجّاج ایرانی به نماینده دولت مصر محول گردیده بود ولی هیچگونه مساعدتی نسبت به حفظ حقوق حجّاج ایرانی به عمل نیاورده، چنان که حاجی ایرانی یزدی را که مأمورین سعودی با وضع فجیعی به قتل رسانیده‌اند، تقریباً ۱۶ ساعت بازداشت شده بود در ظرف این چندین ساعت امکان داشت که نماینده دولت مصر عواقب وخیم این عمل را به دولت سعودی خاطر نشان کرده و اقداماتی برای نجات ایرانی مزبور بنماید ولی به هیچوجه اقدامی در دفاع از حقوق او ننموده و ایرانی نامبرده که به زبان محلّ آشنا نبوده، نتوانسته است از خود مدافعه نماید و در نتیجه به اتهام قضایای بی‌اساس، حاجی یزدی را بی‌گناه به قتل رسانیده‌اند.

در هر حال در صورت مقتضی مقرر خواهند فرمود که از دولت مصر نیز توضیحات کافیّه خواسته شود تا حقیقت امر کشف گردد

...

و در نامه مورخ ۱۳۲۲/۱۰/۲۸ سفیر ایران در عراق آمده است:

حجّاج ایرانی اظهار می‌دارند با اینکه حفظ منافع حجّاج به نماینده مصر واگذار شده بود صرف نظر از اینکه نماینده دولت نامبرده هیچگونه اقداماتی در این باب به عمل نیاورده، حجّاج شیعه و ایرانی مورد تعرّض مصریان واقع گشته و حتی چهار نفر شهودی که باعث قتل تاجر شیعه ایرانی گردیده، از اهالی مصر بوده‌اند و به همین مناسبت شیعیان نسبت به مصریان فوق‌العاده خشمناک

می‌باشند. وزیر مختار

۱۳۲۲/۱۰/۲۸

ص: ۱۲۸

در نامه شماره ۷۷/ح/ ۱۹۶ مورخ ۱۹/۱۱/۱۳۲۲ نیز آمده است:

مصری‌ها جداً از انتشار هر خبری راجع به قتل ابوطالب یزدی در مکه جلوگیری می‌کنند حتی مجله چهره‌نما که به فارسی و در بین ایرانیان منتشر می‌شود، نتوانست مختصری از این پیش آمد بنویسد ...

سفیر کبیر در نامه شماره ۷۷/ح/ ۲۳۶ مورخ ۹/۱/۱۳۲۳ نوشته است:

تعقیب شماره ۷۷/ح/ ۲۳۵ سفیر کبیر انگلیس به‌طور غیر رسمی و دوستانه اطلاع می‌دهد که وزارت خارجه انگلیس تلگراف کرده است که در قضیه قتل ابوطالب یزدی حاجی ایرانی، چون موضوع مذهبی است! مأمورین انگلیسی نمی‌توانند مداخله نمایند، راجع به نظریات دولت و شروط ختم قضیه می‌نویسد: قطعاً دولت ابن سعود حاضر به معذرت خواستن نخواهد شد و اظهار تأسف می‌کند که این موضوع منجر به قطع روابط دولتی نشود ...

آقای سپهری اردکانی مؤلف کتاب «تاریخ اردکان»، که با همسر مرحوم ابوطالب یزدی در سال ۱۳۷۲ ه. ش. همسفر و در یک کاروان بوده، ماجرای شهادت ابوطالب را به این شرح از زبان همسر وی گزارش کرده است:

«... وی که یک کشاورز ۲۵ (۱) ساله اردکانی بود و ۵ سال از ازدواجش می‌گذشت، در آن سال (۱۳۲۲ ه. ش.) به اتفاق دو نفر دیگر (آقایان حاجی غلام معصومی معروف به «پهلوان» و حاجی قلی) راهی زیارت خانه خدا گردید و هنگام خروج از منزل، قرآن را باز نمود و بر حسب اتفاق به آیه‌ای از قرآن برخورد که بیان‌کننده ماجرای حضرت یوسف بود و ابوطالب با ناراحتی به همسر و دیگر بدرقه‌کنندگان گفت من به سرنوشت یوسف دچار می‌شوم. اما بدرقه‌کنندگان به او دل‌داری داده گفتند: سفر حج، سختی زیاد دارد و آیه قرآن نشان‌دهنده این سختی‌ها می‌باشد. به هر حال ابوطالب راهی مکه گردید و در جریان طواف به علت بیماری، به استفراغ مبتلا گردید و برای احترام خانه کعبه بلافاصله احرامی خود را جلوی دهان گرفت و در نتیجه احرامش آلوده شد. اما مانع از کثیف شدن خانه کعبه نگردید و در این موقع چند نفر، که بنا به نوشته کتاب «با من به

۱- در گزارش‌های وزارت امور خارجه، سن ابوطالب را بیست و دو سال ذکر کرده‌اند.

ص: ۱۲۹

خانه خدا بیاید» (۱) از شخص ثالثی پول گرفته بودند، شهادت دادند که ابوطالب قصد کثیف کردن کعبه را داشته است و ابوطالب بیچاره بازداشت گردید و سپس در دارالقضای شرعی محاکمه و به اعدام محکوم شد و در روز دوازدهم ذی‌الحجه، که سالروز به قدرت رسیدن آل سعود است و به همین مناسبت جشنی در مکه برگزار گردید و ملک عبدالعزیز با تشریفات خاصی به حرم آمد و پس از برگزاری نماز جماعت ظهر، حکم اعدام ابوطالب را به دست وی دادند، پس از مطالعه آن را تأیید نمود و آنگاه از مسجدالحرام خارج شد و دو ساعت بعد ۵۰ نفر پاسبان ابوطالب را در حالی که دستبند به دست هایش زده بودند، از مرکز پلیس خارج و به جلوی بازار صفا و مروه آوردند و در میان جمعیت مقابل سکوی مجازات قرار دادند. جلاد رسمی دولت سعودی ابوطالب را چهار زانو روی زمین نشاند و بازوان او را بر محوری ثابت بست و سپس به دستش دستبند زد، جمعیت در میدانی که نزدیک دارالقضای شرعی بود، جمع شده و منتظر اجرای حکم بودند. فرمان قتل به زبان عربی قرائت شد.

سپس جلاد سر به گوش ابوطالب گذارده، آخرین دقایق زندگی را به عربی به او یادآور می‌شود و ابوطالب که تا آن لحظه نه مفهوم محاکمه را فهمیده بود و نه از متن حکم که به زبان عربی قرائت می‌شد چیزی می‌فهمید، ساکت و آرم نشسته، نگاه به جمعیت دوخته بود، که ناگاه جلاد با نوک نیزه فشاری به پشت گردن ابوطالب وارد می‌سازد. بر اثر فشار نوک نیزه خون جاری و ابوطالب از ترس سرش را جلو می‌برد و در همین لحظه جلاد با یک ضربه شمشیر بزرگی که در دست داشت، بر گردن او فرود می‌آورد. گردن به وضع فجیعی بریده شده ولی استخوان حلق مانع از قطع شدن سر می‌شود. اما بلافاصله شمشیر برای بار دوم به حرکت درآمده سر از گردن جدا و روی پای ابوطالب می‌افتد و بنا به گفته همسرش، آخرین کلمه‌ای که ابوطالب بر زبان آورده، پس از گفتن *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* این جمله بود: «آخر شما کار خودتان را کردید».

بلافاصله دو اتومبیل در محل حاضر می‌شود و یکی سر جدا شده و بدن را به پزشک قانونی منتقل می‌نماید و دیگری با ریختن شن در صدد از بین بردن آثار جنایت برمی‌آید. شیخ علی اصغر یکی از حججاج ایرانی است که برای رضای خدا داوطلب به خاک سپردن این شهید می‌شود. پلیس سعودی به شیخ علی اصغر

۱- کتاب «با من به خانه خدا بیاید»، تألیف محمد رضا خلیلی عراقی، چاپ اول، تهران، ص ۴۹۱ تا ۴۹۵

ص: ۱۳۰

خبر می‌دهد که جنازه برای تحویل حاضر است. وقتی که به پزشک قانونی می‌روند، متوجه می‌شوند که سر ابوطالب را معکوس روی بدن گذارده و دوخته‌اند.

به شیخ علی اصغر می‌گویند ۶۵ ریال سعودی دستمزد بخیه زدن سر به بدن را پرداخت کند تا جسد تحویل و اجازه حمل داده شود! شیخ علی اصغر عصبانی شده، فریاد می‌زند: پول را بایستی کسی بدهد که فرمان قتل داده است! بالأخره بدون پول ولی با مجادله، جسد را تحویل و در قبرستان شهدا دفن می‌کنند. ابوطالب یزدی (اردکانی) در حالی که جلاد آخرین دقایق زندگی را به زبان عربی به او یادآور می‌شود. سر ابوطالب یزدی، در حالی که در دامنش افتاده و خون از گلایش فوران می‌کند.

خبر شهادت ابوطالب موجی از خشم و ناراحتی را در میان شیعیان جهان به وجود می‌آورد. حضرت آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی که در کربلا مقیم بود واکنش شدید نشان داد و اهالی نجف و کربلا هر یک به طریقی ابراز انزجار خود را از این عمل نشان دادند و در ایران عزای عمومی اعلام و در اکثر شهرها مجالس ختم برگزار گردید و رابطه ایران و سعودی قطع گردید و مدت چهار

ص: ۱۳۱

سال دولت ایران از اعزام حجاج ایرانی به مکه خودداری نمود و در اردکان که محلّ زندگی ابوطالب بود، موجی از غم و ناراحتی به وجود آمد و خانواده‌اش که منتظر بازگشت وی بودند، پس از مطلع شدن از جریان، یک پارچه منقلب گردیدند و دو خواهر وی در مدّت کوتاهی جان خود را از دست دادند و مردم اردکان نیز با برگزاری مراسم ختم و عزاداری، یاد آن شهید مظلوم را گرامی داشتند. (۱) عکس العمل‌ها

شهادت مظلومانه میرزا ابوطالب یزدی، خشم و نفرت شیعیان را برانگیخت. مراجع عالیقدر شیعه، علما و روحانیون، خطبا و گویندگان مذهبی، اصناف و اقشار مختلف مردم هر کدام به شکلی انزجار خود را از این اقدام دولت حجاز اعلام داشتند. مرحوم آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره تلگرافی به شاه مخبره و از وی خواستار اقدام جدی می‌شوند. در این تلگراف چنین آمده است:

بعد از دعوات صمیمانه به عرض عالی می‌رساند، سکوت ذات شاهانه از قتل دلخراش طالب نام ایرانی در حجاز به بهانه یک تهمت بی‌اساس روا نیست، لهذا اصدار اوامر مطاعه به تعقیب قضیه و مؤاخذه مرتکبین را منتظر و تمديد عمر جهانبانی را از حضرت باری جلّ جلاله سائل. ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

خوانندگان محترم لازم است شرایط مخبره تلگراف را در نظر گرفته، توجه داشته باشند که در آن زمان، شاه تازه روی کار آمده و هنوز مرتکب جنایاتی که در دوران سلطنت خود به آن دست یازید، نگردیده بود.

شاه در پاسخ، تلگرافی به این شرح مخبره کرد:

نجف اشرف - جناب مستطاب حجة الاسلام آیه‌الله اصفهانی - دامت افاضاته -

از احساساتی که در تلگراف راجع به قضیه قتل دلخراش طالب نام ایرانی ابراز داشته‌اید امتنان داریم، در این باب از طرف ما سکوت اختیار نشده است و به دولت دستور مؤکد داده‌ایم که قضیه را با کمال جدّیت تعقیب نمایند تا احقاق حقّ به عمل آید و منافع ایرانیان و مسلمین محفوظ بماند.

۳۰ دی ماه ۱۳۲۲

۱- کتاب تاریخ اردکان، تألیف علی سپهری اردکانی، انتشارات حنین اردکان، ۱۳۷۴ ه. ش. ص ۶۵ تا ۶۸

ص: ۱۳۲

حضرات آیات سید ابوالحسن صدر و سید هبه‌الدین الحسینی در نامه‌ای خطاب به وزیر مختار دولت ایران (سفیر کبیر) در بغداد چنین مرقوم فرمودند:

جناب آقای وزیر مختار محترم دولت شاهنشاهی ایران

با کمال تأسف آگاهی یافته‌ایم که بلد الحرام در ماه حرام، فاجعه الیمی روی داده که قربانی آن یک نفر مسلمان ایرانی بوده که برای ادای فریضه حج قصد شهری را نموده که هر کس وارد آن شود در امان است، آیا از حقیقت حال اطلاعی دارید؟ و آیا در این حادثه مهم اقدامی به عمل آورده‌اید؟ ما در انتظار پاسخ جناب عالی هستیم.

کاظمین ۱۲ محرم الحرام سال ۱۳۶۳ ه. ق.

ابوالحسن صدر عفی الله عنه هبه‌الدین الحسینی

وزیر مختار ایران در کشور عراق که فشار روز افزون مراجع و علما و اقشار مردم را شاهد است گزارش محرمانه‌ای به تهران ارسال و در آن چنین نوشته است:

پیرو گزارش محرمانه ۲۰/۱۰/۱۳۲۲ شماره ۵۰۴ راجع به اقدام مأمورین سعودی در اعدام یک نفر یزیدی شیعه ایرانی و بد رفتاری با حجاج ایرانی معروض می‌دارد:

حجاجی که تدریجاً به عراق بازگشت نموده‌اند، واقعه مزبور را در کلیه مجامع با طرز رقت‌آوری به اطلاع عامه، مخصوصاً شیعیان رسانیده و تعدیات و اجحافات و رفتار سخت و خشن مأمورین سعودی با حجاج شیعه به قسمی شیعه‌ها را عصبانی کرده و احساسات آنها را تحریک نموده که افکار همگی متوجه این قضیه گردیده است و مراجع تقلید را نیز در تحت فشار گذارده‌اند که در اسرع اوقات موضوع را به طریق رضایت‌بخشی حل و تسویه نمایند.

از قرار معلوم آقایان مراجع تقلید هم جداً قضیه را دنبال کرده، کتباً و تلگرافاً مراتب را به عرض پیشگاه اعلی حضرت و دولت شاهنشاهی رسانیده‌اند و نظر به این که تنها دولت شیعه و پشتیبان شیعه دولت شاهنشاهی است و حاجی هم که شهید شده ایرانی است، انتظار و امیدواری کامل دارند که دولت شاهنشاهی و شیعیان را مطابق اصول جاریه بین دول فراهم کرده و غرامت این اقدام

بی‌رویه

ص: ۱۳۳

را پردازد و دولت سعودی رسماً ندامت و پشیمانی خود را به اطلاع دنیا رسانیده و طریقی که برای حلّ قضیه اتخاذ شده، اعلام دارد و به اضافه تأمیناتی بدهد که در آتیه حجاج شیعه در امان باشند و دیگر دست اندازی و تعدی به حقوق آنها نشود و شیعیان اظهار عقیده می‌نمایند اگر دولت سعودی بدین ترتیب حاضر برای حلّ این واقعه نشد، به دول مسلمان و دول متحد مراجعه شود که با دولت شاهنشاهی و شیعیان تشریک مساعی بنمایند تا کار مطابق میل و دلخواه دولت شاهنشاهی و شیعیان حل و تسویه گردد و چون دولت سعودی با دولت شاهنشاهی همسایه نیست شاید توجه کامل به پیشنهادات دولت ایران نکند ولی نظر به احتیاج مبرمی که به کشورهای مسلمان و دول متحده دارد، یقین است مجبور خواهد شد که سر تسلیم فرود آورد و حاضر شود به‌طور رضایت‌بخش موضوع را تسویه نماید.

مراجع تقلید و شیعیان همه روزه به سفارت مراجعه و نتیجه اقدامات دولت شاهنشاهی را استفتسار می‌نمایند. متمنی است بفرماید از هر اقدامی که در این باب به عمل آمده و یا خواهند آورد، سفارت را در جریان بگذارند که به اطلاع آقایان مراجع تقلید برسانند که بدین وسیله تشفی حاصل نماید و حتی اظهار می‌دارند اگر اقداماتی هم باید از طریق مراجع تقلید و یا شیعیان بشود اعلام گردد تا به همان ترتیب رفتار و عمل نمایند.

سفیر ایران در عراق در نامه دیگری می‌نویسد:

در پیرو گزارش محرمانه ۲۸ / ۱۰ / ۱۳۲۲ شماره ۵۱۲ راجع به واقعه مکه و اقدام دولت سعودی در اعدام یک نفر حاجی ایرانی می‌نگارد:

به‌طوری که از متنفذین شیعه شنیده می‌شود، در نظر دارند مستقیماً و به وسیله تلگرافی به دولت سعودی و به رؤسای ممالک دیگر اسلامی مخابره و از این اقدام ناشایسته مأمورین دولت نامبرده اظهار تنفر نموده، جبران این قضیه و تأمینات کافی برای آتیه بخواهند، در منابر هم وعظ همواره عملیات خصمانه دولت سعودی را نسبت به شیعیان به اطلاع عامه می‌رسانند و حتی شنیده می‌شود که نمایندگان شیعه مجلس شورای ملی و مجلس سنای عراق هم در نظر دارند که در مجلسین موضوع مزبور را مطرح نمایند. بنابراین، چنانچه مصلحت

ص: ۱۳۴

باشد به موقع خواهد بود که در نخستین جلسات مجلس شورای ملی ایران نیز اظهاراتی در اطراف این واقعه بشود. وزیر مختار سفیر ایران در بغداد در بخشی از نامه شماره ۵۰۴ خود می‌نویسد:

... از قراری که رادیوی تهران خبر داده، نسبت به این اقدام دولت سعودی جراید تهران مقالاتی نشر داده‌اند متمنی است مقرر فرمایند از جراید مهمی که مقالات مزبور را درج کرده‌اند پنجاه نسخه به سفارت ارسال دارند که برای مراجع تقلید و اهل علم و اشخاص دیگر که در عتبات عالیات بین شیعه‌ها نفوذ دارند داده شود که از اقدامات دولت شاهنشاهی آگاه شوند و در آتیه نیز چنانچه در این باب مطالبی در جراید انشتار یابد مرتباً از هر یک، پنجاه نسخه به سفارت برای انجام همین منظور ارسال نمایند. همه روزه مرتباً نتیجه اقدامات دولت شاهنشاهی را مراجع تقلید و متنفذین شیعه استعلام می‌نمایند، بی‌خبری این سفارت باعث زحمت شده و برای حیثیت و دولت شاهنشاهی خوب نیست. متمنی است مقرر فرمایند فوراً و تلگرافاً نتیجه اقدامات را به استحضار این سفارت برسانید. وزیر مختار

از سوی دیگر وزیر خارجه وقت نامه‌ای به سفیر ایران در مصر نوشته و در آن آورده است:

... در ۲۸ دی‌ماه ۱۳۲۲ نمایندگان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در تهران، مذاکرات زیادی به عمل آورده و تمام نمایندگان از این رفتار عمال دولت سعودی اظهار تنفر و انزجار نموده و نطق‌های مؤثر و شدیدی نیز ایراد کرده‌اند و سپس قرار بر این شد که نتیجه اقدامات دولت بعداً به اطلاع نمایندگان مجلس برسد.

علاوه بر این تلگرافاتی نیز تا به حال از شهرستان‌های بهشهر، ساری، تبریز، رفسنجان و اردکان واصل گردیده که همگی با لحن شدیدی به عملیات دولت سعودی حمله نموده و نسبت به آن اظهار تنفر کرده‌اند و در رفسنجان و اردکان، مجلس ترحیم نیز برپا نموده‌اند. امضاء وزیر امور خارجه

ص: ۱۳۵

دامنه اعتراضات گسترده‌تر شده، برخی روزنامه‌های عربی درخواست تشکیل مهیأتی از ملل اسلامی را برای اداره اماکن مقدسه مطرح می‌کنند. در مقدمه روزنامه «منبرالشرق» مطلبی درج می‌شود که آیا دولت ایران با دولت عربی سعودی قطع رابطه می‌کند؟ سپس می‌نویسد: ... به مناسبت این حادثه الم انگیز تقاضا کردیم که در مکه معظمه برای رسیدگی به وضعیت اماکن مقدسه که متعلق به تمام مسلمین است و بررسی امور حجّاج که از تمام ملل مسلمان می‌باشند، هیأتی از ملل اسلامی تشکیل گردد که بر اساس جامعه اسلامی باشد و به منظور اتحاد و یگانگی مسلمین و برقراری روابط دوستی و برادری بین تمام مؤمنین خاور و باختر دنیا اساس این کار تهیه شود.

روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۷/۱۰/۲۲ ضمن ارائه گزارشی پیرامون این حادثه پیشنهاد می‌دهد تا دولت ایران، مجازات مرتکبین این جنایت فجیع را از دولت سعودی خواستار و مادامی که رفتار دولت سعودی چنین باشد، آقایان علما و حجج اسلام، حج را حرام کنند.

همچنین در تاریخ ۲۸/۱۰/۲۲، نسبت ملوث کردن خانه خدا را به حاجی ایرانی رد نموده و پیشنهاد تحریم حج را می‌نماید و این وحشی‌گری را مخالف اتحاد عالم اسلام و احکام قرآن می‌داند و جبران موضوع را از دولت خواستار گردیده است. در تاریخ ۳/۱۱/۲۲ نیز مطالب بیشتری را منعکس نموده است.

روزنامه آذربایجان در تاریخ ۱/۱۱/۲۲

روزنامه آژیر در تاریخ ۲۹/۱۰/۲۲

روزنامه اقدام در تاریخ ۲۹/۱۰/۲۲

روزنامه امروز و فردا مورخ ۲۸/۱۰/۲۲

روزنامه امیر مورخ ۴/۱۱/۲۲

روزنامه ایران مورخ ۲۹/۱۰/۲۲

روزنامه باباشمل در تاریخ ۶/۱۱/۲۲

روزنامه تهران مصور در تاریخ ۳۰/۱۰/۲۲

روزنامه رعد امروز در تاریخ ۳۰/۱۰/۲۲

ص: ۱۳۶

روزنامه ستاره ۱ در تاریخ ۲۸ / ۱۰ / ۲۲ و ۲ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه سعادت بشر در تاریخ ۳ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه صدای صدای ایران در تاریخ‌های ۲۸ / ۱۰ / ۲۲ و ۳ / ۱۱ / ۲۲ و ۵ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه فردا مورخ ۴ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه فرمان ۱ مورخ ۲۷ / ۱۰ / ۲۲ و مورخ ۲ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه کانون در تاریخ ۶ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه کوشش در تاریخ ۲۸ / ۱۰ / ۲۲ و ۲۹ / ۱۰ / ۲۲

روزنامه کیهان مورخ ۲۸ / ۱۰ / ۲۲ و ۱ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه مردان کار مورخ ۲۹ / ۱۰ / ۲۲

روزنامه مشعل مورخ ۲۸ / ۱۰ / ۲۲ و ۱ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه مهر ایران مورخ ۲۹ / ۱۰ / ۲۲ و مورخ ۶ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه میهن پرستان مورخ ۲۸ / ۱۰ / ۲۲ و ۲۹ / ۱۰ / ۲۲

روزنامه ناهید مورخ ۱ / ۱۱ / ۲۲

روزنامه نجات ایران مورخ ۳ / ۱۱ / ۲۲

هر کدام حکومت سعودی را به شدت مورد انتقاد قرار داده نسبت به قتل «ابوطالب یزدی» مطالبی را منعکس و پیشنهادهایی را مطرح کرده‌اند.

قطع روابط با سعودی

همانگونه که قبلاً گذشت آقای سیدباقر کاظمی در زمینه عکس‌العمل دولت ایران در برابر این حادثه، پیشنهاد قطع رابطه را مطرح کرد، وی در تاریخ ۳۱ / ۱ / ۱۳۲۳ مجدداً تلگرافی خطاب به آقای ساعد فرستاده می‌نویسد:

قرار بود ششم فروردین روابط با کشور سعودی قطع شود با جواب‌های حکومت سعودی و جریان امر، تأخیر بیش از این مخالف مصالح عالی و حیثیات ایران [بوده و] واجب است ... امر فرمایید فوراً روابط قطع و حفظ منافع به دولت عراق واگذار شود منتظر جواب.

ص: ۱۳۷

سفیر ایران در عراق نیز می‌نویسد:

نامه شماره ۱۷۷/ح/۲۳۶ مورخ ۱۳۲۳/۱/۹ ... امّا عقیده اینجانب این است که از نقطه نظر سیاست داخلی و تأثیر عمیقی که این قضیه در افکار شیعیان تمام عالم نموده و باعث تنفر آنها شده است، اگر دولت تصمیم در قطع رابطه بگیرد خوب است؛ زیرا تنها وسیله جلوگیری از مسافرت ایرانی در سال آینده به حج خواهد بود، در صورتی که علمای بزرگ هم مادامی که تأمین در امنیت حجاج و مرمت این قضیه به دست نیاید مسافرت به مکه را حرام نمایند. و الاً ممکن است نتیجه مطلوب به دست نیاید. و باز مثل امسال اشخاص به قاجاق و از راه‌های غیر مجاز به حج رفته اسباب اشکال شود. سفیر کبیر

لذا بر اساس پیشنهاد کارشناسان و پس از ردّ و بدل شدن نامه‌های دو کشور، در تابستان سال ۱۳۲۳ ه. ش. روابط ایران و عربستان قطع، و مصر حفاظت منافع ایران در عربستان و لبنان نیز حفاظت منافع عربستان در ایران را به عهده گرفتند. و این وضعیت تا سال ۱۳۲۶ ه. ش. ادامه یافت.

در خرداد سال ۱۳۲۶ ه. ش، ملک عبدالعزیز نامه‌ای به شاه نوشته، خواستار تجدید روابط و حلّ سوء تفاهمات گردید و علاوه بر آن، در مهرماه همان سال نیز هیأتی به ایران اعزام داشت که این اقدام زمینه را برای برقراری روابط فراهم ساخت.

وزارت امور خارجه ایران نیز در تاریخ ۱۳۲۷/۴/۲۰ ه. ش. طی یادداشتی به دولت سعودی اعلام کرد:

«... نظر به تعهد دولت سعودی در تسهیل مسافرت حجاج ایرانی، دولت شاهنشاهی انتظار دارد تدابیر مقتضی از طرف مأمورین دولت عربی سعودی اتخاذ گردد که حجّ ایرانی از حداکثر تسهیلات ممکنه استفاده کرده و اجازه ندهند که نسبت به حجّ ایرانی در ادای مناسک حج و فرائض دینی آنها هیچ‌گونه مشکلی ایجاد شود و وسایل امنیت و آسایش و اطمینان آنها را فراهم نماید.»

و بالأخره از سال ۱۳۲۷ ه. ش. ممنوعیت حجّ برداشته شد و بار دیگر روابط سیاسی ایران و عربستان برقرار گردید.

ص: ۱۳۸

پی نوشتها:

ص: ۱۳۹

علی علیه السلام فاتح خیبر

سید جعفر شهیدی

مقاله‌ای که در پیش‌دید شما است، توسط دانشمند فرزانه، اندیشمند زاهد و محقق گرانسنگ استاد سید جعفر شهیدی - حفظه الله تعالی - در سال ۱۳۲۷ ه. ش. به نگارش در آمده است. به دلیل محتوای غنی و نثر روان و زیبای آن، تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود، امید است مورد استفاده همگان واقع شود.

خیبر دیروز

خیبر واژه‌ای است عبرانی. در زبان عبرانی قلعه یا حصار را «خیبر» می‌گویند؛ چون آبادانی این دهستان را چند قلعه محکم یهودی‌نشین تشکیل می‌داده آن را خیبر نام نهاده‌اند. خیبر که در ۱۹۲ کیلومتری مدینه واقع شده، دهستانی است بزرگ و دارای زمین‌های زراعتی و نخلستان‌های بسیار و چشمه‌های جاری. (۱) هفت قلعه محکم در این زمین‌ها ساخته بودند که نامهای آنها به ترتیب عبارت بود از: «ناعم»، «قموص»، «شق»، «نطأة»، «سلالم»، «وطیح» و «کتیبه» و مجموع زمین‌ها و قلعه‌ها را خیبر می‌گفته‌اند. (۲) درباره نام و تعداد قلعه‌ها نیز میان مورخان اختلاف است؛ چنانچه یعقوبی عدد قلعه‌ها را شش و نام‌های آنها را به ترتیب ذیل آورده است: «سلالم»، «قموص»، «نطأة»، «قصاره»، «شن» و

۱- سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۵

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۹

ص: ۱۴۰

«مربطه» (۱) جمعیت ساکن در خیبر دیروز، به طور دقیق معلوم نیست. بنا به گفته یعقوبی بیست هزار مرد جنگجو در تمام قلعه‌ها می‌زیسته‌اند. (۲) در صورتی که صاحب «سیره الحلبیه» عده اهالی را ده هزار تن نوشته است (۳) و از اینجا می‌توان پی‌برد که نظر هیچ‌یک از این دو مورخ، با تعداد حقیقی سکنه خیبر مطابق نیست، بلکه فقط می‌خواسته‌اند اکثریت دشمن را در مقابل سپاهیان اسلام نمایش دهند و الا معلوم است که هیچ‌گاه نمی‌شود ده هزار را با بیست هزار اشتباه کرد.

از لحاظ سیاسی، یک نفر بر تمام سکنه هفت یا شش قلعه خیبر دیروز حکومت می‌کرد و مجموعاً پیرو فرمان رییس قلعه قموص بوده‌اند.

مذهب ساکنین خیبر دیروز، یهودی و بسیار در دین خود ثابت و متعصب بودند.

خیبر امروز

فلات خیبر در ارتفاع ۲۸۰۰ پا از سطح دریا و در ۱۲۰ کیلومتری شمال مدینه واقع است. (۴) دهستان خیبر در وادی زبیدیه قرار گرفته و یک قلعه قدیمی - که حصن نامیده می‌شود - در آن موجود است و چشمه‌های آب بسیار دارد.

عدد نفوس سکنه خیبر بالغ بر سه هزار تن می‌باشد و چون منطقه مالاریایی است و از لحاظ بهداشتی چندان قابل سکونت نیست، اعراب توقف و سکونت در این منطقه را دوست نمی‌دارند (۵) مذهب ساکنین این منطقه اسلام است و امور آنها از کارهای زراعتی اداره می‌شود.

از مجموع این گفته‌ها روشن شد که خیبر امروز با خیبر دیروز بسیار متفاوت است؛ خیبر دیروز که مسلمان‌ها به قصد تسخیر آن رفته و بالأخره فاتح شدند، دارای قلعه‌های محکم، زمین‌های مرغوب، نخلستان‌ها و جمعیت انبوه بوده که اگر مجموع یا بعض آنها به دست مسلمانها می‌افتاد به اهمیتشان بسیار افزوده می‌شد و سرنوشت دیگری می‌یافتند. گذشته از اینکه سکونت یهود در این منطقه با این استحکامات، برای مسلمانها بسیار خطرناک بوده و شاید اگر مسلمانها پیشدستی نمی‌کردند، یهود بسر وقت آنها می‌آمدند. مخصوصاً زمانی به صحت این نظریه اطمینان حاصل می‌شود که پیمان نظامی یهود خیبر و یهود غطفان را در نظر بگیریم.

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۲

۲- ج ۲، ص ۴۳

۳- ج ۳، ص ۳۵

۴- این اختلاف مسافت ۷۲ کیلومتر است؛ معلوم نیست از کجا ناشی شده. چنانکه نوشتیم بنا به گفته صاحب سیره حلبیه و یاقوت حموی مسافت بین خیبر و مدینه ۹۶ میل است و بنابراین که هر میل دو کیلومتر باشد ۱۹۲ کیلومتر خواهد شد. در صورتی که این کتاب که مدرک ما برای تشریح خیبر امروز است، مسافت را شصت میل؛ یعنی ۱۲۰ کیلومتر نوشته و مسلماً اهتمام نویسندگان امروز در اینگونه مسائل بیشتر از مورخین سابق است. ولی در یک چنین موضوعی که هیچوقت تغییری، آنهم این اندازه فاحش بر آن وارد نمی‌شود، این اشتباه مورد تعجب است. مگر اینکه بگوییم میل آن دوران غیر از میل امروز بوده، از طرفی هم ممکن است اختلاف از اینجا ناشی شده باشد که: چون آنروز متر و اندازه‌گیری در بین نبوده مقدار سیر یک نفر آدم معمولی را در نصف روز چهار فرسخ یا ۱۲ میل می‌گرفته‌اند و معلوم است یک نفر راه‌پیمای هر چند خواسته باشد میزان راه رفتن خود را از جهت تنیدی و کندی کنترل کند، باز دقیقاً و به طوری که هیچ‌کم و زیادی در مدت ساعات تولید نشود نخواهد توانست. از یک سو هم می‌توان احتمال داد که راه خیبر دیروز با خیبر امروز جداگانه بوده و آن راهی را که صاحب سیره حلبیه و دیگران نوشته‌اند محو شده و از

بین رفته است.

۵- حافظ وهبه سفیر حجاز در لندن، به سال ۱۹۳۵، جزیره العرب فی القرن العشرين، ص ۲۴

ص: ۱۴۱

به سوی هدف

پیشنهاد جنگ با یهود خیبر، آیا از سوی شخص پیغمبر و بدون مشورت بوده؟ یا شورای عالی جنگ پس از خاتمه نبرد حدیبیه این طرح را تصویب کردند؟

معلوم نیست. گرچه از قرائنی می‌توان حدس زد که نقشه جنگ پس از مشاوره طرح شده باشد. در هر صورت این مسأله مسلم است که ارتش اسلام همینکه از حدیبیه برگشت، مدتی را در مدینه خستگی گرفت و سپس متوجه خیبر شد.

گفته‌های مورخان در سال نبرد نیز مختلف است؛ برخی معتقدند، جنگ در سال ششم هجرت واقع شده. لیکن بیشتر سال هفتم هجری را نوشته‌اند. ولی چنانکه گفتیم چون نبرد حدیبیه در اواخر سال ششم هجری رخ داده و ارتش اسلام پس از خاتمه این نبرد مدتی را در مدینه توقف کرده‌اند، می‌توان اطمینان پیدا کرد که جنگ خیبر در سال هفتم هجری رخ داده باشد. چیزی که بیشتر این نظریه را تأیید می‌کند، این است که: عده بسیاری از مورخان نوشته‌اند: پیغمبر پس از نبرد حدیبیه به مدینه مراجعت کرد و ماه ذی‌الحجه و نیمی از محرم را در مدینه گذراند. آنگاه به طرف خیبر رفت، در این صورت نبرد خیبر درست در اول سال هفتم هجری واقع شده است.

پیشروی

حدود دو ساعت از ظهر گذشته بود که به افسران ارتش فرمان داده شد، واحدهای خود را به طرف خیبر حرکت دهند، ارتش بایستی راه صهبا را بیماید و در رجیع توقف کند و منتظر رسیدن ستاد فرماندهی باشد. در بین راه اتفاقی که قابل ذکر باشد رخ نداد، جز اینکه در وادی صهبا مسجدی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله ساخته شد و حضرت در آنجا نماز گزارد و آنگاه طبق دستور به پیشروی ادامه دادند.

ارتش پس از پیمودن راه، رجیع را منزلگاه ساخت. مقصود از این خط سیر، این بود که از حمله احتمالی عشیره غطفان جلوگیری شود و نیز نقشه‌ای که برای کمک به یهود کشیده‌اند به هم بخورد. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، یهود خیبر با عشیره غطفان پیمان نظامی بسته بودند و طبق این معاهده بایستی از یهود خیبر پشتیبانی جنگی کنند. وقتی غطفانیان از حرکت ارتش اسلام آگاه شدند، به طرف خیبر حرکت کردند و مقصودشان این بود که میان مسلمانان و

ص: ۱۴۲

خیبر فاصله شوند، ولی پس از پیمودن سه فرسنگ راه، فکر تازه‌ای بر سرشان زد که دیگر رفتن را صلاح ندیدند و به سرعت به محلّ خود برگشتند.

آنها فکر می‌کردند که اگر به طرف خیبر بروند، مسلمان‌ها حتماً وارد قبیله شده، زانیشان را اسیر می‌کنند و کلیه دارایی آنها را ضبط و به غارت می‌برند؛ از این جهت پیمان‌شکنی را بر زیان مالی ترجیح داده، مراجعت کردند و لشکر اسلام بدون برخورد به مانع، پیشروی خود را ادامه داد. (۱) محاصره

ساختمان قلعه‌های خیبر بسیار محکم بود و هر یک در بسیار بزرگ و سنگینی داشت؛ به طوری که وقتی بسته می‌شد، ورود به قلعه ممکن نبود. هر قلعه‌ای را برای ذخیره یک چیز اختصاص داده بودند؛ یکی مخصوص ذخیره آذوقه، یکی محلّ آلات جنگی، یکی دیگر جای اسبان و وسایل نقلیه بود.

مرد و زن یهودی نیز در چند قلعه دیگر ساکن بودند. آنان روزها در قلعه را می‌گشودند و برای کارهای کشاورزی به مزارع اطراف می‌رفتند و عصرها دوباره به داخل قلعه برمی‌گشتند و در را بسته به آسایش می‌پرداختند. سکنه خیبر یک زندگی دهقانی داشتند که در درون آن تشکیلات حکومتی و فرمانروایی نیز موجود بود.

یهودیان از گذشته چنین بودند که هر یک بایستی چند کار را، گاهی به تناوب و گاهی با هم انجام دهند. یک یهودی هم دوره گرد است و هم داروساز، هم دکتر است و هم قاچاقچی، هم جاسوس است و هم سرباز جنگی. هر طور که پیش آید و مقتضی باشد خود را آماده می‌کنند.

همانگونه که گفتیم بنیان قلعه‌ها بسیار محکم بود و راه یافتن به داخل این قلعه‌ها، با وسایل و تجهیزات جنگی که ارتش اسلام در آن روزگار داشت، مشکل می‌نمود؛ اگر یهودیان در داخل قلعه آلات جنگی و وسایل دفاعی نداشتند، باز ممکن می‌شد با زدن چند نقب به داخل قلعه‌ها راه پیدا کرد ولی مشکل اینجا بود که نتیجه این کار جز به تحمّل تلفات سنگین ختم نمی‌شد. ارتش اسلام تنها راهی که داشت این بود که یهودیان را به محاصره بیندازد و آنقدر محاصره را طول دهد تا یهودیان مجبور به تسلیم شوند.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۲، البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۱۸۱؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۳۲، طبری، ج ۳، ص ۹۱

ص: ۱۴۳

ولی این کار هم فایده درستی نداشت؛ زیرا چنانکه پیشتر اشاره شد، یهود آذوقه یکسال و بلکه بیشتر را تهیّه دیده و همیشه در انبارهای قلعه موجود داشتند و مسلمانان هر چه هم آذوقه با خود آورده بودند، این مقدار نبود، پس در مقابل کسانی که انبارهای انباشته داشتند، به زانو در می‌آمدند. راستی اگر عملیات جنگی طبق قواعد عادی و معمولی صورت می‌گرفت، گرفتن خیبر برای مسلمان‌ها امر دشوار و بلکه محال می‌شد ولی خداوند می‌خواست که پیغمبر اسلام پیروز شود و مسلمانان بر یهود چیره گردند و آنان را مقهور سازند.

کمی به اذان صبح مانده بود و هنوز هوا تاریک و مردم در خواب بودند، که ارتش اسلام در اطراف قلعه‌ها و زمین‌های زراعتی خیبر موضع گرفتند.

پیغمبر اسلام در تمام جنگ‌ها عادت داشت که اگر شب بالای سر دشمن می‌رسید، به حمله نمی‌پرداخت و دستور می‌داد تا صبح نشود به لشکر دشمن تعرض ننمایند. این عادت هم یکی از مجموع عادات و صفات برجسته‌ای بود که پیغمبر اسلام با خود داشت. مسلماً اگر دشمن به جای آنها بود، کوچکترین مجالی به آنان نمی‌داد ولی پیغمبر نمی‌خواست آسایش مردمی را که با خیال فارغ و بدون آمادگی برای دفاع خوابیده‌اند، به هم بزند. اینگونه اخلاق را باید از مظاهر تمدن نامید و همین رفتار مسلمان‌ها کافست که ثابت کند اسلام به تمام معنی حقیقت تمدن و بشریت را داراست ولی اشتباه نکنید مقصودم از تمدن، معنایی که امروزه مردم برای آن می‌کنند، نیست. این تمدن با تمدنی که از دروازه‌های غرب در دو قرن اخیر رو به شرق سرازیر شده و می‌شود تفاوت دارد. افسران و فرماندهان برای آغاز حمله، اراضی را بازدید کردند و بالأخره ارتش آماده شد. قوای اعزامی به قانون لشکرکشی آن روز، به پنج دسته تقسیم شده بود. ستون پیشرو یا نظامیان خط اول، ستون راست، ستون چپ، ستون عقب‌دار یا قسمت احتیاط و پست فرماندهی در مرکز قوا قرار گرفت.

مقصود از این تقسیم‌بندی این بود که هرگاه ستون چپ یا راست دشمن به ستون مخالف لشکر حمله کرد و لشکر مجبور به عقب‌نشینی گردید؛ قسمت احتیاط فوراً با یک حرکت مورّب جلو بروند تا از مجموع نیروها، تشکیل یک

ص: ۱۴۴

مثلی داده شود و دشمن بدواً به قلب حمله کرد، ستون راست و چپ از عقب آنها به هم متصل شوند، در نتیجه، دشمن در حلقه محاصره قرار گیرد.

ارتش اسلام از حیث عدد در مقابل یهود بسیار اندک بود. عده آنها بنا به گفته ابن اثیر (۱) به هزار و دویست تن پیاده و دویست تن سواره می‌رسید و نسبت این عدد با لشکر یهود، که بنا به گفته یعقوبی بیست هزار تن بوده‌اند، نسبت به یک سیزدهم است؛ ولی با این حال، همین عده کم بر بیست هزار نفر یهودی غلبه کردند. سبب چیست؟ چه عواملی باعث شد که یهود مغلوب شوند؟ مسلم است که سپاه اسلام، اگر در تعلیمات جنگی از یهود عقب نبودند، بهتر هم نبودند. منتهی تفاوتشان در یک چیز بود و همان یک چیز سبب پیروزی آنان شد و آن داشتن روحیه و ایمان بود.

درست نمی‌دانم در کدام شماره از مجله‌های پیاده نظام ارتش ایران مقاله‌ای به قلم یک سرهنگ دیدم در مقام اظهار عقیده نوشته بود: اگر چه نبردهای امروز و بلکه در همه نبردها تجهیزات جنگی، خواربار زیاد، افسران کارآموده و بالاخره آنچه مربوط به سازمان جنگی است، لازم است، لیکن مهم تر و کارسازتر از همه تقویت روح سرباز است. اگر سرباز در جبهه جنگ بز دل نباشد و روحیه خود را از دست ندهد، می‌تواند به حریف خود حمله کرده، تفنگ او را از دستش بگیرد و با همان تفنگ او را از پا درآورد. ولی اگر به عکس، خود را باخت، ممکن است در سنگر خود بخوابد و دشمن بالای سرش برسد و کارش را تمام کند.

آری، سربازان اسلام طوری تربیت شده بودند که در هر حمله‌ای خود را از همان دفعه اول فاتح می‌دیدند؛ یا پیروزی و زیستن با افتخار و رسیدن به غنیمت و یا کشته شدن و رسیدن به نعمت‌های بهشتی و همخوابی با حورالعین!

بدیهی است کسی که چنین روحیه‌ای داشته باشد، هیچوقت در مقابل دشمن و حملات او خود را نخواهد باخت.

فقط یک یا دو ساعت به طلوع صبح مانده است. عجب! که در پشت سر این چند ساعت و در دل این شب تاریک چه حکایتی از بدبختی و شکست یهود نهفته است!

کم کم سپیده صبح دمید، یهودیان با

ص: ۱۴۵

خیال آرام، مانند روزهای گذشته از خواب برخاستند و مهبای رفتن به دنبال کارهای روزانه‌اند. معمولاً وقتی خطری از خارج متوجه کشوری می‌شود ابتدا مردان سیاسی که با کشورهای دشمن تماس دارند، آگاه می‌گردند و همچنین هرگاه قوای نظامی دشمن نقطه‌ای را تهدید کند، دیده‌بانان مرزی، اولین دسته‌ای هستند که شاهد تعرض دشمن می‌شوند. ولی در اینجا به عکس، دسته دیگری پیش از همه از وجود دشمن آگاهی یافتند؛ آنان کشاورزانی بودند که با بیل و کلنگ و آلات و افزار از قلعه بیرون آمدند و ناگهان با واحدهای لشکر اسلام مواجه شدند که قلعه را در محاصره قرار داده بودند.

- اینها کیستند؟ سرباز، سواره، پیاده.

- شاید غطفان هستند.

و شاید قشون اسلام متوجه ما شده است و اینها برای کمک آمده‌اند؟!

- نه، نه، اینها یهودی نیستند.

یکی از آنها بی‌درنگ متوجه شد.

فریاد زد محمّد است، به خدا قسم، و اینها لشکریان او هستند! این خبر به سرعت برق در تمام قلعه‌ها پیچید. یهودیان دانستند که دشمن بزرگی متوجه آنها است. این دسته هم از ترس، بیل و کلنگ خود را جا گذاشته، فرار کردند.

پیغمبر اسلام همینکه بیل و کلنگ و آلات و افزار خراب کردن را در دست آنها دید، برای اینکه روحیه سربازان خود را تقویت کند گفت: به خدا قسم خیر را خراب کردم! ما شب بر سر هر دشمنی برویم، بدا به روز آنها. (۱) مقاومت

یهودیان به فکر خطرهای احتمالی بودند و آذوقه چندین مدّت را در داخل قلعه نگاهداری می‌کردند. حال چگونه ممکن است لشکر اسلام بر آنها دست پیدا کند؟! کافی است یهودیان درون قلعه رفته، درها را محکم ببندند و در ضمن دیده‌بان‌هایی هم در بالای قلعه گذاشته‌اند تا از همانجا حمله دشمن را دفع نمایند و این در حالی است که قشون اسلام بایستی آذوقه و لوازم خود را از مدینه تهیه کند و اگر محاصره همچنان تا مدتی؛ مثلاً شش ماه ادامه می‌یافت، گذشته از اینکه تهیه نیازمندی‌های قشون به اشکال برمی‌خورد، خود این دور افتادگی از شهر (مدینه) ممکن بود به

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۱؛ سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۸؛ البدایه والنهایه، ج ۴، ص ۱۸۳؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۳۱

ص: ۱۴۶

تولید اغتشاشات داخلی منتهی گردد و دشمنانی که تازه سرکوب شده بودند، از موقعیت استفاده کرده دوباره سر بلند کنند. ولی خوشبختانه کارها از طریق عادی و معمولی صورت نگرفت ...

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اینکه از ترتیب و دستور چگونگی حمله فارغ شد و ارتش را آماده نبرد کرد، به خدا متوجه شده، سر به آسمان گرفت و گفت:

ای خدای آسمان ها و آنچه آسمان بر آن سایه انداخته.

ای خدای زمین ها و آنچه زمین ها از بلندی ها به خود گرفته‌اند.

ای خدای شیاطین و آنچه شیطان‌ها گمراه ساخته‌اند.

ای خدای باد و آنچه بادها پراکنده‌اند.

ما از توخیر و آنچه در آن است می‌خواهیم و از بدی این ده و آنچه در آن است به تو پناه می‌بریم.

پس از این دعا، بلافاصله با گفتن بسم‌الله ... فرمان حمله داده شد.

در اینجا گرچه کیفیت حمله و طرز قرار گرفتن قلعه‌ها روشن نیست ولی می‌توان فهمید که در گرفتن قلعه ناعم و ابی‌الحقیق و بلکه در تمام قلعه‌ها هیچیک از آلاتی که آن روز از قبیل منجیق و دبابه و غیره برای خرابی قلعه به کار می‌بردند، استعمال نشد و نیز، معلوم است که اولین قلعه مورد حمله، قلعه ناعم بود و یهودیان از بالای در همین قلعه، سنگ آسیای دستی را بر سر یکی از سرداران اسلام که محمد بن مسلمه نام داشت، انداختند و او را به شهادت رساندند. (۱) پس از فتح قلعه ناعم، قلعه قموص مورد حمله قرار گرفت ولی در گرفتن این قلعه مسلمان‌ها متحمل صدمه و تلفات چندانی نشدند و محاصره زیاد طول نکشید، در مقابل، مسلمانان اسیران بسیار و اموال زیادی به دست آوردند؛ از جمله اسیرانی که از این قلعه به چنگ مسلمان‌ها افتاد، صفیه دختر حُیّ بن اخطب بود.

عروسی در جبهه جنگ

در میان یهودیان بنی‌نضیر، که پیغمبر آن‌ها را از مدینه کوچ داده بود، حُیّ بن اخطب یکی از ثروتمندان و اشراف این قبیله بود. حُیّ بن اخطب دختری داشت صفیه نام که زیبایی صورت را با حسن اخلاق دارا بود و در میان همسالان خود قدر و منزلتی از همه

ص: ۱۴۷

بهتر داشت، پدرش هم از این جهت بسیار به او علاقمند بود. مادرش ضره دختر سمواست که ظاهراً اسلام نیاورد و به دین یهود مرد. صفیه وقتی به سن ازدواج رسید، پدرش از میان همه شیفتگان و دلدادگان وی، او را به پسر عمویش سلام بن مشکم داد. (۱) معلوم نیست صفیه از این زناشویی خوشحال بوده یا نه، گرچه برخی از مؤلفان نوشته‌اند که از شوهرش طلاق گرفت (۲) ولی گویا این سخن درست نیست و شوهر صفیه در جنگ خیبر و پدرش هم در جنگ بنی قریظه کشته شدند.

در یکی از شب‌ها که صفیه در خانه شوهرش زندگی می‌کرد، خواب دید ماه از آسمان یثرب فرود آمده و در دامن او افتاد. صفیه از این خواب بسیار خوشحال شد و فردا با شادی تمام خوابش را برای شوهرش نقل کرد و منتظر بود شوهرش هم از شنیدن این خواب مانند او خوشحال شود، لیکن برخلاف انتظار دید چهره شوهرش گرفته شد و با حالت غضب و عصبانیت گفت: گمان می‌کنم آرزوی همسری محمد را داری! این را گفت و سیلی محکمی به صورت صفیه زد که فوراً اثر سرخی در چشمش پیدا شد و این علامت تا روزی که به خانه شوهر جدیدش رفت باقی بود. (۳) این اندازه معلوم است که صفیه از این خواب زیاد خوشحال شد امّا نمی‌توان فهمید که خوشحالی‌اش فقط برای مژده‌ای بود که شنید زن رهبر حجاز می‌شود یا از آن جهت که از چنگال شوهر فعلی و همسری با وی آسوده خواهد شد. ولی پیداست که اثر خواب و تعبیری را که پسر عمویش از آن نمود، در نظرش خیلی اهمیت داشت. بعد از این واقعه صفیه دیگر با کسی از خواب خود و از تعبیر پسر عمو و سیلی خوردنش، سخنی نگفت و پیوسته آرزوی زن رهبر حجاز شدن را در سر داشت. روزی که سپاهیان اسلام قلعه قموص را فتح کردند و زنان را به اسارت گرفتند، صفیه هم در میان اسیران بود و پیغمبر او را آزاد کرد و به عقد دائمی خود درآورد. (۴) و در مراجعت از خیبر، همینکه به «صهبا»، یک منزلی مدینه رسیدند، با او عروسی کرد و فرماندهان و رؤسای ارتش را میهمانی داد. غذایی که در این مهمانی مصرف شد عبارت بود از ماست جوشیده، روغن و مقداری خرما. (۵) این میهمانی ثابت می‌کند که پیامبر

۱- زرقانی، شرح المواهب، ج ۳، ص ۲۵۶

۲- زرقانی، شرح المواهب، ج ۳، ص ۲۵۶

۳- البدایة والنهایه، ج ۴، ص ۱۹۶

۴- تاریخ شیعه در این موضوع با سنیان مخالف است. بنا به گفته مجلسی از امام باقر علیه السلام علی علیه السلام صفیه را در داخل قلعه اسیر کرده و او را به بلال سپرد که به دست پیغمبر بدهد تا او درباره‌اش حکم کند.

۵- البدایة والنهایه، ج ۴، ص ۱۶۶؛ زرقانی، شرح المواهب، ج ۳، ص ۲۵۵

ص: ۱۴۸

اسلام می‌خواست به پیروان خود، در عمل درس اقتصاد و میانه روی بیاموزد و آنان را از شرّ جنون و لخرجی نگاه بدارد. پیغمبر با اینکه از سهم خیر بهره کافی داشت و می‌توانست میهمانی مفصل‌تری که شایان مقام فرماندهی وی باشد راه بیندازد، با این وصف به همین مقدار اکتفا کرد.

معلوم است، اگر خود او در عمل میانه رو نبود، نمی‌توانست پیروانش را تربیت کند و نمی‌توانست ریشه و لخرجی را که زیان‌آورترین مفاسد اجتماعی است قطع کند.

سربازان، با شهامت تمام می‌جنگیدند؛ به طوری که در طی دو-سه حمله، دو قلعه نسبتاً محکم را از یهود گرفتند و هر چه در قلعه‌ها بود تصرف کردند؛ زن، بچه، ظرف، فرش، اسب، الاغ و ... ولی مشکل بزرگی برای ارتش پیش آمده بود. گرسنگی همه را تهدید می‌کرد.

سربازها کم‌کم سست می‌شدند. اگر خوراکی نمی‌یافتند متزلزل می‌شدند! مجبور شدند که برای رفع گرسنگی، مرکب‌های بارکش را کشته، از گوشت آنها گرسنگی را تا اندازه‌ای تخفیف دهند.

این اقدام گرچه از یک جهت فایده داشت لیکن مشکل دیگری را پیش می‌آورد که عبارت بود از کم شدن و یا از بین رفتن وسایط نقلیه. بالأخره خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و یاران خود را از خوردن گوشت الاغ بازداشت. باز هم خدا

در هیچ‌یک از سه قلعه اشغال شده خوردنی یافت نمی‌شد. اسباب، فرش، اسیر، ظرف به دست مسلمانان افتاده بود، ولی اینها را که نمی‌شود خورد! سرباز باید قدرت حمله یا دفاع داشته باشد.

تفتیش قلعه‌ها آغاز شد؛ یکبار، دو بار، سرانجام مطمئن شدند که خوردنی نیست. باید به فرمانده نیرو مراجعه کرد و دستور از او گرفت. گروهی از بنی سهم به عنوان نماینده انتخاب شده، حضور پیغمبر آمدند. گرسنگی و بی‌آذوقگی سپاهیان را گزارش دادند. مسلماً در آن ساعت به پیغمبر بسیار سخت گذشت؛ زیرا او هم چیزی نداشت. پیشرفت و پیروزی ارتش بسته به چند انبان جو یا خرما است.

قلعه‌ای که محلّ آذوقه یهودی‌ها است، هنوز گرفته نشده. پس چه باید کرد؟ باز هم باید به سوی خدا رفت.

پس از تقاضای نمایندگان سپاه و افسران ارتش، پیغمبر سر به آسمان

ص: ۱۴۹

بلند کرد:

خدایا! تو حال اینان را می‌دانی، اینها از فشار گرسنگی توان خود را از دست داده‌اند، من هم چیزی که به کارشان بخورد، در دست ندارم.

پروردگارا! بزرگ‌ترین قلعه را که خوراک و روغن و گوشت فراوان داشته باشد به تصرف آنها درآور!

پیغمبر این دعا را کرد و در بامداد دیگر قلعه صعب بن معاذ، محل ذخیره خوراک را که دو روز در محاصره مسلمانان بود فتح کردند، بدین طریق لشکر از گرسنگی نجات یافت. (۱) گرچه یهود با از دست دادن این قلعه شکست زیادی را متحمل شدند و در مقابل، مسلمانان به پیروزی‌های مهمی نائل گردیدند، ولی روحیه یهود به کلی متزلزل نشده بود و تصمیم گرفتند تا آخرین نفس بجنگند. هر قلعه‌ای که به دست مسلمانان می‌افتاد، فراری‌ها آنچه را که می‌توانستند با خود برداشته، به قلعه دیگر پناه می‌بردند. مسلمانان چهار قلعه را که عبارت بود از ناعم و شق و کتیبه و نطاء تصرف کرده بودند و سه قلعه وطیح، قموص و سلالم در محاصره باقی مانده بود. قلعه قموص به گفته صاحب سیره حلبیه (۲) بیست روز در محاصره ماند.

مرحب که شجاع‌ترین مردان یهود بود و در این قلعه می‌زیست، حکم خار بزرگی را داشت که در جلوی مسلمانان روئیده باشد. هر روز یک تن از افسران ارشد مأمور گرفتن قلعه می‌شد و شکست خورده برمی‌گشت. روزی عمر رفت و شکست خورده برگشت. او کوشش می‌کرد گناه را به گردن سپاهیان بیندازد و سپاهیان هم می‌گفتند: ترس عمر سبب شد که ما شکست خوردیم (۳) همچنین دیگران نیز رفتند و کاری از پیش نبردند.

شکست افسران و چیرگی دشمن ممکن بود روحیه سربازان را متزلزل سازد ولی پیغمبر تصمیم گرفت فردا کار را یکسره کند و قلعه قموص را بیش از این در محاصره نگاه ندارد. حتماً باید این قلعه گرفته شود ولی افسران ارشد که کاری از پیش نبردند و سربازان روحیه خود را باخته‌اند. همه اینها یک رشته احتمالات و خیالات بود که در فکر هر یک از لشکریان خطور می‌کرد.

علی کجاست؟

همینکه پیامبر از پیشرفت دو فرمانده نا امید شد، برای اینکه سربازان

۱- البدایه و النهایه ۷ ص ۱۹۴، ج ۴؛ طبری، ج ۳، ص ۹۲؛ سیره حلبیه ج ۳، ص ۴۵.

۲- ج ۳، ص ۴۷

۳- طبری، ج ۳، ص ۹۳

ص: ۱۵۰

دچار تزلزل روحی نشوند، فرمان زیر را صادر کرد:

«فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم، که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند. او حتماً پیروز شده و شکست نخواهد خورد.» (۱) تمام افسران و فرماندهان آرزو می‌کردند فردا صبح پرچم به دست آنها داده شود. (۲) می‌گویند عمر گفته است:

هیچ روزی فرماندهی را مانند آن روز دوست نداشتم.

فردا صبح، برخلاف انتظار دیدند پیغمبر پسر عموی خود علی را می‌خواهد.

به عرض رسید علی بیمار است.

- چه مرضی دارد؟

- درد چشم، خیلی هم سخت است.

به طوری که نمی‌تواند پیش پای خود را ببیند!

- فوراً حاضرش کنید!

به عجله یک دسته برای اجرای دستور و ابلاغ بشارت نزد علی علیه السلام رفتند و او را در حالی که چشمانش را با دستمال بسته بود و یکنفر دستش را گرفته و می‌کشید، حاضر کردند. عجب! علی چگونه می‌تواند بجنگد؟! درست است که او شجاع و دلیر است ولی شجاعت تنها به چه دردی می‌خورد؟ چشم لازم است. مگر چشم درد به این سختی را می‌توان فوری معالجه کرد؟ اینها افکاری است که شاید در مغز همه سربازان و افسران دور می‌زد، ولی مدتش زیاد طول نکشید؛ زیرا دیدند که پیغمبر علی را پیش خود خواند و آب دهنش را به چشمانش کشید و فوری بهبود یافت. (۳) پس دیگر شکست یهود حتمی است. پس علی خدا و رسول را دوست می‌دارد و آنها هم علی را دوست می‌دارند!

این داستان را به همین طریق که نوشتیم بزرگان حدیث و مورخان سنی و شیعی نوشته‌اند. حسان بن ثابت، شاعر انصار، داستان را همان روز به شعر در آورد که اول قصیده چنین است:

وَ كَانَ عَلِيٌّ أَرَمَدَ الْعَيْنِ يَبْتَغِي دَوَاءً فَلَمَّا لَمْ يَحْسَ مَدَاوِيًّا

شفاه رسول الله منه بتفلة (۴) پیغمبر: علی! پرچم را بگیر و به سوی قلعه برو تا خدا آن را به دست تو بگشاید.

- با آنها بجنگم تا مسلمان شوند؟

۱- فتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۵۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۲؛ البدایة والنهایه، ج ۴، ص ۱۸۴؛ سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۵؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۱۳۳؛ بخاری، ج ۵، ص ۱۳۴؛ عقد الفرید، ج ۵، ص ۶۹؛ صحیح مسلم و طبرانی و ابن حجر الصواعق المحرقة ص ۴۷؛ ینابیع المودّه، ص ۴۸؛ مطالب السؤل، ص ۱۵

۲- سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۵

۳- البدایة والنهایه، ج ۴، ص ۱۸۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۲؛ طبری، ج ۳، ص ۹۱؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۴، ص ۱۴۷؛ شرح المواهب زرقانی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ مسلم و بخاری در صحیحین طبرانی در معجم نقل از ص ۷۴ کتاب الصواعق المحرقة.

۴- چشم علی درد می‌کرد و دوایی می‌خواست؛ چون کسی که معالجه او را بکنند پیدا نکرد، پیغمبر درد او را با آب دهان درمان کرد.

ص: ۱۵۱

- آرام آرام برو، همینکه نزدیکشان رسیدی به اسلام دعوتشان کن و بگو خدا چه چیزها بر آن‌ها واجب کرده است. به خدا قسم اگر مردی به دست تو راهنمایی شود، بهتر است از اینکه شتران سرخ موی قیمتی داشته باشی.

علی پرچم را می‌گیرد و با سربازان تحت فرمان خود به سوی قلعه می‌رود.

آنجا در بالای قلعه یک نفر یهودی دیده‌بانی می‌کرد، پرسید کیستی؟

- علی فرزند ابوطالبم.

- قسم به چیزی که به موسی نازل شده، شما پیروز شدید.

علی علیه السلام حمله کرد و مرحب را کشت و قلعه قموص پس از بیست روز محاصره به دست مسلمانان افتاد. (۱) از آنجا که چراغ عمر یهودیان رو به خاموشی می‌رفت و خدا می‌خواست اسلام پیشرفت کند و پیغمبر فاتح شود.

در همان موقعی که قلعه شق و نطاه در محاصره سپاهیان اسلام به سر می‌برد، یک تن از یهودیان نزد پیغمبر آمد و خبر داد که: یهود از ترس، روحیه خود را به کلی باخته‌اند. ولی باید فکر اساسی کرد که زود تسلیم شوند؛ زیرا به فرض که محاصره دو ماه دیگر هم طول بکشد نتیجه ندارد، چون یهودیان آذوقه کافی در داخل قلعه دارند ولی احتیاجشان به آب است که شبها از راه نقب بیرون می‌آیند و آب می‌خورند. پیامبر دستور داد نقب‌ها را بستند. یهود که از این واقعه مرگ حتمی را احساس کردند؛ قلعه را باز کردند و برای مبارزه نهایی آماده شدند، ولی پس از زد و خورد مختصری شکست خوردند و این قلعه هم تسلیم شد. (۲) باز هم مقاومت نصب منجیق و ختم جنگ

اگر از واقعه خیر هزار و سیصد و شصت سال می‌گذرد و شما نمی‌توانید صحنه جنگ را از نزدیک تماشا کنید؛ تاریخ همه چیز را برای شما ضبط کرده است. وقتی می‌بینید مورخان می‌نویسند:

از فلان قلعه اینقدر زن اسیر شد یا این مقدار بچه و مرد گرفتار گردید و صحبتی از مال نیست، باید فهمید که یهودی‌ها برای حفظ مال بیشتر از حفظ زن و بچه کوشش می‌کردند و روی همین اصل بود که یهود در نگاهداری قلعه وطیح و سلالم (آخرین قلعه‌ها) پافشاری زیادی کردند؛ زیرا اموال باقی مانده، در این دو

۱- البدایة والنهایه، ص ۱۸۵ و ۱۸۶

۲- البدایة والنهایه، ص ۴، ص ۱۹۸

ص: ۱۵۲

قلعه جمع شده بود. وطیح و سلالم در محاصره ماند، یک روز- دو روز و یک هفته. خیر، از تسلیم خبری نیست. چهارده روز گذشت و این دو قلعه در محاصره ماندند. (۱) پیغمبر اسلام برای اینکه کار محاصره را پایان دهد و دشمن را مجبور به تسلیم بنماید؛ دستور داد منجنیق‌ها را به طرف قلعه نصب کنند. منجنیق آلتی بود که در جنگ‌های آن عصر برای گرفتن قلعه به کار می‌بردند. از بالای منجنیق سنگ و نی آتش زده و شیشه‌های پر از نفت به داخل قلعه می‌انداختند و قلعه آتش می‌گرفت. پس از نصب منجنیق‌ها، یهودیان فهمیدند که مقاومت بی‌فایده است و اگر تسلیم نشوند مسلمان‌ها قلعه را با هر چه در آن است آتش خواهند زد و سرانجام آنها را خواهند کشت. لذا بهتر دیدند که راه مسالمت آمیزی را برای فرار از خطر پیش بگیرند که هم از مرگ نجات یابند و هم تا آنجا که ممکن است بهره‌ای از مال‌ها ببرند. این بود که پیشنهاد متارکه جنگ به وسیله امیه بن ابی‌الحقیق به اردوی پیغمبر فرستاده شد و ضمناً شرایط متارکه را خواستند و بالأخره عهدنامه متارکه جنگ روی ۶ ماده که تماماً به نفع مسلمانان بود، امضا گردید ولی در حقیقت می‌توان این مصالحه را «تسلیم بدون شرط» تعبیر کرد.

متن پیمان:

- ۱- آنچه از وسایل نقلیه، امتعه، وجوه نقدی و جواهرات در داخل قلعه‌ها موجود است به پیغمبر اسلام واگذار می‌شود.
 - ۲- یهودیان با یک پیراهن که به تن پوشیده‌اند، از قلعه خارج شوند و جای آنها را سپاهیان اسلام بگیرند.
 - ۳- یهودیان موظفند، محلّ دینه و ذخایر و اماکن و اموال و اسلحه را به مسلمانان نشان دهند.
 - ۴- هر گاه پس از رسیدگی معلوم شد یهودیان در اجرای مقررات ماده ۳ تخلف ورزیده‌اند یا تقلبی کرده‌اند محکوم به اعدام خواهند شد.
 - ۵- هر زمان پیغمبر اسلام بخواهد می‌تواند یهود را از خیبر خارج سازد.
 - ۶- در مقابل این تعهدات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حقوق زیر را برای یهود امضا می‌کند:
- الف: پس از امضای پیمان، بلافاصله به ارتش فرمان عدم تعرض داده می‌شود.
- ب: ظرف اجرای مقررات ماده ۳، تا

۱- البدایة والنهایه، ج ۴، ص ۱۹۴؛ سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۷

ص: ۱۵۳

موقعی است که ارتش اسلام در قلعه‌ها مشغول تفتیش است و پس از انجام کار یهود حق دارند به داخل قلعه بروند. ج: یهود حق دارند اطفال خود را همراه خود ببرند و کسی از سپاهیان متعرض آنها نخواهد شد. (۱) پس از امضای پیمان، بلافاصله نبرد پایان یافت و زمین‌های وطیح و سالام چون به دست سپاهیان فتح نشده بود، مخصوص پیامبر اسلام گردید ولی باقی زمینها به نسبت، بین مسلمانان تقسیم گشت. (۲) اهالی فدک که از آغاز جنگ خیبر منتظر پایان کار بودند، پس از شکست خیبریان برای خود چنین روزی را پیش‌بینی می‌کردند. از این رو صلاح دیدند قبل از آنکه مسلمانان متوجه آنها شوند، از راه مسالمت با پیغمبر کنار بیایند و آنها هم مانند خیبری‌ها چنین معاهده‌ای، یا اگر بشود با شرایط آسان‌تری، با پیغمبر ببندند. لذا پس از مشاوره، محیصه بن مسعود نامزد شد که برای عقد قرار داد به طرف مدینه رود. بنا به گفته ابی‌اثیر در کامل (۳) پیغمبر محیصه را فرستاد تا با یهودیان فدک مذاکره کند، ولی شکی نیست که پیشنهاد صلح قبلاً از طرف اهالی فدک تقدیم پیغمبر صلی الله علیه و آله شده بود. در هر صورت قراردادی نیز بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهالی فدک امضا شد، که به موجب آن، نصف زمین‌های فدک خالصه پیغمبر و نصف دیگر مال یهودی‌ها باشد. (۴) در اینجا باز کلام فقهای سنی بسیار متفاوت است؛ چنانکه عده‌ای می‌گویند: آنچه بهره پیغمبر بود فقط نیمی از زمین‌های فدک است. اما زمین‌های خیبر بین همه مسلمانان تقسیم گردید. ابن عباس می‌گوید: آنچه خدا در آیه شریفه وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ... به پیغمبر داد، نیمی از خیبر بود و نیم دیگر بهره مسلمانان است (۵) ولی در اینکه فدک خالصه پیغمبر اسلام بود، ظاهراً همه موافق هستند.

واگذاری

اگر چه نمی‌شود درآمد سالیانه آن روز فدک را حدس زد، و بیشتر آورديم که مورخان به این گونه مطالب توجهی نداشته‌اند، ولی از قرائن می‌توان فهمید که درآمد زیادی داشته است. چون هر کجا نویسنده‌ها نام فدک را برده‌اند، می‌نویسند: دارای چشمه‌های آب و

۱- البدایه والنهایه، ج ۴، ص ۱۹۹؛ سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۷

۲- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۴؛ ابوالفدا، ج ۳، ص ۱۴۸؛ طبری، ج ۳، ص ۹۱؛ سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۵۷

۳- ج ۲، ص ۸۵

۴- معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۴۳، از کتاب فتوح البلدان احمد بن جابر البلاذری؛ نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۸؛ اموال، ص ۹

۵- درّ المنثور، ج ۶، ص ۱۹۲

ص: ۱۵۴

نخلستان های زیادی است و غیر از محصول خرما مسلماً محصولات دیگر هم داشته است. روی هم رفته شاید مبلغی را که اقلأ در سال کمتر از دویست هزار ریال نبوده عایدی می‌داده. این درآمد پس از عقد قرارداد، مستقیماً به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رسید که میان بنی‌هاشم و فقرا و بی‌چاره‌های مدینه تقسیم می‌شد و یا در عروسی جوانان و شوهر دادن دختران بنی‌هاشم هزینه می‌شد (۱) ولی چون آیه و آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد، پیغمبر فاطمه علیها السلام را طلبید و فدک را به وی بخشید.

سیوطی در تفسیر خود، ذیل همین آیه از قول ابن مردویه که از حافظان قرن چهارم است و از گفته بزاز و ابو یعلی و ابن ابی حاتم از ابی سعید خدری این مطلب را نقل می‌کند و ابن عباس هم گفته است که: وقتی این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد فدک را به فاطمه علیها السلام داد. (۲) ابن کثیر شامی که یکی از مورخان قرن هشتم هجری است، این حدیث را ذیل همین آیه، در تفسیر خود (۳) از حافظ ابو بکر بزاز از ابوسعید خدری نقل کرده، می‌گوید: پیغمبر فدک را در زمان حیات خود به فاطمه علیها السلام بخشید ولی چون از یک سو با گفته ابوبکر (که می‌گوید: فدک جزو بیت المال مسلمین است و از این جهت آن را تصرف نمود) مواجه شده، نخواست یا نتوانسته است حقیقت را اعتراف کند. از این رو شروع به ایراد تراشی نموده، می‌گوید: این حدیث بر فرض که سندش درست باشد بی‌اشکال نیست؛ زیرا سوره مکی است در صورتی که مصالحه فدک در سال هفتم هجری و در مدینه واقع شده، پس بهتر است بگوئیم حدیث را شیعه‌ها از خود در آورده‌اند! حقیقت این است که: نه روایت را شیعه‌ها جعل کرده‌اند و نه آیه مکی است.

این دو روایت را حافظ در کتب خود از راویان معتبر که از یاران پیغمبر بوده‌اند، نقل کرده‌اند. چگونه است که ابی سعید خدری و ابن عباس روایتشان در همه جا صحیح است غیر از این یک جا که به ضرر ابن کثیر تمام می‌شود؟! محمد عبدالباقی در معجم المفهرس (۴) به طور صریح می‌نویسد: آیه مدنی است و دیگر اینکه بر فرض هم سوره مکی باشد چنین نیست که همه آیات آن هم باید مکی باشد؛ همچنانکه بسیاری از سوره‌ها مدنی است ولی بعضی از آیات آنها در مکه نازل شده است.

۱- سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۵۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۲۷ ص ۸۵

۲- در المثنور، ج ۴، ص ۱۷۷

۳- ج ۳، ص ۳۶

۴- ص ۲۱۲

ص: ۱۵۵

و همچنین زمخشری در کشاف (۱) می‌گوید: برخی گفته‌اند: مقصود از ذوی‌القربی در آیه، خویشان پیغمبر می‌باشد و رازی در تفسیر آیه می‌گوید:

مقصود از ذوی‌القربی خویشان پیغمبر است، که خدا امر کرده حقوق آنها را از خالصه و غنیمت پرداخت نمایند و این معنی را احتمالاً اول آیه قرار داده. روی هم رفته از گفتار این مفسران می‌توان فهمید که روایت ابی سعید و ابن عباس درست است. پس از واگذاری فدک به فاطمه، دیگر حوادث مهمی که قابل ذکر باشد رخ نداده است.

پی‌نوشتها:

۱- ج ۲، ص ۱۸۶

فدک، نماد مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

محمدتقی رهبر

«... وَالْأَمْرُ الْأَعْجَبُ وَالْخَطْبُ الْأَفْظَعُ بَعِيدَ جَدِيدِكَ حَقَّكَ غَضَبُ الصِّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَدَكًا، وَرَدَّ شَهَادَتِكَ وَشَهَادَةَ السَّيِّدِينَ سَيِّدَاتِكَ، وَعِزَّتَهُ الْمُضِيظِي صَيَّمَى اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَقَدْ أَعْلَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْأُمَّةِ دَرَجَتَكُمْ، وَرَفَعَ مَنْزِلَتَكُمْ وَأَبَانَ فَضْلَكُمْ، وَشَرَّفَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، فَادْهَبْ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْكُمْ تَطْهِيراً...» (بخشی از زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر)

«... موضوع شگفت‌انگیزتر و مصیبت هولناک‌تر، پس از انکار حق تو، غضب فدک بود از صدیقه طاهره، حضرت زهرا سرور زنان علیها السلام. پس از آنکه گواهی تو و دو بزرگوار از نسل تو و عترت مصطفی صلی الله علیه و آله را رد کردند. در حالی که خدای متعال درجه شما را بالا برد و منزلت شما را بر امت برتری داد، و فضیلت شما را آشکار کرد و از آلودگی زدود و پاک و پاکیزه نمود...»

ماجرای تاریخی فدک از جمله مسائلی است که همزمان با رحلت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و از روزهای نخستین تاریخ اسلام تا کنون مطرح بوده است؛ مسأله‌ای که فراموش ناشدنی است و باید آن را یکی از دردناک‌ترین فرازهای تاریخ اسلام برشمرد. هر چند طرح این مسأله مانند بسیاری از مسائل تاریخی دیگر، با آثار عملی همراه نیست و در حال حاضر

ص: ۱۵۹

سرزمین تاریخی فدک در صحرای حجاز و در دل بیابان‌ها و حرّه‌ها و سنگ‌های سوخته و پاره‌ای نخلستان‌های اطراف مدینه طیبه، گمنام افتاده و کسی را در مالکیت آن دعوا و مرافعه‌ای نیست. اما از آنجا که طیّ قرن‌ها بحث‌های فراوانی درباره آن بوده و مورّخان و محدّثان و محقّقان سخن‌ها در این باب گفته‌اند و یافتن نظر صائب می‌تواند نکته اتکایی برای مسائل اعتقادی مخصوصاً در مسأله خلافت و امامت و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در آن مقطع تاریخ اسلام باشد، لذا طرح آن مانند سایر مسائل تاریخی از بار ارزشی و معنوی و اعتقادی برخوردار است که می‌تواند پرده از روی حوادث برفکند و برای آیندگان عبرت آموز باشد. بدینسان نمی‌توان ماجرای فدک را از حوادث فراموش شده تاریخ اسلام تلقّی کرد. با توجّه به این نکته مهمّ، گذر بر تاریخ پرماجرایی فدک و مناقشات آن همواره مورد توجّه عالمان، محدّثان، مورّخان و پژوهشگران شیعه و سنی بوده است.

در حالی که پیروان اهل بیت مصادره فدک به وسیله نظام حاکم، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ظلم مضاعفی در حقّ خاندان پیغمبر پس از غصب خلافت امیر مؤمنان علیه السلام می‌دانند و حتّی اسفبارتر از آن می‌شمارند. نظریه پردازان عامّه در مقام توجیه این اقدام برآمده‌اند و بر مستندات غاصبان صحّه گذاشته و آن را اقدامی مشروع جلوه داده‌اند!

نکته‌ای که تأکید بر آن لازم است این است که: مسأله فدک پیش از آنکه بار اقتصادی داشته باشد، بار معنوی و سیاسی داشته که با گذشت زمان به مسائل اعتقادی پیوند خورده است؛ چنانکه امر از آغاز نیز چنین بوده و دفاعیات حضرت زهرا علیها السلام و حمایت امیر مؤمنان از دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در این کشاکش، به روشنی مبین این است که اساساً سخن از منافع اقتصادی نبوده، بلکه بعد معنوی و دینی آن، نقطه محوری را تشکیل می‌داده است.

این دفاعیات و خشم و خروش‌ها در راستای دفاع مستمر از اصول و مبانی اسلامی است که از سوی پروردگار و با رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله پی‌افکنده شد و خطر ارتجاع زودرس به طور جدّی آن را تهدید می‌کرد. و این وظیفه سنگرداران ولایت بود که از حریم شرایع دین دفاع کنند و از گسترش خطر ارتجاع و بدعت مانع شوند و از هرگونه امکانات تبلیغی بهره گیرند. در اعصار بعدی نیز وارثان ولایت در برابر رژیم‌های حاکم، همان مواضع را دنبال کردند. و حتّی مسأله فدک را به عنوان نمادی از کشور اسلامی

ص: ۱۶۰

مطرح نموده و آن را به گستره حاکمیت دین و ولایت تعمیم داده‌اند؛ چنانکه در سخن امام موسی بن جعفر علیه السلام با مهدی عباسی در تحدید حدود فدک روایت آمده که آن حضرت حدود فدک را با مفهوم رمزی‌اش به قلمرو حکومت اسلامی و جغرافیای آن روز جهان اسلام پیوند دادند و خواستار شدند که هرگاه خلیفه عباسی بخواهد آن را به آل رسول بازگرداند باید چنین اقدامی کند؛ یعنی تمام مملکات دولت اسلامی را واگذارد و این حاکمان نه تنها غاصب فدک‌اند که غاصب خلافت نیز هستند. در هر حال با توجه به اهمیت موضوع و ارتباطی که با مسأله ولایت پیدا می‌کند در این مقال برآنیم تا مروری گذرا بر سرگذشت فدک کنیم و مظلومیت اهل بیت و علی و زهرا علیهم السلام را در لحظات واپسین رحلت پیامبر به اجمال بنگریم.

موقعیت جغرافیایی و سابقه تاریخی فدک

فدک از جمله قرا و قصبات حجاز و حوالی خیبر است که با مدینه طیبه دو یا سه روز طی مسافت فاصله دارد که به مقیاس زمان ما به ۱۳۰ کیلومتر می‌رسد. سرزمینی بوده آباد و به لحاظ داشتن آب کافی، از نخلستان‌های فراوان و محصول برخوردار بوده است. اشتغال مردم این سرزمین را امر کشاورزی و کارهای دستی تشکیل می‌داده و خرماي آن مشهور بوده و از بافته‌های فدک در کتب تاریخی سخن به میان آمده است.

فدک با پیشینه تاریخی منزلگاه طایفه «بنو مژه» از قبیله بزرگ و مشهور عرب «غطفان» است. به گفته طبری مادر نعمان بن منذر پادشاه حیره از اهالی فدک بوده که سند معتبری در قدمت تاریخی سرزمین فدک به شمار می‌رود. (۱) و به گفته برخی دیگر: فدک نام پسر حام بن نوح بوده و این قریه به نام وی موسوم گشته است. فدک با خیبر ده کیلومتر فاصله دارد و به لحاظ اینکه خیبر مرکز عمده یهودیان بوده، مردم آن از نظر اجتماعی و مذهبی تابع یهودیان خیبر بوده‌اند. قلعه مشهور قدیمی فدک به «الشمروخ» شهرت داشته که در حقیقت حصن و قلعه فدک بوده است. (۲) فدک، با دیرینه ممتد تاریخی و موقعیت ویژه‌اش به عنوان یک سرزمین پر آب و در نتیجه دارای نخلستان‌ها، نامی مشهور بوده که علی‌رغم کوچکی‌اش از اهمیت تاریخی و جغرافیایی برخوردار است.

۱- نک: سید محمد باقر نجفی، مدینه‌شناسی، ج ۲، ص ۴۸۹

۲- همان، ص ۴۹۰

ص: ۱۶۱

در قرن سوم هجری، این قریه مسیر و منزل گاه مسافران مدینه بوده که در حال حاضر این موقعیت را از دست داده است.
موقعیت کنونی فدک

بنا به نوشته مؤلف کتاب مدینه شناسی که خود از محلّ فدک دیدن کرده است، این منطقه امروزه به «الحائط» موسوم است که تابع امارت «حائل» است و در مغرب «الحلیفه» و جنوب «ضرغد» قرار دارد. دقیقاً در مرز شرقی خیبر دارای موقعیت مشخصی است. به گفته مؤلف فوق الذکر، تا پایان سال ۱۹۷۵ میلادی، این منطقه شامل ۲۱ روستا و دارای ۱۱۰۰۰ نفر جمعیت بوده و سکنه «الحائط» بیش از ۱۴۰۰ نفر نبوده است.

تصویر

ص: ۱۶۲

فدک سرزمینی است پوشیده از نخلستان‌ها و برخوردار از امکانات کشاورزی و در عین حال مجاور سرزمین‌های خشک حرّه و تابش آفتاب گرم.

حائط، بی‌هیچ نشانی از تاریخ، در لابلای نخلستان‌ها و صحرای خشک متروک، امروزه اهمیت خود را به عنوان منزلگاه مسافران از دست داده است. (۱) مشخصات فدک و نخل‌های آن

چنانکه پیشتر اشاره شد، فدک به لحاظ امکانات کشاورزی، سرزمینی بود پر محصول و رطب آن شهرت بسیار داشت. در خصوص حجم درآمد کشاورزی و نخلستان‌های فدک، پس از آنکه در تصرف پیامبر قرار گرفت، گزارشهایی به ثبت رسیده است. برخی گویند: نخلستان‌هایش در قرن ششم هجری معادل نخلستان‌های کوفه بوده است. (۲) ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: وقتی عمر بر نیمی از فدک با یهودیان مصالحه کرد از مال عراق پنجاه هزار درهم به آنان داد. (۳) سید بن طاووس در کشف‌المحجّه گفتاری دارد که درآمد فدک را بیش از این تخمین زده است. وی می‌گوید: در آمد فدک به روایت شیخ عبدالله بن حماد انصاری سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده است. (۴) از اینجا می‌توان علت و اگذاری این سرزمین پرحاصل به فاطمه زهرا علیها السلام از طرف پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و به امر پروردگار متعال در آیه و آت ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ را استنباط کرد.

بدیهی است با زندگی زاهدانه‌ای که اهل بیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله داشتند آنان را برای اداره معیشت شخصی به این مبلغ نیازی نبوده و حکمت دیگری در این امر مهمّ باید باشد که شاید بتوان گفت: هدف از این واگذاری داشتن بنیه مالی و توان اقتصادی جهت اداره حکومت اسلامی بوده که می‌بایست در خاندان پیامبر مستقر می‌شد. همانگونه که تصرف فدک و خارج ساختن آن از دست اهل بیت به وسیله دستگاه خلافت را در همین نکته باید جستجو کرد که به شرح آن خواهیم رسید.

فتح خیبر و فدک

در سال هفتم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله، سپاه اسلام موفق شدند طی فتوحات خود قلعه‌های خیبر را که دژهای استوار یهودیان بود فتح کنند، دلاوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در این

۱- مدینه‌شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲

۲- آیه‌الله شهید سیدمحمد باقر صدر، فدک در تاریخ، ص ۲۷

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸، چاپ بیروت.

۴- به روایت محدث قمی در بیت الاحزان، ص ۸۲

ص: ۱۶۳

فتوحات مشهور است. اسطوره شجاعت آن حضرت و به خاک افکندن مرحب، قهرمان غول پیکر یهود و کندن در خیبر با آن حجم افسانه‌ای اش برگ دیگری است از افتخارات آن فاتح بزرگ در تاریخ اسلام. همینکه خیبر فتح شد و یهودیان سرتسلیم در برابر مسلمانان فرود آوردند، خبر سقوط خیبر با آن عظمت به یهودیان فدک که از ساکنان قلعه‌ها و مزارع آن خطه بودند رسید و از این رهگذر رعب و وحشتی در دل آنان افتاد و پیش از آنکه سپاه اسلام راهی فدک شوند، نمایندگان نزد پیامبر فرستادند و از تسلیم و مصالحه خود بر نیمی از حاصل باغات و اراضی فدک سخن گفتند. (۱) ابن ابی‌الحدید از سیره ابن اسحاق چنین نقل می‌کند: همین که خیبر فتح شد، رعب و وحشت یهودیان فدک را گرفت، لذا نمایندگان خود را نزد پیامبر فرستادند و درخواست کردند بر نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. نمایندگان یهود در خیبر یا در مسیر راه و یا در مدینه خدمت پیامبر رسیدند و موضوع را عنوان کردند و آن حضرت پیشنهاد آنان را پذیرفت. از این رو فدک ملک ویژه رسول‌الله شد؛ زیرا بدون جنگ به تصرف در آمد. همچنین نامبرده از کتاب ابوبکر جوهری با اسناد خود از زهری چنین آورده است:

گروهی از اهالی خیبر که در محاصره قرار گرفتند، تحصن کرده و از پیامبر خواستند به آنان امان دهد تا جلای وطن کنند. پیامبر پذیرفت. اهالی فدک این را شنیدند و همین پیشنهاد را دادند و پیامبر قبول کرد. و بدینگونه فدک بدون هیچ جنگ و جهاد به تصرف در آمد و بدین ترتیب ملک خاص پیامبر شد. (۲) مفسران سنی و شیعی نیز به چگونگی تصرف فدک اشاره کرده و آن را خالصه و فی رسول خدا و از زمین‌هایی بر شمرده‌اند که بدون سلاح و سپاه فتح شده و آحاد مسلمین در آن نقشی نداشته‌اند و بنا به نص قرآنی، متعلق به پیامبر خواهد بود:

وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ كُنِيَ لَا يَكُونُ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ... (۳)

«آنچه را خدا از آنها (یهود) به رسول خود باز گرداند، چیزی است که شما برای

۱- معجم البلدان، ماده فدک.

۲- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۸

۳- حشر: آیات ۶ و ۷

ص: ۱۶۴

به دست آوردن آن نه اسبی تاخید نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد و خدا بر همه چیز توانا است. آنچه را خدا از اهل این آبادی بازگرداند «فی» از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا این اموال میان ثروتمندان شما دست به دست نشود...»

دو آیه فوق الذکر خاطر نشان می‌سازد که آنچه بدون جنگ و جهاد به دست آید به خدا و رسول تعلق دارد و سایر مسلمانان در آن حقی ندارند. و آنگاه که در دست پیامبر قرار گرفت، آن حضرت به عنوان ولی امر مسلمین در مصارفی که صلاح دین و مسلمین است خرج می‌کند و آن را ذخیره ثروتمندان نمی‌سازد. این مصارف به بیان آیه، عبارتند از: راه خدا و ترویج و تقویت دین و اهداف مقدس رسالت نبوی، خویشاوندان پیامبر و ایتام و مستمندان و در راه ماندگان و به طور کلی در جهت مصلحت دین و مسلمین.

و هر گاه پیامبر از میان مردم رخت بر بندد، زمام چنین اموالی در دست جانشین به حق او، امام عادل خواهد بود که از قبل تعیین شده است که او نیز در همان مصارف مذکور خرج و صرف خواهد کرد.

واگذاری فدک به فاطمه علیها السلام

چنانکه در روایات بی‌شماری از طریق خاصه و عامه آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فدک را به فاطمه زهرا علیها السلام واگذار کردند و این سه سال قبل از رحلت پیامبر بود؛ یعنی همان ایامی که فدک به تصرف آن حضرت درآمد.

طبرسی در مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه: **وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ** از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و نیز ابوسعید خدری چنین روایت می‌کند:

«إِنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُعْطَاهَا وَسَلَّمَهَا فَدَكَ وَبَقِيَتْ فِي يَدِهَا ثَلَاثَ سَنَوَاتٍ قَبْلَ وَفَاتِ النَّبِيِّ» (۱)

همینکه آیه کریمه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد حق ذوی القربی؛ یعنی خویشاوندان پیامبر و مسکین و ابن سبیل را بدهد، آن حضرت فدک را به فاطمه علیها السلام داد و سه سال قبل از وفات حضرتش در دست فاطمه بود.

ص: ۱۶۵

همین مطلب را سیوطی در درالمنثور از ابی سعید خدری نقل کرده است:

«أخرج البزاز وابویعلی وابن حاتم و ابن مردویه عن أبی سعید الخدری، قال:

لَمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ... دَعَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ.

چون آیه شریفه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فراخواند و فدک را به او داد.

و نیز از قول ابن عباس آورده: «لما نزلت و آت ذالْقُرْبَى حَقَّهُ أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ فَدَكًا» چون آیه شریفه نازل شد، رسول خدا صلی

الله علیه و آله فدک را ملک فاطمه علیها السلام قرار داد.

هیثمی در مجمع الزوائد و ذهبی در میزان الاعتدال، متقی در کنز العمال و برخی دیگر از محدثان عامه نیز عین این مطلب را نقل

کرده‌اند. (۱) کوتاه سخن اینکه: فدک خالصه پیامبر گرامی بوده و در زمان حیات خود به امر خداوند آن را به فاطمه زهرا علیها

السلام داده است. این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس مصلحت دین و مسلمین و آینده خلافت اسلام بوده؛ زیرا اولاً: هرگاه

فدک در دست زهرا و علی علیهما السلام بود، آن را جز برای دین و مسلمین و مصالح جامعه اسلامی نمی‌خواستند و همان راه و

روش پیامبر را می‌پیمودند. ثانیاً: خلافت آینده اسلام که می‌بایست در دودمان اهل بیت استمرار می‌یافت، به بنیه مالی و پشتوانه

اقتصادی نیاز داشت و فدک به عنوان یک منبع درآمد، بخشی از این بودجه را تأمین می‌کرد و رمز اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله

آن را به فاطمه علیها السلام دادند و مستقیماً به علی علیه السلام نسپردند، شاید این باشد که فاطمه دختر پیامبر بود و مردم نسبت به

او احترامی ویژه داشتند و ذی‌القربای مستقیم رسول الله بود و دادن فدک به حضرتش دستور خداوند در آیه کریمه بود و بدیهی

است که فاطمه زهرا علیها السلام نیز با فدک همانگونه عمل می‌کرد که پیامبر می‌خواست و آن را در جهت خلافت امیرمؤمنان و

مصلحت مسلمانان قرار می‌داد. این در حالی است که گروهی از اهل نفاق و دنیاطلبان؛ از قبل با خلافت امیرمؤمنان سرستیز داشتند و

اگر فدک به طور مستقیم در اختیار آن حضرت قرار می‌گرفت، عکس‌العمل‌هایی نشان می‌دادند.

در هر حال، وجود فدک در میان اهل بیت، خواه در دست علی علیه السلام یا زهرا علیها السلام در حاق واقع فرقی نداشت. اقدام

دستگاه حاکمه نیز در غضب فدک همان هدف را تعقیب

ص: ۱۶۶

می‌کرد که اشاره شد و آن تهی نمودن خاندان پیامبر از بنیه مالی بود و در این جهت فرقی نداشت که متصرف زهرا باشد یا علی علیهما السلام.

نکته دیگری نیز در اینجا وجود داشت و آن اینکه اگر زهرا علیها السلام تسلیم می‌شد، می‌بایست در اصل خلافت نیز تسلیم شود و حقی را که خدا و پیامبر در ولایت امت برای اهل بیت قرار داده، به آنان تسلیم نماید و این به معنای بر باد رفتن کرسی خلافت بود. بنابراین جنبه سیاسی فدک مهمتر از جنبه اقتصادی آن بوده است.

ابوبکر و مصادره فدک

پس از ماجرای سقیفه و تصاحب خلافت، نخستین اقدام خلیفه این بود که فدک را از تصرف زهرا علیها السلام خارج کند. از این رو دستور داد و کیل آن حضرت را از فدک اخراج کردند و آن را به بیت المال ملحق نمودند. هر چند این اقدام عجولانه و تصرف غاصبانه هیچگونه مستند شرعی و قانونی نداشت بلکه یک اقدام صرفاً سیاسی و در راستای تثبیت حکومت بود اما وی برای توجیه کار خود به روایتی دست یازید که جز او هیچیک از صحابه و روات آن را نقل نکرده‌اند.

در صحیح بخاری آمده است که ابوبکر در پاسخ حضرت زهرا، که به اقدام وی اعتراض نمود، چنین گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا نُورُثُ مَا تَرَكَاهُ صَدَقَةٌ»؛ (۱)

«ما ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است.»

و در برخی منابع دیگر آمده است: «نحن معاشر الانبياء لا نورث»؛ (۲)

در تحلیل این ماجرا نکاتی را باید خاطر نشان ساخت:

۱- چنانکه از پیش ملاحظه کردیم، فدک را پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله سه سال قبل از رحلت خود به فرمان خداوند در آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ... به فاطمه واگذار نمودند و بدین ترتیب فدک نحله فاطمه علیها السلام است و تا روی کار آمدن ابوبکر در اختیار حضرت بوده و وکیل و نماینده ایشان بر فدک نظارت می‌کرده و تصدّی آن را در دست داشته است.

و بدینگونه حضرت فاطمه «ذوالید»؛ یعنی متصرف بوده و اصولاً خلیفه حق نداشت ملکی را که در تصرف زهرا علیها السلام بوده از وی بگیرد. و یا برای مالکیت آن، از حضرتش شاهد بخواهد و این چیزی است که احکام فقه اسلامی به صراحت بیان

۱- صحیح بخاری، ج ۸، صص ۳ و ۴ و ج ۵ ص ۸۲

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۷، چاپ بیروت.

ص: ۱۶۷

می‌کند و آنها نخواستند به حکم خدا عمل کنند.

۲- با این وجود هنگامی که ابوبکر شاهد خواست، حضرت زهرا علیها السلام علی علیه السلام و حسنین علیهما السلام و امّ ایمن را به گواهی فراخواند. امّیا خلیفه شهادت این بزرگواران را رد کرد که این بزرگترین اهانت به ساحت قدس آل الله بود که قرآن به طهارت و صدق و عصمتشان گواهی داده و آیه «تطهیر» در شأن ایشان فرود آمده است و همه راویان؛ اعم از شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که آیه تطهیر جز برای این خاندان نازل نشده و به همین خاطر است که در زیارتِ غدیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این اقدام مصیبتی بزرگ‌تر از غضب خلافت خوانده شده است؛ زیرا اگر غضب خلافت یک ظلم آشکار بود اما ردّ شهادت صدیقه امت، حضرت فاطمه علیها السلام و صدیق اکبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دو سبط پیامبر علیهما السلام از بُعد معنوی خسارتی بود جبران‌ناپذیر و اهانتی آشکار و پشت‌سر انداختن آیه تطهیر و نادیده گرفتن مقامات و فضائلی که رسول گرامی برای علی و زهرا و حسنین علیهم السلام گفته بود و دوست و دشمن و خود ابوبکر بدان گواهی داده‌اند.

فقه و فضائل فاطمه و علی علیهما السلام

مگر پیامبر نفرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است.»

در صحیح بخاری و مسلم است که ابن مخرمه گفت: شنیدم از پیامبر که در منبر فرمود:

«فاطمه بضعه منی یؤذینی ما آذاها ویرینی ما رابها.» (۱)

و مگر نفرمود: «رضای فاطمه رضای خدا و غضب او غضب خداوند است.»

ابن ابی عاصم روایت کرده:

«إنّ النبی صلی الله علیه و آله قال لفاطمه إنّ الله یغضب لِعِصْبِكَ ویرضی لِرِضَاكَ.» (۲) همچنین ترمذی از قول زید بن ارقم آورده: «إنّ رسول الله قال:

علی و فاطمه و الحسن و الحسین، أنا حربٌ لمن حاربهم و سلّمٌ لمن سلّمهم؛» (۳)

«هر که با علی و فاطمه و حسنین بستیزد من با آنها بستیزم و هر که مسالمت کند با وی مسالمت کنم.»

و نیز فرمود:

«اشتد غضب الله علی من آذانی فی عترتی.» (۴)

«خشم خدا شدت گرفت بر کسانی که با آزردن عترتم مرا آزرده‌اند.»

دکتر محمد عبده یمانی، یکی از دانشمندان اهل سنت عربستان سعودی در کتاب

۱- به نقل ابن حجر در الاصابه، ج ۴، ص ۳۳۸

۲- همان.

۳- همان، و مسند احمد حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲ و کتاب فاطمه زهرا، ص ۲۵۳ ترجمه نگارنده.

۴- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۳، ح ۳۴۱۴۳

ص: ۱۶۸

ارزشمند خود؛ «آنها فاطمه الزهراء» فصلی را به فقه حضرت فاطمه اختصاص داده و در بخش‌هایی از آن می‌نویسد: «شکی نیست که آن جناب سرآمد زنان عالم است، سیده فقیهه و فاطمه که در انتقال دادن دین و دعوت و شناخت قرآن و سنت توانمندی بالایی داشت ...

هنگامی که از فقه و دانش او در قالب روایات سخن می‌گوییم می‌بینیم در موارد بسیاری با مسائل فقهی مواجه بوده و در آن مسائل به نور خدای عزوجل می‌نگریسته و خداوند قلب او را نورانی ساخته و وی را گرامی داشته و از زنان برگزیده عالم قرار داده است.» (۱) «اگر در کتابهای روایی تتبع کنیم موارد بسیاری از فقه و درایت فاطمه را خواهیم یافت که به اعتراف اهل تحقیق، به صورت یک کتاب مستقل می‌توان ارائه داد. حضرت فاطمه علیها السلام دارای روحی دانا و فهمی دقیق نسبت به اسلام و احکام آن بود ... او با فقه کامل از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل می‌کرده و اصرار داشته که همه اعمال و رفتارش تابع سنت مصطفی و هدایت آن حضرت باشد.» (۲) و در همین کتاب از قول عایشه آورده که گفت: «کسی را ندیدم راستگوتر از فاطمه» (۳) و بالاخره سراسر این کتاب و صدها نظیر آن از قلم عامه و خاصه مشحون از فضائل صدیقه طاهره علیها السلام است. و اینها را دستگاہ خلافت نیز مانند هزاران راوی و محدث دیگر به یاد داشته است؛ اما در ماجرای فدک برخوردشان چنان بود که دیدیم و نیز درباره امیرمؤمنان علیه السلام و مقامات و فضایل و حقانیت و صدق و علم و منزلت معنوی او احدی تردید نداشته و کتب عامه نیز آکنده از ذکر مناقب آن حضرت است.

ابن حجر هیثمی با اینکه از متعصبان سرسخت عامه است، در کتاب صواعق، چهل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل امیرالمؤمنین آورده و علاوه بر آن، فضائل دیگری برای آن حضرت و خاندانش برشمرده است. از جمله: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛ (۴) «علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند.»

۱- کتاب فاطمه زهرا، صص ۲۶۱ و ۲۶۳ دکتر محمد عبده یمانی، ترجمه محمدتقی رهبر.

۲- کتاب فاطمه زهرا، صص ۲۶۱ و ۲۶۳ دکتر محمد عبده یمانی، ترجمه محمدتقی رهبر.

۳- آنها فاطمه الزهراء، ص ۳۱۱

۴- صواعق، ص ۳۶۱ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳

ص: ۱۶۹

و «أقضاكم عليّ»؛ یعنی از همه شما بهتر علی قضاوت و داوری کند. و دعا درباره او که: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَتَبِّثْ لِسَانَهُ»؛ (۱)

«خدایا قلبش را هدایت کن و زبانش را استوار دار!»

و نیز: «الصدیقون ثلاثه؛ وَعَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ أَفْضَلُهُمْ»؛ (۲)

«سه تن صدیقانند، حبیب نجار و مؤمن آل یاسین و علی که افضل همه آنهاست.»

و نیز از سخن پیامبر است: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَزُولَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْخَوْضُ»؛ (۳)

«علی با حق است و حق با علی، از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار کوثر نزد من آیند.»

و نیز: «عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ رَأْسِي مِنْ جَسَدِي»؛ (۴)

«علی نسبت به من، همانند سر من نسبت به پیکر من است.»

همچنین ابن حجر از قول ابوبکر آورده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي»؛ (۵)

«علی نسبت به من همانند منزلت من با خدای من است.»

حال با چنین فضایی آیا جای آن داشت که خلیفه از زهرا علیها السلام شاهد بخواهد و شهادت علی علیه السلام را رد کند و

گواهی حسنین را نادیده بگیرد؟! اسف بارتر اینکه در مناقشات مربوط به فدک حرمت حریم ولایت را پاس ندارد؟!

ابن ابی الحدید متن خطبه‌ای را از ابوبکر در پاسخ به خطابه تاریخی حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده که از گستاخی و جسارت وی نسبت به اهل بیت پرده برمی دارد و نگارنده این مقال حتی نقل آن سخنان را دور از ادب می داند.

وی پس از نقل آن خطبه موهن، می نویسد: من سخنان ابوبکر را برای نقیب ابویحیی جعفر بن یحیی بن ابوزید خواندم و گفتم: او به چه کسی گوشه می زند؟ پاسخ داد: گوشه نمی زند بلکه به صراحت می گوید! گفتم: اگر صریح بود از تو نمی پرسیدم. او خندید و گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام را اراده کرده است. گفتم همه این سخنان را برای علی گفته است؟! پاسخ داد: آری، پسر من، پادشاهی است! گفتم: انصار کجا بودند؟ گفت:

آنها نام علی را فریاد کردند و او برای جلوگیری از بلوا و آشوب آنها را نهی کرد. (۶) آری پادشاهی است! دنیا و حکومت و ریاست چند روزه که آدمی را به اینجا می کشاند تا حرمت حریم حق را می شکند و همه ارزشها را زیر پا می گذارد!

۱- همان، ص ۳۵۱

۲- همان، ص ۳۶۵

۳- راغب، محاضرات، ج ۲، ص ۴۷۸

۴- صواعق، ص ۳۶۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳

۵- همان، ص ۵۱۷

۶- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۱، چاپ بیروت.

ص: ۱۷۰

۳- چنانکه در مناقشات فدک آمد، پاسخ خلیفه به فاطمه زهرا علیها السلام در پی اعتراض به غضب فدک استناد به روایتی بود که جز وی آن را نقل نکرده است؛ «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم.» در حالی که در آغاز امر، سخن از میراث نبود. فاطمه رفع تعرض از ملکی را می‌خواست که در تصرف وی بوده و پیامبر سه سال قبل از رحلت، خالصه خود را به دخترش داده بود، اما ابوبکر به جای اینکه با منطق صحیح پاسخ زهرا را بدهد، سخن را به انحراف برد و بحث میراث را پیش کشید.

و چون سخن از میراث به میان آمد، ناگزیر دفاع زهرا علیها السلام در این حال به گونه دیگر شد و در حقیقت به یک بحث اساسی در باب میراث به عنوان حکمی از احکام الله تبدیل گشت و موضع حضرت زهرا علیها السلام در این مناقشه درست ردّ دعاوی خلیفه بود که مدعی شد «از پیامبر کسی ارث نمی‌برد.» که این بر خلاف قانون ارث است که به صورت عام برای همه در قرآن تعیین شده و تخصیص آن غیر موجه و بدون دلیل است. همانگونه که وراثت انبیا نیز در قرآن طی آیاتی مطرح گردیده و در این جهت فرقی میان آنها و دیگران نیست و وارث؛ اعم از اینکه دختر باشد یا پسر، از اسلاف خود ارث می‌برد و روایت مورد استناد ابی‌بکر خبر واحدی بیش نیست که جز خلیفه راوی ندارد و هرگز نمی‌توان با چنین روایتی عمومات قرآنی را تخصیص زد. به عبارت دیگر میراث از احکام مصرّح و عام است که کتاب الله بدان ناطق است و روایت ابی‌بکر به فرض صحت خبر واحد و قطع نظر از مشخصات راوی، اگر شرایط و قرائن حالیه و موقعیت زمان و مکان و بحران امر خلافت را هم در نظر بگیریم کمترین اعتباری برای آن خبر نمی‌توان در نظر گرفت. نه تنها از نظر شیعه بلکه از دیدگاه بسیاری از محققین عامّه که تخصیص کتاب الله را با خبر واحد جایز نمی‌دانند. به هر حال با توجه به شرایط پیشگفته، حضرت زهرا علیها السلام مصمّم به میدان آمد تا از حریم دین دفاع کند که از مسأله فدک فراتر و مهم‌تر بود.

دفاع زهرا و شکایت به جمع عمومی

پس از آنکه ابوبکر به استناد روایتی به تصرف فدک اقدام کرد و وکیل فاطمه زهرا علیها السلام را خلع ید نمود و آن حضرت از این اقدام آگاه شد، چادر بر سر افکند و با جمعی از زنان بنی‌هاشم راهی مسجد گردید و این در حالی بود که ابوبکر در جمع مهاجر و

ص: ۱۷۱

انصار حضور داشت. آنگاه پرده‌ای زدند و زهرا علیها السلام ناله‌ای از دل برآورد که همه اهل مسجد به گریه افتادند. سپس اندکی درنگ کرد تا صدای گریه فرونشست و آغاز سخن نمود و خطبه غزایی ایراد فرمود و از نعمت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فلسفه احکام آسمانی سخن گفت، آنگاه در مورد خطر رجعت به جاهلیت به مردم هشدار داد و در فرازی از آن خطابه تاریخی مسأله میراث خود را از رسول خدا عنوان کرد و محرومیت از ارث پدر را حکم جاهلیت خواند و مردم را مورد نکوهش قرار داد که چرا در برابر این جریان سکوت کرده‌اند؟! گفت: «هیئات، مسلمانان! ای پسر ابی‌قحافه چرا من از ارث پدر محروم شوم؟ آیا خداوند گفته تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! چه حکم ناروایی آوردی و گستاخانه به قطع رحم دست یازیدی و عهد و پیمان شکستی! کتاب خدا پیش روی شماست و به عمد به آن پشت پا زدید و به دور افکندید. خدای عزوجل می‌فرماید: وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ... و در داستان یحیی و زکریا می‌گوید: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۱)

و نیز می‌فرماید:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ... و همچنین فرمود: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَوْلِيَاءِ إِنَّمَا يُوَصَّيْكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ... و همچنین فرمود: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَوْلِيَاءِ إِنَّمَا يُوَصَّيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ... (۲)

و شما پندارید که من بهره و میراثی از پدر ندارم! آیا خداوند آیه‌ای را به شما اختصاص داده و پدر مرا از حکم آن استثنا کرده است؟ یا می‌گویید: (ما اهل دو ملت‌ایم) اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند؟! آیا من و پدرم از اهل یک ملت و دین نیستیم؟! آیا شما به خاص و عام قرآن از پیامبر داناترید؟! و... (۳) چنانکه ملاحظه می‌کنیم: تمام تکیه سخن دختر گرامی پیغمبر این است که چرا خلیفه و یارانش کتاب خدا را نادیده گرفته‌اند و به احکام جاهلیت رجعت نموده‌اند. در حقیقت فدک بهانه است برای مسأله‌ای مهم‌تر و آن اعتراض به زیر پا گذاشتن آیات صریح قرآن با دستاویز روایتی مجهول که جز خلیفه راوی ندارد. در حالی که چند صباحی پیش از رحلت آن حضرت نگذشته و جریان‌های روز، اسلام و مسلمین را با شتاب به جاهلیت منسوخ پیشین سوق داده است و اگر در لحظات نخستین غیبت پیغمبر چنین رجعتی آغاز گردد، آینده تاریخ چه خواهد شد؟! و این بود رسالت فاطمه زهرا علیها السلام در دفاع بی‌وقفه از آیینی که پدرش بنیان نهاده و احکامی که پی‌افکنده و باید برای آینده

۱- مریم: ۶ و ۷

۲- بقره: ۱۸۰

۳- دلائل طبری، صص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، صص ۱۲۹ و ۱۳۰

ص: ۱۷۲

بشریت تا رستاخیز جاودانه بماند.

دفاعیه زهرا علیها السلام هر چند در آن لحظه‌ها در بازگرداندن حق او بی‌اثر ماند و ابوبکر همچنان در تصرف فدک پای فشرد اما در وجدان‌ها و بستر تاریخ اسلام تأثیر عمیق برجای نهاد. حقایقی را روشن کرد. مطالب زیر پرده‌ای را افشا نمود و خط و نشان‌ها را نقش بر آب ساخت. پرده از چهره سیاستمداران حاکم برافکنند. به همگان آموخت که چگونه باید از حریم دین و قرآن و ولایت دفاع نمود و به حرکت بی‌امان ادامه داد و با اعراض از دستگاه خلافت و مهجور ساختن آن با مبارزه منفی و وصیت به عدم حضور غاصبان در نماز و تشییع جنازه و دفن و مزارش این طرح مقدس را تکمیل نمود و این پرسش همواره پیش روی انسان‌هاست که چرا دختر گرامی پیامبر شبانه دفن شد و قبرش در اختفا ماند؟!

ولأئى الأمور تدفن سرّاً بنت خیر الوری و تعفی تراها

حدیث مورد استناد در مصادره فدک

از بررسی منابع روایی استفاده می‌شود که حدیث: «لا نورث ما ترکناه صدقه» که مورد استناد خلیفه در تصرف فدک بود، از هیچ یک از روایت و صحابه، جز ابوبکر نقل نشده است. بخاری از سه طریق به نقل این روایت پرداخته که هر سه به عایشه منتهی می‌شود و عایشه نیز از قول پدرش ابوبکر روایت می‌کند. بنا به روایت بخاری، زهری از قول عایشه نقل کرده که «فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خود از رسول خدا را مطالبه کردند که شامل فدک و بخشی از خیر بود و ابوبکر در پاسخ گفت: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «لا نُورث ما تَرَکْنَا صَدَقَةٌ...». از ما ارث برده نشود، آنچه به جای ماند صدقه است و خاندان پیامبر نیز از این مال خواهند خورد. ابوبکر اضافه کرد: به خدا کاری را که پیغمبر می‌کرد من ترک نکنم. در پی اظهارات ابوبکر، فاطمه علیها السلام از او روی برتافت و تازنده بود با وی حرف نزد.» (۱) همچنین ابن ابی‌الحدید در چند مورد از شرح نهج البلاغه تأکید می‌کند که مشهور این است: حدیث «لا نُورث ما تَرَکْنَا صَدَقَةٌ» را جز ابوبکر کسی از پیامبر نقل نکرده است. (۲)

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، صص ۱۱۴، ۱۱۷ و ۱۲۷

ص: ۱۷۳

همچنین از بررسی منابع عامه چنین استفاده می‌شود که حدیث مورد استناد را حتی همسران رسول خدا نشنیده بودند. ابن ابی‌الحدید از قول عایشه آورده است که همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان را نزد ابوبکر فرستادند تا میراث آنها را از خالصه و فئ رسول الله مطالبه کند و من (عایشه) آنها را از این خواسته منع کردم و گفتم از خدا نمی‌ترسید! مگر نمی‌دانید که پیغمبر فرمود: «ما ارث نمی‌گذاریم...» (۱) حال اگر موضوع نفی وراثت از مسلمات دین بود چگونه همسران رسول خدا آن را نشنیده بودند و تنها عایشه به رد و انکار آن پرداخت؟! و چرا عثمان خودش به آنان پاسخ نداد که از پیامبر کسی ارث نمی‌برد؟! چنانکه در روایت بخاری ملاحظه کردیم، گفتار عایشه نیز مستند به گفتار پدرش ابوبکر است و مستقیماً از پیامبر نقل روایت نکرده است.

از مجموع این وقایع می‌توان استنباط کرد که حدیث «نفی وراثت از پیامبر» پایه محکمی نداشته و مورد قبول همگان نبوده است. مؤید دیگر بی‌پایه بودن حدیث فوق، برخورد عمر با مسأله وراثت فدک در ماجرای است که ذیلاً از نظر می‌گذرد.

در صحاح اهل سنت آمده است که: «علی علیه السلام و عباس در زمان عمر بر سر فدک اختلاف کردند، علی علیه السلام می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در زمان حیات خود به فاطمه علیها السلام واگذار کرد و عباس این مطلب را انکار می‌کرد و می‌گفت: ملک رسول خدا بود و من وارث او هستم! داوری نزد عمر بردند، اما عمر از اظهار نظر خودداری کرد و گفت: «من حلّ این مسأله را به خود شما واگذار می‌کنم، خود بهتر می‌دانید چه کنید.» (۲) تعبیر یاقوت حموی در معجم البلدان چنین است:

«هنگامی که عمر به خلافت رسید و فتوحاتی نصیب مسلمانان شد و دولت اسلامی گسترش یافت، عمر با اجتهاد خود در این مسأله بر آن شد که فدک را به ورثه پیامبر برگرداند.» (۳) اگر این روایات صحیح باشد، دالّ بر این است که حکم خلیفه اول سیاسی و موقتی بوده و در لحظه‌های حساس خلافتش بدان متمسک شده است و گرنه چگونه عمر درباره تصمیم خلیفه اول اهمال می‌کرد و آن را به دور می‌انداخت و فدک را به علی و عباس با عنوان ورثه پیامبر واگذار می‌نمود؟ (۴) افزون بر این، شخصیت امیرمؤمنان علیه السلام و منزلت معنوی و مقام ایمانی اوست که

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۵ و نیز معجم البلدان، فدک.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۴؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴، چاپ بیروت.

۳- معجم البلدان، ماده فدک.

۴- فدک فی التاریخ، صص ۴۷ و ۴۸، ضمناً برای شناخت موضع خلیفه دوم با این مسأله در زمان خلیفه اول، بنگرید به کافی، ج ۱،

ص: ۱۷۴

قوی‌ترین حجت در این مسأله است و این چیزی است که دو خلیفه بارها به آن اعتراف کرده‌اند و نظر او را در مسائل و معضلات، ملاک عمل قرار می‌دادند و در اینجا نیز باید ملاک باشد.

به گفته ابن ابی‌الحدید: «اگر علی علیه السلام و عباس از پیامبر روایتی شنیده بودند که به موجب آن پیامبر ارث نمی‌گذارد، چگونه آمدند نزد عمر و طلب میراث کردند؟! آیا عباس این را می‌دانسته و با این حال مطالبه میراث کرده است؟! و آیا امکان داشت که علی علیه السلام این را بداند و به همسر خود اجازه دهد چیزی را مطالبه کند که استحقاق ندارد و به مسجد بیاید و با ابوبکر مواجه کند و آن سخنان را بگوید؟! به طور قطع علی علیه السلام دعوی فاطمه علیها السلام را تأیید می‌کرده و او را برای دفاع از حق خود اجازه داده است.» (۱) ابن ابی‌الحدید می‌افزاید:

«اگر صحیح باشد کسی از پیامبر ارث نمی‌برد، به چه دلیل شمشیر و مرکب و نعلین آن حضرت را به علی علیه السلام دادند؟ به اعتبار اینکه همسرش (فاطمه علیها السلام) وارث پیامبر است؛ زیرا اگر میراث از پیامبر صحیح نباشد در این جهت فرقی نیست که شیء موروث کم باشد یا زیاد و تفاوتی نمی‌کند که از چه نوع و جنس باشد.» (۲) خلاصه اینکه: حدیث «نهی وراثت از پیامبر» را کسی جز ابوبکر نقل نکرده است و اگر در عهد ابوبکر، یار و همراهش عمر بن خطاب، از اقدام ابوبکر حمایت کرده، جنبه سیاسی داشته و یک حکم شرعی برگرفته از کتاب و سنت نبوده است؛ چرا که اگر حکم شرعی بود، از هر کس سزاوارتر به فهم احکام شریعت و حمایت از آن، علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود که احدی از صحابه حتی ابوبکر و عمر نیز منکر آن نشده‌اند؛ همانگونه که منزلت معنوی و صدق گفتار فاطمه زهرا علیها السلام صدیقه طاهره، پاره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز به اعتراف همه و اقرار مکرر عایشه دختر ابوبکر جای تردید و انکار نبوده است. حال چگونه امکان داشت مطلبی در باب فدک یا مسأله میراث، از رسول خدا رسیده باشد و ابوبکر آن را بداند، امیرالمؤمنین علیه السلام که باب مدینه علم و حکمت و عالم به تأویل و تنزیل قرآن است و نیز صدیقه امت از آن آگاهی نداشته باشند و نعوذ بالله چیزی را ادعا کنند که به آنان تعلق نداشته است! و همچنین همانگونه که دیدیم، خلیفه دوم نیز در زمان خلافت خود بر اقدام ابوبکر پافشاری نکرد و خلفای بعدی نیز در چند مقطع تاریخی،

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۶

۲- همان.

ص: ۱۷۵

فدک را به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذار کردند.

خلیفه و اعتراف به خطا

از گفته‌های تاریخی می‌توان استفاده کرد که شخص ابوبکر نیز در باطن امر، به حقانیت حضرت زهرا علیها السلام در امر فدک معتقد بوده است. در این خصوص به چند مورد و شاهد می‌توان اشاره کرد:

۱- در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایتی نقل شده که در بخشی از آن آمده است: در پی احتجاجات حضرت زهرا علیها السلام و گواهی امیر مؤمنان علیه السلام و اُم‌ایمن، ابوبکر در نوشته‌ای دستور ترک تعرض از فدک را صادر کرد و چون فاطمه علیها السلام نامه را گرفت و برگشت، در راه عمر خبردار شد و آن نامه را گرفت و پاره کرد و دور ریخت. (۱)

۲- بنابر آنچه در کتاب «الإمامة والسیاسة» ذیل صفحه، به عنوان یک روایت آمده است:

هنگامی که ابوبکر و عمر برای عذرخواهی! و عیادت به خانه فاطمه آمدند، ابوبکر با اعتراف به اشتباه خود در مورد فدک و خلافت چنین گفت:

«يا حَبِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ، أَغَضَّنَاكَ فِي مِيرَاثِكَ مِنْهُ وَفِي زَوْجِكَ». (۲)

«ای حبیبه پیامبر خدا، ما تو را درباره میراث از پدرت و در مورد شوهرت (امر خلافت) خشمگین و ناراحت کردیم.»
و آنگاه فاطمه علیها السلام فرمود: «چگونه خاندان تو از تو ارث ببرند و ما از حضرت محمد صلی الله علیه و آله ارث نبریم؟!»، «ما بالك یرثک أهلك ولا نرث محمدًا». (۳)

۳- بنابه نوشته مورخ شهر، مسعودی: «ابوبکر هنگام مرگ از چند چیز اظهار پشیمانی و تأسف کرد؛ از جمله اینکه گفت: ای کاش به تفتیش خانه فاطمه علیها السلام اقدام نمی‌کردم.» (۴) در متون روایی و تاریخی، مواردی از این قبیل می‌توان یافت که بیانگر حقانیت دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در دعوی خود و مظلومیت اهلیت و محکومیت دستگاه حاکمه در اقدام خود می‌باشد. و بهترین داور خداوند است.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۳

۲- الامامة والسیاسة، ص ۱۳

۳- همان.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱

ص: ۱۷۶

تحلیلی از جاحظ در موضوع بحث

علمای اهل سنت نیز در مواردی بر پذیرش این حقیقت ناگزیر شده و عذر خلیفه را نا موجه خوانده‌اند و به طور غیر مستقیم روایت خلیفه را مخدوش دانسته، مدافعات برخی متعصبان عامه را مردود شمرده‌اند؛ از جمله آنان جاحظ است که در رسائل خود به این مطلب پرداخته، می‌نویسد:

«برخی پنداشته‌اند که دلیل صدق گفتار ابوبکر و عمر در منع میراث و برائت آنها، این است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دعوی آنان را رد نکردند؛ یعنی سکوت صحابه در برابر دعوی خلیفه تأییدی بود بر مدعی او.

سپس جاحظ به رد این پندار پرداخته و می‌گوید: «اگر ستمدیدگان و آنان که حَقشان ضایع شده بود و طرح دعوا و شکایت داشتند، معترض نبودند، در این صورت سکوت می‌توانست دلیل بر صحت مدعی خلیفه باشد در حالی که اعتراض فاطمه علیها السلام تا بدانجا پیش رفت که وصیت کرد ابوبکر بر جنازه‌اش نماز نخواند و هنگامی که برای مطالبه حق خود نزد ابوبکر آمد، گفت: ای ابابکر اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث خواهد برد؟ پاسخ داد خانواده‌ام و فرزندانم. فاطمه فرمود: چرا ما از پیامبر ارث نبریم، و بالاخره هنگامی که ابوبکر فاطمه را از ارث خود منع کرد و حَقش را نداد و فاطمه ناامید شد و یاوری نیافت.

گفت: به خدا تو را نفرین می‌کنم. و ابوبکر جواب داد به خدا تو را دعا می‌کنم ...

جاحظ سپس به نقل گفتگوی فاطمه با ابوبکر و ملایمت ابوبکر در برابر سخنان تند فاطمه علیها السلام اشاره کرده، در بیان راز این ملایمت می‌نویسد: این دلیل بر برائت از ظلم و سلامت از جور نیست؛ زیرا مکر ظالم و سیاست مکارانه گاه تا آنجا می‌رسد که مظلوم‌نمایی کند و سخن متواضعانه و منصفانه به کار بگیرد و در ادامه با اشاره به اقدام عمر در تحریم متعه می‌گوید: چگونه می‌توان عدم اعتراض صحابه را دلیل بر صحت اقدام کسی دانست در حالی که عمر در منبر گفت: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعِيَةَ النِّسَاءِ وَمُتَعِيَةَ الْحَيِّجِ أَنَا أَنَهُي عَنْهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا»؛ «دو متعه در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود؛ یکی متعه زنان و دیگری تمتع در حج و من از آن دو نهی می‌کنم و مرتکب آن را مجازات می‌نمایم.» با این وصف، کسی در صدد انکار و رد این اقدام عمر برنیامد و آن را تخطئه نکرد و اظهار شگفتی نمود و از او توضیحی نخواست. ^(۱)

ص: ۱۷۷

مقصود جاحظ این است که خلفا اقدامات متعددی داشتند که بر خلاف سنت و سیره نبوی بود و مردم اینها را می‌دیدند و اعتراض نمی‌کردند و این دلیل مشروعیت نمی‌شود.

پس به صرف اینکه مردم دعوی ابوبکر را در مورد ارث نبردن از پیامبر انکار نکردند، دلیلی بر صحت دعوی او نیست و این موارد مشابه دیگری داشته؛ چنانکه در مورد تحریم متعه حج و متعه ازدواج از عمر دیدیم، و به گفته جاحظ سکوت در برابر کسی که مسلط بر اوضاع است و امر و نهی و قتل و عفو و حبس و یا آزادی را در دست دارد، دلیل روشن و حجت قانع کننده نیست. (۱)

غصب فدک و جنبه سیاسی آن

برخورد خشونت بار دستگاه خلافت با دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را اگر به دیده تحقیق بنگریم، جنبه سیاسی داشته نه جنبه دینی. از یکسو می‌خواستند دست اهل بیت را از مال دنیا تهی کنند که پشتوانه حرکتی در جهت معارضه با غصب خلافت نباشد و از سوی دیگر زمینه را برای باز پس گیری خلافت فراهم نکنند؛ همانگونه که ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: در شهر حله یکی از علوی‌ها به نام علی بن مهنا ذکی معروف به ذوفضائل به من گفت: فکر می‌کنی چرا ابوبکر و عمر فدک را از فاطمه گرفتند؟ پرسیدم: چه هدفی داشتند؟ گفت: «خواستند پس از آنکه خلافت را گرفتند انعطاف و نرمشی نشان ندهند و آن حضرت از آنان انعطاف نیند و بدینسان زخمی بر زخم‌های دیگر نهادند، و نیز از قول یکی از متکلمین امامیه به نام علی بن نقی در بلده نیل آورده که هدف آن دو در تصرف غاصبانه فدک و خارج ساختن آن از دست فاطمه علیها السلام جز این نبود که علی علیه السلام با محصول و در آمد آن قدرت پیدا کند و با ابوبکر در خلافت منازعه نماید و از فاطمه و علی و سایر بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب را در خمس منع کردند.» (۲) هر چند ابن ابی‌الحدید اینگونه اظهارات را مورد انکار و استهزا قرار داده اما حقیقت امر جز این نبوده است.

امیر مؤمنان علیه السلام و ماجرای فدک

دوره بیست و پنج ساله سه خلیفه سپری شد و خلافت ظاهری با همه مشکلات و

۱- به نقل از علامه امینی در الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۵

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲، چاپ بیروت.

ص: ۱۷۸

بحران‌هایش در کف با کفایت امیرمؤمنان قرار گرفت. در این حال، آن حضرت می‌توانست حق بر باد رفته اهل بیت را به خاندانش برگرداند. اما چنین نکرد. چرا؟

این مسأله مورد تحلیل‌های گوناگون قرار گرفت؛ برخی تصوّر کردند اقدام علی علیه السلام تأییدی بود بر سیره خلفای پیشین و امضای غضب فدک! که این تفسیر ناروایی است؛ چرا که آن حضرت از هر کس بهتر می‌دانست که فدک متعلق به فاطمه زهرا علیها السلام و اهل بیت است و برای این موضوع شهادت داد که ابوبکر نپذیرفت! همچنین علی علیه السلام همدرد فاطمه بود و موضع‌گیری‌های او را در برابر غاصبان تأیید و از وی حمایت می‌کرد.

بنابراین، سکوت آن حضرت در مسأله فدک همانند سکوت او در برابر تصرّف خلافت بود، پس از اتمام حجّت‌های لازم که مصلحت اسلام و مسلمین آن را ایجاب می‌کرد.

آنچه برای علی و زهرا علیهما السلام اهمیت داشت و هستی خود را به پای آن فدا کردند، شریعت والای احمدی صلی الله علیه و آله بود که در مقام حفظ آن از هرچه هست می‌توان گذشت؛ خلافت، فدک و بالاتر از همه اینها، جان و تن و هرچه در توش و توان باشد.

علی علیه السلام پس از شهادت همسر مظلومش نیز راه و روش دیگری اتخاذ نکرد و با مظلومیت خود و خاندانش روزگار گذرانید. او هرگز علاقه‌ای به مال و مقام دنیا نشان نداد و اندیشه آخرت از فکر دنیا مشغولش می‌داشت. و چنین بود همسر بزرگوارش فاطمه زهرا علیها السلام آنچه در مدافعات آن بانوی بزرگ اسلام محور بود، احکام و سنن الهی بود که پدرش پایه‌گذاری کرد و چنانکه گفتیم فدک بهانه‌ای بیش نبود.

امیرمؤمنان علیه السلام در ماجرای فدک سخنی دارد که طی نامه‌ای به عثمان بن حنیف آن را متذکر می‌شود و این سخن بیانگر موضع آن حضرت در ماجرای تأسف بار فدک است.

در این نامه می‌نویسد:

«بَلَى كَذَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَيَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَسَخَّحَتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَيَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخِرِينَ، وَنَعَمَ الْحَكَمُ اللَّهُ. وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ، وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدٍ. جَدْتُ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا، وَحُفْرَةٌ

ص: ۱۷۹

لَوْ زِيدَ فِي فُسَيْحَتِهَا، وَأَوْسِعَتْ يَدَا حَافِرِهَا، لَأَضَعَطَهَا الْحَجَرُ وَالْمَدْرُ، وَسَدَّ فُرْجَهَا التُّرَابُ الْمَتْرَاكِمُ، وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَّ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَيَّ جَوَانِبِ الْمَرْلَقِ» (۱)

«آری، از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، در دست ما تنها فدک بود که گروهی بر آن دیده حرص و طمع دوختند و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور و حکم خداوند است. مرا با فدک و غیر فدک چه کار! در حالی که آرامگاه فردای آدمی قبری است که در تاریکی آن آثارش محو شود و اخبارش ناپدید گردد؛ گودالی که اگر با دست گورکن توسعه داده شود سنگ و کلوخ در آن فرو ریزند و انبوه خاک درزهایش را بپوشاند و همانا نفس سرکش را ریاضت می‌دهم تا در آن روز هراس‌انگیز بزرگ با امنیت در آید و در آن لغزشگاه استوار بماند.»

این سخن به صراحت می‌گوید: واگذاری فدک نه از روی رضایت بلکه از روی بی‌رغبتی و اعراض از دنیا بود و حکمیت و شکایت را نزد خدا بردن و این خود اعلام وضع صریح آن حضرت است در مورد فدک.

ابن ابی‌الحدید در شرح این بخش نامه، توضیح جالبی دارد. او می‌نویسد: «در معنای سخن امام که می‌فرماید: «فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَيَحَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخِرِينَ» این است: «أى سامحت وأغضت وليس يعنى هيهنا بالسخاء إلهذا لا- السخاء الحقيقى لأنه عليه السلام وأهله لم يسمحو بفدك إلاغصباً وقسراً وقد قال: هذه الألفاظ فى موضع آخر فيما تقدم وهو يعنى الخلافة بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وآله. ثم قال: ونعم الحكم الله، الحكم الحاكم وهذا الكلام كلام شاك متظلم.» (۲) اینکه می‌فرماید: «گروهی به فدک طمع بستند و گروهی سخاوتمند از آن گذشتند.» بدین معنی است که فدک را نادیده گرفتند و چشم از آن پوشیدند و نه جز این. سخاوت در اینجا به معنای سخاوت حقیقی نیست؛ زیرا آن حضرت و خاندانش فدک را رها نکردند مگر از روی غضب و زور. آن حضرت نظیر این الفاظ را در مورد غضب خلافت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دارد. و این سخنان نشانه نارضایتی اوست. لذا پس از این

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷ چاپ بیروت.

ص: ۱۸۰

سخنان می گوید: بهترین حکم یعنی داور و حاکم خداوند است. این سخن سخن کسی است که شکایت دارد و تظلم می کند. در زیارت غدیر امیرمؤمنان علیه السلام نیز به این تظلم و شکوه اشاره شده و پس از مطرح ساختن غضب فدک به عنوان مصیبتی اندوهناکتر از غضب خلافت و ردّ شهادت علی و حسنین علیهم السلام از سوی حاکمان چنین آمده است:

«فَمَا أَعَمَّهُ مِنْ ظُلْمِكَ عَنِ الْحَقِّ ثُمَّ أَفْرَضُوكَ سَيِّئِهِمْ ذَوَى الْقُرْبَى مَكْرًا وَأَحَادُوهُ عَنْ أَهْلِهِ جَوْرًا فَلَمَّا آلَ الْأَمْرِ إِلَيْكَ أَجْرَيْتَهُمْ عَلَيَّ مَا أُجْرِيَا رَغْبَةً عَنْهُمَا بِمَا عِنْدَ اللَّهِ لَكَ فَأَشْبَهْتَ مِخْتَتَكَ بِهِمَا مِخْنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ الْوَحْدَةِ وَعَدَمِ الْأَنْصَارِ...»

«چه کور دل است آنکه حقّ تو را به ستم پایمال کرد، سپس سهم ذوی القربی را با نیرنگ از تو گرفتند و با جور از اهلش دریغ داشتند. پس چون کار خلافت به تو بازگشت همانگونه که آن دو کردند، عمل کردی و به امید ثواب الهی از آن روی برتافتی. بدینسان ابتلای تو به آن دو به ابتلا و امتحان پیامبران شباهت داشت آنگاه که تنها می شدند و یار و یآوری نداشتند...»

امیرالمؤمنین و تاسی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نکته دیگری که در زیارت بدان اشاره شد و روایات نیز به آن توجه داده‌اند، این است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای فدک و خودداری کردن از اعاده آن در دوران خلافتش و تنها اعلام موضع زبانی، به پیامبران خدا و حضرت ختمی مرتبت تاسی نمود که اگر از آنان چیزی را به زور می گرفتند از آن چشم می پوشیدند و اعراض می کردند.

در این خصوص چند روایت از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است؛ از جمله ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام می پرسد: چرا و به چه علت هنگامی که امیرالمؤمنین به خلافت رسید فدک را رها کرد؟

امام در پاسخ فرمود:

«اقتداءً برسول الله لَمَّا فَتَحَ مَكَّةَ وَقَدْ بَاعَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ دَارَهُ. فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَرْجِعُ إِلَيَّ دَارَكَ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ لَنَا دَارًا. إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ

ص: ۱۸۱

لا نسترجع شيئاً يؤخذ منا ظلماً فلذلك لم يسترجع فدكاً لَمَّا وُلِّيَ» (۱)

«او به پیامبر اقتدا کرد آنگاه که مکه را فتح نمود و عقیل خانه آن حضرت را فروخته بود. پرسیدند: یا رسول الله، به خانه خود بر نمی گردید؟ فرمود: مگر عقیل برای ما خانه‌ای گذاشته است؟! ماخاندانی هستیم که اگر به ظلم از ما چیزی را بگیرند باز پس نگیریم، از اینرو امیرالمؤمنین پس از تصدی امر، فدک را باز پس نگرفت...»

پرونده فدک در محکمه تاریخ

پرونده فدک هرگز از دفتر محاکمات حذف نشد، نه زهرا و علی علیهما السلام آن را نادیده گرفتند و نه فرزندانشان؛ زیرا همانگونه که گفتیم بُعد معنوی فدک اصل بود و نه ارزش مادی آن. فدک نماد و مظلومیت اهل بیت بود و مظلوم باید از مظلومیت خود سخن بگوید و گرنه به ظلم صحنه گذاشته و این در منطق دین روا نیست. در آینده تاریخ نیز می بینیم که فرزندان فاطمه و علی علیهم السلام هرگاه فرصتی می یافتند داستان فدک را تازه می کردند تا از صفحه تاریخ و جغرافیای عقاید محو نشود و اگر خود فدک نیست پرونده اش باز باشد و وجدانها بر اساس آن داوری کنند و چنانکه وقایع تاریخی نشان می دهد، فدک از محدوده یک دهکده کوچک و یک مزرعه خارج شد و مفهوم وسیع تری گرفت؛ همان مفهومی که در مدافعات زهرا نیز نقش بنیادین داشت و بعداً پرده از روی آن برداشته شد.

مفهوم نمادین فدک

حقیقت این است که بحث فدک از مرافعه بر سر یک مزرعه فراتر رفته و شکل کلی تری به خود گرفته است و آن به اساس حاکمیت مربوط می گردد. برای نمونه، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتاری دارد با مهدی عباسی که فدک را با مفهوم نمادین آن به تصویر می کشد. علی بن سابط می گوید: هنگامی که ابوالحسن موسی علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد و دید که حقوق غصب شده را باز پس می دهد، گفت: ای خلیفه، چرا آنچه از ما به ستم گرفته شده باز پس نمی دهی؟ مهدی گفت: ای ابوالحسن مقصودتان چیست؟ حضرت داستان فدک و فتح آن برای رسول الله صلی الله علیه و آله را به تفصیل بیان کرد و یاد آور

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۴؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۴، و نیز نک: سوگنامه فدک، ص ۲۰۲

ص: ۱۸۲

شد که این خالصه رسول‌الله بود و به امر حقّ به زهرا داده شد و در حیات پیامبر در دست فاطمه بود تا اینکه با روی کار آمدن خلیفه اول از دست او خارج شد ولی با مدافعات زهرا علیها السلام و گواهی امیر مؤمنان و امّ ایمن، ابوبکر حاضر شد آن را به فاطمه علیها السلام واگذار کند اما عمر مانع گردید تا بالآخره در تصرّف دستگاه خلافت درآمد.

پس از نقل این ماجرا، مهدی عباسی از امام خواست که حدود فدک را مشخص کند و امام فرمود:

«حَدَّ مِنْهَا جَبَلِ احِدٍ وَحَدَّ مِنْهَا عَرِيشَ مِصرٍ وَحَدَّ مِنْهَا سِيفَ الْبَحْرِ وَحَدَّ مِنْهَا دَوْمَةَ الْجَنْدَلِ، فَقَالَ لَهُ كَلَّ هَذَا؟ قَالَ نَعَمْ. هَذَا كُلُّهُ مِمَّا لَمْ يَوْجِفْ عَلَيَّ اَهْلُهُ رَسُولُ اللهِ نَجِيلٌ وَلَا رِكَابٌ. فَقَالَ كَثِيرٌ وَ اَنْظُرْ فِيهِ». (۱)

«یک حدّ آن به کوه احد، حدّ دیگرش به عریش مصر (شهری مجاور مصر قدیم) و حدّ سوم به ساحل دریا، و چهارم به دومه الجندل (ناحیه‌ای در شام از طریق مدینه) منتهی می‌شود.

مهدی عباسی گفت: همه اینها؟! امام فرمود: آری اینها سرزمین‌هایی است که پیامبر با سپاه و لشکر از اهلش متصرّف نشده، مهدی گفت اینها زیاد است! باید در باره آن فکر کنم!

شاید مهدی عباسی نیز مقصود امام را فهمیده که اینگونه پاسخ داده است. و ممکن است مفاد سخن امام این باشد که قلمرو حکومت اسلامی به غضب در تصرّف حاکمان قرار گرفته و اگر قرار است حق به صاحب آن برگردد، از محدوده فدک فراتر می‌رود و باید به خاندان پیامبر واگذار شود؛ زیرا آنها ولیّ امر مسلمین و صاحب اختیار کشور اسلامی‌اند، چون تنها آنها هستند که با عدل و داد حکومت توانند کرد و از حقوق توده‌ها حمایت خواهند نمود، چون اگر در اختیار افراد نالایق قرار گیرد سرگذشت فدک نیز بدانجا منتهی می‌شود که مثلاً معاویه آن را سه قسم کند، یک ثلث به مروان حکم بدهد، ثلث دیگر به عمرو بن عثمان بن عفان و باقی مانده را به یزید بن معاویه! (۲) و یک روز تمام آن در اختیار مروان حکم، دشمن اهل بیت قرار گیرد و همینطور دست به دست خلفا بگردد و نه تنها به بیت المال و مستضعفان نرسد بلکه در مقاصد شخصی و عیش و نوش حاکمان و

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴۳

۲- نک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۱

ص: ۱۸۳

حواشی آنها مانند بقیه بیت المال صرف شود، چنانکه تحولات تاریخی فدک این را نشان می‌دهد.

البته در پاره‌ای موارد نیز از سوی خلفا همچون عمر بن عبدالعزیز که تا حدودی به مظالم مردم می‌رسید، فدک به اهلیت عودت داده شد. و یا در زمان مأمون نیز به خاندن پیامبر واگذار گردید که دعبل در این خصوص قصیده‌ای سرود که مطلعش این بود:

أصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مأمون هاشم فدکاً

«بر چهره زمان لبخند شادی نشست آنگاه که مأمون فدک را به بنی هاشم برگردانید.»

نکته آخری که در اینجا اشاره می‌شود این است که این تحولات و واگذاری فدک از سوی برخی خلفا و غضب آن از سوی برخی دیگر، نشانگر دو مطلب است:

۱- فدک به عنوان یک ابزار سیاسی و اهرم فشار بر اهل بیت مورد استفاده بوده چنانکه از آغاز نیز چنین بود.

۲- آنها پذیرفته بودند که فدک واقعاً متعلق به اهل بیت است و باید حقّ به حقّ دارش برگردد و این نتیجه مدافعات فاطمه زهرا علیها السلام بود. که بعدها نیز در این راستا حرکت‌هایی صورت گرفت.

در هر حال اگر چه فدک به عنوان یک مزرعه یا دهکده اهمیت آن را نداشت که آنهمه مورد مناقشه و مناظره قرار گیرد؛ اما از بُعد سیاسی و بعد معنوی اهمیت داشت که این را باید محور اصلی مناقشات دانست.

پی‌نوشتها:

موقوفات امیرالمؤمنین، علی علیه السلام

سیداحمد اشکوری

شاید بعضی افراد که درباره زندگی زاهدانه و کاملاً بدون تجمل حضرت امیرمؤمنان علیه السلام گفته‌هایی می‌شنوند یا نوشته‌هایی می‌خوانند، گمان کنند که آن حضرت در فقر و بینوایی روزگار می‌گذراند و از مال دنیا بهره کافی نداشت و نمی‌توانست در وضعیتی بهتر زندگی کند.

آن حضرت، به اضافه سهمی که هر سال از غنایم جنگی و بیت‌المال داشت، همواره در اطراف مدینه به کشاورزی می‌پرداخت و بر اثر بصیرت و اطلاع کامل در امور کشت و زرع و با کوششهای شخصی، باغ‌ها و چشمه‌هایی احداث کرد که سالانه دارای محصولی فراوان بود و می‌توان گفت که از افراد تا حدی غنی مسلمان آن روز به شما می‌رفت.

اما اتفاق به فقرا و صدقات مستمر به مستمندان و بذل و بخشش به نیازمندان، هدف والای آن حضرت بود و همواره آسودگی دیگران و رفع احتیاج مسلمانان را، حتی بر زندگی روزمره خود ترجیح می‌داد، (۱) به خصوص در روزگار خلافت ظاهریش در عمل نشان داد که خلیفه و رهبر باید آنگونه زندگی کند که بینواترین افراد مسلمانان زندگی می‌کنند تا از وضع خویش دلشکستگی نداشته باشند و در تحمل ناملایمات و مشکلات روزگار، صبر و شکیبایی پیشه کنند. امیرمؤمنان در پاسخ عاصم بن زیاد، که بر شدت سختگیری حضرت در پوشاک و خوراک و دیگر احتیاجات روزانه‌اش اعتراض داشت،

۱- در بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۴ به بعد. نمونه‌هایی از سخای علی علیه السلام را ببینید.

ص: ۱۸۷

فرمود: خداوند بر امامان عادل واجب کرده است که در پایین‌ترین سطح مردمان ضعیف زندگی کنند تا فشار فقر آنان را از پای درنیارند. (۱) وقفنامه عمومی یا وصیت‌نامه‌ای که حضرت امیر علیه السلام نوشته و امام کاظم علیه السلام آن را در روایتی صحیح نقل می‌کند، مشتمل بر رقبات و املاک و اموالی است که دلیل بر گفتار ماست، لذا پیش از برشمردن همه موقوفات آن حضرت، عین وقف‌نامه را می‌آوریم و ترجمه می‌کنیم تا خواننده گرامی بینایی بیشتری در موضوع داشته باشد. (۲) متن وقف‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام

هذا ما أوصى به وقضى به في ماله عبد الله علي ابتغاء وجه الله، ليولجني به الجنة ويصرفني به عن النار ويصرف النار عنى يوم تبيض وجوه وتسود وجوه، أن ما كان لي من مال يبيع يعرف لي فيها وما حولها، صدقة ورقيقها، غير أن رباحاً وأبائيزراً وجبيراً عتقاً ليس لأحد عليهم سبيل، فهم موالى يعملون في المال خمس حجج، وفيه نفقتهم ورزقهم وأرزاق أهاليهم. ومع ذلك ما كان لي بواد القرى كله من مال لبني فاطمة، ورقيقها صدقة. وما كان لي بديمة وأهلها صدقة، غير أن زريقاً له مثل ما كتبت لأصحابه، وما كان لي بأذينة وأهلها صدقة، والفقيرين كما قد علمتم صدقة في سبيل الله. وإن الذي كتبت من أموالى هذه صدقة واجبه بثله، حياً أنا أو ميتاً، يُنفق في كل نفقة يُبتغى بها وجه الله في سبيل الله ووجهه، وذوى الرحم من بنى هاشم وبنى المطلب والقريب والبعيد. وإنه يقوم على ذلك الحسن بن علي، يأكل منه بالمعروف، وينفقه حيث يراه الله عزوجل في حل محل، لا حرج عليه فيه، فإن أراد أن يبيع نصيباً من المال فيقضى به الدين فليفعل إن شاء ولا حرج عليه، وإن شاء جعله سرى الملك، وإن ولد علي ومواليهم وأموالهم إلى الحسن بن علي.

۱- ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني، کافی، ج ۲، ص ۴۱۰

۲- کافی، ج ۷، ص ۴۹؛ تهذيب الاحكام، ج ۹، ص ۱۴۶، گویا نسخه‌هایی از این وصیت‌نامه نزد سادات بنی‌الحسن و بنی‌الحسین بوده که ابن شبه در تاریخ مدینه ج ۱، ص ۲۲۵ آن را از حسن بن زید نقل می‌کند.

ص: ۱۸۸

وإن كانت دارُ الحسن بن عليّ غير دار الصدقة فبدا له أن يبيعها إن شاء لا حرج عليه فيه، وإن شاء باع، فإنه يقسم ثمنها ثلاثة أثلاث، فيجعل ثلثاً في سبيل الله وثلثاً في بني هاشم وبني المطلب، ويجعل الثلث في آل أبي طالب، وإنه يضعه فيهم حيث يراه الله. وإن حَدَّثَ بحسن حَدَّثَ وحسين حتى فإنه إلى الحسين بن عليّ، وإن حسيناً يفعل فيه مثل الذي أمرت به حسناً، له مثل الذي كتبت للحسن وعليه مثل الذي على الحسن. وإن لبني ابني فاطمة صدقة عليّ مثل الذي لبني عليّ، وإنما جعلت الذي جعلت لابني فاطمة ابتغاء وجه الله عزوجلّ وتكريم حرمة رسول الله صلى الله عليه وآله وتعظيمهما وتشريفهما ورضاهما. وإن حَدَّثَ بحسن وحسين حَدَّثَ، فإن الآخر منهما ينظر في بني عليّ، فإن وجد فيهم من يرضى بهداه وإسلامه وأمانته فإنه يجعله إليه إن شاء، وإن لم يرفيهم بعض الذي يريده فإنه يجعله إلى رجل من آل أبي طالب يرضى به، فإن وجد آل أبي طالب قد ذهب كبراًؤهم وذوو آرائهم، فإنه يجعله إلى رجل يرضاه من بني هاشم. وإنه يشترط على الذي يجعله إليه أن يترك المال على أصوله ويُنفق ثمره، حيث أمرته به من سبيل الله ووجهه وذوي الرحم من بني هاشم وبني المطلب والقريب والبعيد، لا يُباع شيء منه ولا يُوهب ولا يُورث.

[وإن مال محمّد بن عليّ على ناحيته، وهو إلى بني فاطمة عليهم السلام] (۱)، وإن رقيقى الذين في صحيفة صغيرة التي كتبت لي عتقاء. هذا ما قضى به عليّ بن أبي طالب في أمواله هذه الغد من يوم قدم مسكن (۲) ابتغاء وجه الله والدار الآخرة، والله المستعان على كل حال، ولا يحلّ لامرئ مسلم يؤمن بالله واليوم الآخر أن يقول في شيء قضيت من مالي ولا يخالف فيه أمرى من قريب أو بعيد.

۱- در تاریخ المدينة المنوره ابن شبهه این جمله بدین صورت آمده: «وإن مال محمّد علی ناحیه، ومال ابني فاطمة ومال فاطمة إلى ابني فاطمة»، وباید این عبارت صحیح باشد.

۲- مسکن نام جای است در کوفه.

ص: ۱۸۹

أما بعد، فَإِنَّ وَلَائِدِي... هذا ما قضى به علي في ماله هذه الغد من يوم قدم مشيكن. شهد أبو شمر بن أبرهه وصعصعته بن صوحان، ويزيد بن قيس وهياج بن أبي هياج. وكتب علي بن أبي طالب بيده لعشر خلون من جمادى الأولى سنة سبع وثلاثين.

«این آن چیزی است که وصیت نموده و دستور داده است به آن در اموال و دارایش، بنده خدا علی، برای خوشنودی خدا، تا مرا به واسطه آن به بهشت برد و دوزخ را از من برای خاطر آن دور سازد و آتش جهنم را بر من روا ندارد در روزی که گروهی روسفید و گروهی روسیاه می شوند.

وصیت چنین است:

املاکی که در «ینبع» و اطراف آن دارم و نسبت آنها به من شناخته شده است، همه آنها و بندگان در آنها صدقه است. جز بندگانم «رباح» و «ابونیزر» و «جبیر» که این سه تن آزادند و هیچ کس بر آنها تسلطی ندارد. ایشان غلامان من اند و در اموال یاد شده پنج سال کار می کنند و حق برداشت مخارج و هزینه زندگی خود و فرزندانشان را دارند.

با حفظ این مراتب آنچه در «وادی القری» دارم و همه از اموال خودم می باشد اختصاص به فرزندان «فاطمه» دارد، و بندگان در این املاک صدقه اند (و در راه خدا مصرف می شوند).

و آنچه در «دیمه» دارم و افرادی که در آنجا هستند نیز صدقه است، جز «زریق» که مانند غلامان یاد شده می باشد. و آنچه در «اذینه» دارم با آنان که در آنجا هستند نیز صدقه است، و «فقیرین» - چنان که می دانید - نیز صدقه است و باید در راه خدا مصرف شود.

آنچه از اموال در اینجا یاد کردم همه صدقه لازم قطعی است، و این حکم در زندگی و پس از مرگ من جاری خواهد بود، باید در آنچه سبب خوشنودی خدا و در راه خداست به مصرف رسد و خویشانم از بنی هاشم و بنی مطلب نزدیک و دور بهره برند.

نظارت بر این اوقاف و صدقات با (فرزندم) حسن بن علی است، از آنها به قدر ضرورت خود بدون زیاده روی بهره می برد و در مواردی که رضای الهی در

ص: ۱۹۰

آن است صرف می‌نماید، در این کار بر او باکی نیست. اگر خواست بخشی از آنها را بفروشد تا قرضی را ادا کند، بفروشد باکی بر او نیست، و اگر بخواهد می‌تواند املاک برجسته و نفیس قرار دهد. فرزندان علی و غلامان و اموال وی اختیارشان در دست حسن بن علی است.

و اگر خانه حسن بن علی جز خانه صدقه باشد و خواست که آن را بفروشد می‌تواند بفروشد، بر او باکی نیست. اگر بخواهد می‌تواند بفروشد و قیمتش را به سه بخش تقسیم کند؛ قسمتی را در راه خدا مصرف نماید و قسمتی را به بنی‌هاشم و بنی‌مطلب و قسمتی را به فرزندان ابوطالب بدهد، در مواردی که خدا می‌پسندد از این سه قسم به مصرف رساند.

اگر پیشامدی برای حسن، رخ داد (و از این جهان در گذشت) در حالی که حسین زنده باشد، این کارها بدو موکول می‌شود، باید آنچه را به حسن دستور دادم وی انجام دهد. برای اوست آنچه برای حسن نوشتم و بر اوست آنچه بر عهده حسن بود. برای فرزندان دو فرزند فاطمه (حسن و حسین) از صدقه علی آن چیزی خواهد بود که برای فرزندان علی تعیین شد، و من هر چه برای دو فرزند فاطمه قرار دادم به جهت خوشنودی خدای عزوجل و حفظ حرمت رسول الله و تعظیم و بزرگداشت و رضای خدا و رسول است.

اگر برای حسن و حسین پیشامدی رخ داد، آخرین این دو نفر در فرزندان علی جستجو می‌کند، اگر کسی را از آنان یافت که صلاحیت و اسلام و امانت او را پسندد، کارها را بدو محول می‌سازد، و اگر کسی را در آنها نیافت که واجد شرایط باشد به یکی از فرزندان ابوطالب که دارای صلاحیت باشد کارها را محول می‌کند، و اگر دید بزرگان و صاحب نظران فرزندان ابوطالب در گذشته‌اند به یکی از مردان بنی‌هاشم که او را واجد شرایط می‌داند می‌سپارد.

بر آن کسی که کارها بدو محول می‌گردد، شرط می‌شود که اصول اموال را حفظ کند و بهره آن را انفاق نماید در آنچه او را بدو دستور داده‌ام؛ از سیل الله و بر خویشان از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، دور و نزدیک. چیزی از آن اصول به فروش نمی‌رسد و بخشیده نمی‌شود و به ارث منتقل نمی‌گردد.

آنچه در اختیار محمد بن علی (ابن حنفیه) است در اختیار او می‌ماند و پس از او

ص: ۱۹۱

به اولاد فاطمه منتقل می‌شود، و آن دو برده که نامشان را در صحیفه کوچک آورده‌ام، آزادند. این است آنچه علی در اموالش دستور می‌دهد، از روزی که به «مسکن» آمده، و این وصیت برای خوشنودی خدا و پاداش در آخرت انجام گرفته، و از خدا در هر حال یاری می‌خواهم. بر هیچ فرد مسلمانی که ایمان به خدا و روز واپسین دارد، حلال نیست که در اموال کاری کند جز دستوری که داده‌ام و از نزدیک یا دور خلاف امر من انجام دهد. سپس آن حضرت در ادامه وصیت‌نامه فرمودند:

این است آنچه علی در اموال خود دستور می‌دهد از روزی که به مسکن آمده است. شاهدان بر این وصیت ابوشمر بن ابرهه و صعصعه بن صوحان و یزید ابن قیس و هیتاج بن هیتاج می‌باشند. این وصیت را علی بن ابی‌طالب به دست خود پس از گذشتن ده روز از جمادی الاول سال سی و هفت نوشته است.»

*** اینک چند موضع از موقوفات حضرت امیر علیه السلام را که نام آنها را در کتابهای حدیثی و تاریخی یافته‌ایم در اینجا می‌آوریم، با توضیحات مختصر جغرافیایی و بیان بعضی از خصوصیات هر یک از این موقوفات:

۱- الأُحمر:

صحرائی است در «الرَّجْلَاء» بین مدینه و شام، نیمی از آن از موقوفات آن حضرت و نیم دیگر متعلق به وراث بود. (۱) ۲- أُذَیْنَةُ: در صحرای «إِضْم» در اطراف مدینه واقع است. (۲) ۳- أُذَیْنَةُ:

نام یکی از وادی‌های «قَبْلَیْهِ» در اطراف مدینه می‌باشد. (۳) املاک و بردگان آنجا صدقه‌اند، چنانچه در وقفنامه عمومی آمده. ۴- الاَسْحَن:

صحرائی است در حدود «فدک». (۴)

۱- ابن شبه، تاریخ المدینه، ص ۲۳۴

۲- همان، ص ۲۲۲

۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۰۹

۴- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۲۵

ص: ۱۹۲

۵- بئر المَلَك:

در صحرای «قنّاء» واقع است. (۱) ۶- البُعَيْغَةُ

چاهی است نزدیک «رشاء» در اطراف مدینه. از حضرت صادق علیه السلام از پدرش نقل شده که چون به علی علیه السلام پیدا شدن این چشمه را بشارت دادند، فرمود: وارث خوشنود می‌گردد، آنگاه فرمود: وقف است بر مساکین و مسافرانی که خرجی راه ندارند و نیازمندان نزدیک. (۲) ۷- البُعَيْغَات

چند چشمه است در «ینیع» به نام‌های «خَيْفُ الْأَرَاك» و «خَيْفُ لَيْلِي» و «خَيْفُ بَسْطَاس». مجموع این چشمه‌ها را حضرت علی وقف نموده است. (۳) ۸- الْبَيْضَاء

صحرای است در «حَرَّةُ الرَّجْلَاء» دارای مزارع و باغ‌ها. (۴) ۹- خانه‌ای در مدینه

این خانه در محلّه «بنی زُرَیْق» در شهر مدینه واقع است و حضرت آن را وقف نمود تا خاله‌هایش در آن سکنی داشته باشند و پس از آن‌ها در اختیار نیازمندان از مسلمین باشد. (۵) ۱۰- دَيْمَةٌ

معلوم نشد کجاست. املاک آنجا وقف و بردگان آن صدقه‌اند جز «زُرَیْق» که آزاد است؛ چنانچه در وقفنامه عمومی آمده.

۱۱- ذَاتُ كَمَات

چهار چاه است در «حَرَّةُ الرَّجْلَاء» به نام‌های «ذوات العشاء» و «قعین» و «معید» و «رعوان». مجموعاً از جمله موقوفات آن حضرت می‌باشد. (۶) ۱۲- رعیه

صحرای است در حدود «فدک» دارای نخل و اندکی آب که از کوه ریزش می‌کند. (۷) ۱۳- عین اَبی نَیْزِر

چشمه‌ای است در «ینیع» پر آب و دارای نخل‌های بسیار، منسوب به «أَبُونَیْزِر» یکی از غلامان حضرت امیر علیه السلام. (۸)

۱- همان، ص ۲۲۳

۲- همان، ص ۲۲۰

۳- همان، ص ۲۲۲

۴- همان، ص ۲۳۴

۵- شیخ الطایفه محمّد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۳۱

۶- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۲۴

۷- همان، ص ۲۲۴

۸- نور الدین علی بن احمد سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۱، ص ۱۲۷

ص: ۱۹۳

۱۴- عین موات

چشمه‌ای است در «وادی القری». (۱) ۱۵- عین فاقه

چشمه‌ای است در «وادی القری» و «عین حسن» نیز نامیده می‌شود. (۲) ۱۶- عین یثیع

«ینبع» دهی است نزدیک کوه «رَضوی» و از مدینه هفت منزل فاصله دارد، دارای چشمه‌های پر آب و گوارا و زمینی حاصل‌خیز. (۳) بعضی چشمه‌های آنجا را یک‌صد و هفتاد چشمه گفته‌اند. (۴) از عمار یاسر نقل شده که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله زمینی را از «ذی العقیبه» در ینبع به حضرت امیر بخشید و عمر نیز در ایام خلافتش قطعه‌ای در همانجا بدو بخشید و علی علیه السلام در آنجا ملکی دیگر خرید و مجموعاً چند چشمه در آنجا داشت و همه را وقف نمود. (۵) این ملک در وقفنامه عمومی ذکر شده با قید هر چه در اطراف آن است و صدقه بودن بردگانی که در آنجا به کار مشغول‌اند جز سه تن از آنها؛ «رباح»، ابو «نیزر» و «جبیر» که آزاد می‌باشند.

۱۷- فقَرین

نام دو جاست در اطراف مدینه که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین بخشیده، و اصل این نام به معنی چاه یا حفره‌ای است که برای به کار گذاشتن نخل حفر می‌کنند. (۶) این زمین حاصل‌خیز در عصر ما نیز معروف است و به زبان محلی «الْفُقیر» نامیده می‌شود. (۷) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در ینبع چشمه‌ای احداث کردند، آبی از آن به طرف آسمان جوشید مانند گردن یک شتر، چون به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشارت دادند فرمود: به وراث بشارت دهید، این چشمه صدقه و وقف است برای زایران خانه خدا و مسافرینی که نیاز به خرج راه دارند، فروخته و بخشیده و به ارث گذاشته نمی‌شود ... (۸) ۱۸- الْقَصِیْبَةُ

باغی است در حدود «فدک». (۹)

۱- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۲۳

۲- همان، ص ۲۲۳

۳- ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۵۰

۴- شیخ احمد بن عبدالحمید عباسی، عمدۀ الاخبار فی مدینه المختار، ص ۳۵۳

۵- وفاء الوفا، ص ۱۳۳۴

۶- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۶۹؛ وفاء الوفا، ص ۱۲۸۲

۷- عمدۀ الاخبار، ص ۳۱۸

۸- کافی، ج ۷، ص ۵۴؛ تهذیب الاخبار، ج ۹، ص ۱۴۸

۹- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۲۵

ص: ۱۹۴

۱۹- وادی القُری

نام صحرای وسیعی است میان مدینه و شام، دارای ده‌های بسیار و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا را فتح نمود. (۱) حضرت امیر در آنجا املاکی داشت و وقف نمود، بعضی از آنها با نام مخصوص ذکر شده و بعضی را نام نبرده‌اند. در وقفنامه عمومی آمده است که برای فرزندان فاطمه علیهم السلام وقف شده و بردگان آنجا صدقه می‌باشند. پی‌نوشتها:

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۴۵

پاره‌های بر جای مانده کتاب فضائل علی بن ابی‌طالب علیه السلام و کتاب الولاية

محمد بن جریر بن یزید طبری (۲۲۳-۳۱۰)

رسول جعفریان

مقدمه

محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری آملی (۲۲۴-۲۸ شوال ۳۱۰) محدث، مفسر، فقیه و مورخ برجسته سنی مذهب قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، شخصیت و عالمی شناخته شده است که در باره او تحقیقات و مطالعات فراوانی صورت گرفته و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست. (۱) در مقایسه او و نوشته‌هایش با آنچه که از عالمان بغداد این قرن می‌شناسیم، بدون تردید می‌توان برتری وی را در بیشتر زمینه‌های علمی؛ مانند فقه، (۲) حدیث، تفسیر و به ویژه تاریخ بر معاصرانش تشخیص داد. به علاوه، در تاریخ تفکر سنی، به لحاظ کثرت تألیفات خوب و ماندنی، تنها می‌توان او را در ردیف برخی از بزرگترین مؤلفان سنی مانند خطیب بغدادی، ابن جوزی، شمس‌الدین ذهبی و ابن حجر قرار داد. نفوذ چشمگیر نوشته‌های او، به ویژه دو کتاب «تاریخ» و «تفسیر» اش بر آثاری که پس از او نگارش یافته، برای شناخت برجستگی وی کافی است.

ما درباره باورهای مذهبی او در جای دیگری به تفصیل سخن گفته و شرایط مذهبی ناهنجار حاکم بر بغداد را که سبب شد تا طبری در برابر حنابله و افراتیون اهل حدیث قرار گیرد، شرح داده‌ایم. (۳) بدون مطالعه آن مطالب، دست کم

۱- نک: تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۰-۳۱۰-۲۸۶-۲۷۹ در پاورقی آنجا دهها منبع برای شرح حال وی آمده است. نیز در لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۷، ش ۷۱۹۰ به همین ترتیب مآخذ شرح حال وی از مصادر مختلف فراهم آمده است. سیوطی در رساله‌ای که با عنوان «التنبیه بمن یبعثه الله علی رأس کل مائه» نگاشته، طبری را از کسانی دانسته که شایسته است فرد برگزیده در آستانه سال ۳۰۰ هجری باشد. نک: خلاصه عبقات الأنوار، ج ۶، ص ۹۴ قم، ۱۴۰۴ به نقل از رساله یاد شده.

۲- طبرانی م ۳۶۰ محدث بزرگ و صاحب سه معجم صغیر، اوسط و کبیر، وقتی از طبری نقل می‌کند، او را با «الطبری الفقیه» نام می‌برد. نک: المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۲۹۲

۳- مقاله «اهل حدیث» و «کتاب صریح السنه طبری» در «مقالات تاریخی»، دفتر دوم. و نیز مقاله «نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت» در «مقالات تاریخی» دفتر ششم.

نمی‌توان دلیل تمایل طبری را به نگارش اثری تحت عنوان «کتاب الولایه» را که گردآوری طرق حدیث غدیر است، دریافت. حنابله بغداد، که دشمنی با امام علی علیه السلام را از دوران اموی به ارث برده بودند، به صراحت به انکار فضائل امام می‌پرداختند. این انکار به حدی بود که خشم ابن قتیبه، عالم محدث سنی اهل حدیث را برانگیخت. (۱) به علاوه، نگرش حدیثی و اخباری عثمانی مذهب‌ها و اصرارشان بر برخی از احادیث مجعول اما منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله، سبب شد تا آنان اجازه کوچک‌ترین تخطی از ظواهر احادیث مزبور را به دیگر دانشمندان دنیای اسلام ندهند. در این میان طبری که خود را یک سر و گردن بالاتر از همه آنان و حتی احمد بن حنبل می‌دید، این فشار را برنتافت و در زمینه‌های مختلف، به مخالفت با اهل حدیث پرداخت.

در این باره که چرا طبری کتاب الولایه را تألیف کرد، در عنوان بعدی سخن خواهیم گفت. آنچه در اینجا لازم است بگوییم این است که، بدون تردید این اثر که اصل آن - بر حسب اطلاعات موجود - برجای نمانده، کتابی است از محمد بن جریر طبری، مورخ معروف بغداد. در این باره، در کهن‌ترین منابع از یک نسل پس از طبری تا قرن دهم، نصوص متقنی در اختیار است که آنها را مرور خواهیم کرد. این درست است که یک یا دو طبری دیگر هم داریم که یکی از آنها شیعه و صاحب «المسترشد» (۲) و دیگری نویسنده کتاب «دلائل الامامة» است؛ (۳) اما احتمال نسبت دادن کتاب طرق حدیث غدیر به آن عالم شیعه، ناشی از بی‌اطلاعی از نصوص متقن تاریخی و به کلی ناشی از حدس و گمانهایی غیر تاریخی است. (۴) عنوان کتاب

کتاب طبری، مانند بسیاری از رساله‌ها و کتابهای کهن، دارای چندین نام مختلف شده است. دلیلش آن است که قدما در نقل از اینگونه کتابها، گاه به اقتضای موضوع کلی کتاب، نامی را که خود می‌خواستند و آن را مطابق با محتوای کتاب می‌دیدند، بر آن اطلاق می‌کردند.

نکته دیگر آن که، همانگونه که از این نام‌ها بر می‌آید، برخی نام مجموعه‌ای از مطالب متنوع است که کنار

۱- ابن قتیبه با اشاره به برخورد واکنشی اهل حدیث در برابر رافضه که مقام علی علیه السلام را بیش از حد بالامی‌برند، به کوتاهی آنها در نقل احادیث فضائل امام اشاره کرده می‌نویسد: آنان او را از ائمه الهدی خارج کرده، از جمله ائمه فتن می‌دانند و عنوان خلافت را برای او ثابت نمی‌کنند به بهانه آن که مردم بر او اجتماع نکردند، اما در عوض یزید بن معاویه را خلیفه می‌دانند، چون مردم بر او اجماع کرده‌اند. پس از آن می‌نویسد:

«و تحامی کثیر من المحدثین أن یحدثوا بفضائله - کرم الله وجهه - أو یظهروا ما یجب له، و کل تلك الأحادیث لها مخارج صحاح. و جعلوا ابنه الحسین علیه السلام خارجاً شاقاً لعصا المسلمین، حلال الدم، لقول النبی صلی الله علیه و سلم: «من خرج علی امتی و هم جمیع، فاقتلوه کائنا من کان». و سووا بینه فی الفضل و بین اهل الشوری لأن عمر لو تبین له فضله لقدمه علیهم و لم یجعل الامر شوری بینهم. و أهملوا من ذکره او روی حدیثا من فضائله حتی تحامی کثیر من المحدثین أن یحدثوا بها و عنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاویه کأنهم لایریدونهما بذلك و إنما یریدونه. فإن قال قائل: «أخو رسول الله صلی الله علیه و سلم علی و أبوسبطیه الحسن و الحسین و أصحاب الکساء علی و فاطمه و الحسن و الحسین» تمعرت الوجوه و تنكرت العیون و طرت حسائک الصدور. وإن ذکر ذاکر قول النبی صلی الله علیه و سلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه» و «أنت منى بمنزلة هارون من موسى»، و أشباه هذا، التمسوا لتلك الأحادیث المخارج لینقصوه و یبخسو حقه بَعْضاً منهم للرافضة و الزاماً لعلی علیه السلام بسببهم ما لایلزمه و هذا هو الجهل بعینه. و السلامة لك أن لاتهلك بمحبته و لاتهلك ببغضته و أن «لا تتحمل» ضغنا علیه بجناية غيره، فإن فعلت فأنت جاهل مفرط فی بغضه

وإن تعرف له مكانة من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالتريبة والإخوة والصهر والصبر في مجاهدة أعدائه وبذل مهجته في الحروب بين يديه مع مكانه في العلم والدين والبأس والفضل من غير أن تتجاوز به الموضع الذي وضعه به خيار السلف لما تسمعه من كثير فضائله فهم كانوا أعلم به وبغيره ولأن ما أجمعوا عليه هو العيان الذي لا شك فيه، والأحاديث المنقولة قد يدخلها تحريف وشوب ولو كان إكرامك لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هو الذي دعاك إلى محبة من نازع عليا وحاربه ولعنه إذ صحب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وخدمه و كنت قد سلكت في ذلك سبيل المستسلم لأنت بذلك في علي عليه السلام أولى لسابقته وفضله و خاصته و قرابته و الدناوة التي جعلها الله بينه وبين رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عند المباهلة، حين قال تعالى «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» فدعا حسنا و حسينا «وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» فدعا فاطمة عليها السلام «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» فدعا عليا عليه السلام. و من أراد الله تبصيره بصّره و من أراد به غير ذلك حيره». الاختلاف في اللفظ، صص ۴۱-۴۳ بيروت، دارالكتب العلمية.

۲- تحقیق احمد المحمودی، قم، مؤسسه الثقافة الاسلامیة لكوشانپور، ۱۴۱۵ به مقدمه مصحح.

۳- تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسه البعثة، قم، ۱۴۱۳

۴- البداية و النهاية، ج ۱۱-۱۲ و ص ۱۶۷، ذیل حوادث سال ۳۱۰؛ ذریعه، ج ۱۶، ص ۳۵؛ شرح الاخبار، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۳۲ یاورقی. کلبرگ با اشاره به حدس آقابزرگ در این که مقصود از کتاب مناقب اهل البيت که ابن طاوس آن را به طبری مورخ نسبت داده، کتابی از طبری شیعی است، می نویسد: ظاهرا هیچ منبعی حدس آقابزرگ را تأیید نمی کند. کتابخانه ابن طاوس، ص

۳۹۸، ش ۳۵۶

ص: ۱۹۸

هم قرار گرفته و برخی دیگر از این نامها، نام بخشی و فصلی از همان کتاب است که احیانا به صورت مستقل نیز تدوین شده است. برای نمونه، عنوان «فضائل اهل البیت» یا «مناقب اهل البیت»- که ابن طاوس برای کتاب طبری از آن یاد و استفاده کرده- نامی کلی است که «حدیث الولایه» می‌توانسته بخشی از آن باشد؛ بخشی که خود به صورت کتابی مستقل نیز درآمده است.

عنوان «کتاب الولایه»- افزون بر آن که مکرر توسط استفاده کنندگان از این اثر بکار رفته- توسط ابن شهر آشوب در اثری کتابشناسانه عنوان شده است. (۱) عنوان دیگر «الرد علی الحرقوصیه» در «رجال النجاشی» آمده و تصریح شده است که کتابی است از طبری مورخ عامی مذهب در باره حدیث غدیر: «له کتاب الرد علی الحرقوصیه، ذکر طرق خبر یوم الغدیر». (۲)

ابن طاوس نیز تصریح کرده است که طبری نام کتابش را «الرد علی الحرقوصیه» گذاشته است. (۳) عقیده ابن طاوس بر آن است که انتخاب این نام به این سبب بوده است که احمد بن حنبل از نسل حرقوص بن زهیر، رهبر خوارج بوده و به همین دلیل از سوی طبری این نام انتخاب شده است. (۴) روزنتال این احتمال را مطرح کرده است که حرقوص در لغت به معنای مگس یا پشه باشد و به احتمال، طبری این تعبیر را برای ابوبکر بن ابی‌داود سجستانی، که کتاب الولایه را در رد بر او نوشته است، به قصد تحقیر او استفاده کرده است. (۵) شاید بتوان این احتمال را نیز افزود که این نام، اشاره به فلسفه نگارش این اثر دارد که طبری آن را در رد بر فردی ناصبی نگاشته است. از آنجا که خوارج دشمن امام علی علیه السلام بوده‌اند و حرقوص بن زهیر رهبر آنان بوده، طبری چنین نامی را برای کتاب خود انتخاب کرده تا حنابله افراطی را خارجی و ناصبی مسلک نشان دهد- نه آن که بحث از نسب احمد در میان بوده باشد.

عنوان «رساله فی طرق حدیث غدیر» نیز عنوانی است که با مضمون کتاب به راحتی سازگار است. (۶) در این میان، کالبرگ عنوان «کتاب الولایه» و «کتاب المناقب» را در دو جا آورده است؛ در حالی که خود وی به این نکته اشاره دارد که ممکن است کتاب الولایه بخشی از کتاب فضائل یا کتاب مناقب باشد. (۷)

۱- معالم العلماء ص ۱۰۶، ش ۷۱۵؛ و عمده عیون صحاح الأخبار، ابن بطریق، ص ۱۵۷

۲- رجال النجاشی، ص ۳۲۲، ش ۸۷۹.

۳- اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ قم ۱۴۱۵.

۴- الطرائف، ص ۱۴۲

۵- کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۸

۶- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نک: کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۶

۷- کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۶، ش ۱۷۱؛ ص ۳۹۸، ش ۳۵۶

ص: ۱۹۹

آنچه در عمل رخ داده، این است که استفاده کنندگان از این کتاب، گاه نام کتاب فضائل علی علیه السلام یا مناقب را آورده‌اند، اما حدیث غدیر را نقل کرده‌اند؛ مانند ابن شهر آشوب در مناقب، که نام کتاب الولایه را آورده و فضائل را از آن نقل کرده است. پیداست که دقتی در این کار صورت نگرفته است.

اکنون که بنای جمع آوری نقلهای برجای مانده این کتاب است، بهتر است احادیثی که از این کتاب در فضائل امام پ بجز حدیث غدیر نقل شده- به عنوان کتاب فضائل و احادیث غدیر هم تحت عنوان کتاب الولایه گردآوری شود.

کتاب غدیر و مناقب طبری در اختیار چه کسانی بوده است؟

روشن است که، این کتاب در اختیار چندین نفر از مؤلفان، مورخان و محدثان بزرگ اسلامی تا قرن نهم بوده است. (۱) فهرست اجمالی نام این افراد عبارت است از:

قاضی نعمان اسماعیلی (م ۳۶۳) که بیشترین نقل را از این کتاب دارد.

نجاشی (۳۷۲-۴۵۰) که از نام کتاب یاد کرده و طریق خود را به آن یادآور شده است. شیخ طوسی (م ۴۶۰)، همین طور. یاقوت حموی (م ۶۲۶) که گزارشی از چگونگی تألیف این اثر به دست داده است.

ابن بطریق (م ۶۰۰) که به تعداد طرق نقل حدیث غدیر در این کتاب تصریح کرده است. ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) که او نیز نام این کتاب را در شرح حال وی آورده و در جای دیگر خبر شمار طرق نقل شده برای حدیث غدیر در این کتاب را ارائه کرده و در المناقب، در چندین مورد از آن نقل کرده است.

ابن طاووس (م ۶۶۴) که هم از آن یاد و هم نقل کرده است.

شمس الدین ذهبی (۷۴۸) که آن را دیده و چندین حدیث از آن نقل کرده است.

ابن کثیر (م ۷۷۴) که کتاب را دیده و چندین روایت نقل کرده است.

و ابن حجر (م ۸۵۲) که او نیز کتاب را دیده است.

در واقع این مطلب به قدری واضح و روشن است که نیازی به اثبات آن نیست. گفتنی است که در سالهای اخیر هیچ کس به اندازه استاد علامه مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی که عمرش را

۱- شگفت آن که فؤاد سزگین تاریخ التراث العربی، مجلد الأول، ج ۱، التدوین التاريخی، ص ۱۶۸ به هیچ روی متوجه منقولات این کتاب طبری نشده و از آن در فهرست کتابهای طبری یاد نکرده است. وی تنها در پاورقی همان صفحه، به نقل از بروکلیمان و با اشاره به سخن نجاشی، از رساله الرد علی الحرقوصیه یاد نموده، بدون آن که به باقی مانده‌های این اثر مهم در کتابهای بعدی اشاره کند.

ص: ۲۰۰

وقف تحقیق در باره امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام کرده، به معرفی این اثر پرداخت. (۱) اکنون مروری بر آنچه که درباره این اثر گفته شده است، خواهیم داشت.

مفصل‌ترین نقلها از این کتاب توسط قاضی نعمان- ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، نویسنده، دانشمند و قاضی اسماعیلی مذهب دولت فاطمی (م ۳۶۳) در مجلد نخست «شرح الأخبار فی فضائل الائمه الاطهار» او آمده که در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

ابوالعباس احمد بن علی نجاشی (م ۴۵۰) در باره طبری و کتاب غدیر می‌نویسد:

أبو جعفر الطبري عامي، له كتاب الردّ على الحرقوصية، ذكر طرق خبر يوم الغدير، أخبرنا القاضي أبو إسحاق إبراهيم بن مخلد، قال: حدّثنا أبي، قال: حدّثنا محمد بن جرير بكتابه الردّ على الحرقوصية. (۲)

شیخ طوسی (م ۴۶۰) در باره این کتاب نوشته است:

محمد بن جرير الطبري، أبو جعفر، صاحب التاريخ، عامي المذهب. له كتاب خبر غدیر خمّ، تصنیفه و شرح امره. أخبرنا أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدوري، عن ابن كامل، عنه. (۳)

یحیی بن حسن معروف به ابن بطریق (۵۲۳-۶۰۰) می‌نویسد:

وقد ذكر محمد بن جرير الطبري، صاحب التاريخ خبر يوم الغدير و طرقه من خمسة و سبعين طريقا، و افرد له كتابا سماه كتاب الولاية. (۴)

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) نیز از کتاب الولاية طبری یاد کرده است:

أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري صاحب التاريخ، عامي، له كتاب غدیر خمّ و شرح امره، و سماه كتاب الولاية. (۵)

که وی در کتاب «مناقب آل ابی‌طالب» از آن روایاتی نقل کرده است که بدان خواهیم پرداخت. شیخ سدیدالدین محمود حمصی رازی از علمای قرن هفتم هجری نیز در اثبات تواتر حدیث غدیر به نوشته‌های اصحاب حدیث استناد کرده و می‌نویسد:

۱- الغدير في التراث الاسلامي، صص ۳۷-۳۵؛ اهل البيت في المكتبة العربية، صص ۶۶۴-۶۶۱

۲- رجال النجاشي، تحقيق السيد موسى الشيبيري، قم ص ۳۲۲، ش ۸۷۹

۳- كذا. و في مورد آخر: كتاب خبر غدیر خمّ و شرح امره، تصنیفه. فهرسة كتب الشيعة و اصولها، تحقيق السيد عبدالعزيز الطباطبائي، قم، ۱۴۲۰، ص ۴۲۴، ش ۶۵۵

۴- عمدة عيون صحاح الاخبار، ص ۱۵۷، قم، ۱۴۱۲.

۵- معالم العلماء، ص ۱۰۶، ش ۷۱۵.

ص: ۲۰۱

لأن أصحاب الحديث أوردوه من طرق كثيرة، كمحمد بن جرير الطبري فإنه أورد من ثيف وسبعين طريقاً في كتابه. (۱)

احمد بن موسى بن طاوس که از علمای میانه قرن هفتم هجری است نیز در همین زمینه می‌نویسد: و ساقه [ای الحديث الغدير] أبو جعفر محمد بن جرير الطبري صاحب التفسير و التاريخ الكبير من خمسة و سبعين طريقاً. (۲)

رضی الدین علی ابن طاوس (۵۸۹-۶۶۴) در مواردی از کتاب مناقب اهل بیت طبری مطالبی نقل کرده، (۳) و در مواردی نیز از کتاب الولاية او یاد کرده که گزارش آن را خواهیم آورد. وی در باره کتاب الولاية طبری می‌نویسد:

و من ذلك ما رواه محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ الكبير صنفه و سماه كتاب الرد على الحرقوصية، روى فيه حديث يوم الغدير و ما نص النبي على علي عليه السلام بالولاية و المقام الكبير، و روى ذلك من خمس و سبعين طريقاً. (۴)

همچنین در مورد دیگری می‌نویسد: و اما الذي ذكره محمد بن جرير صاحب التاريخ فإنه في مجلد. (۵)

و در جای دیگر می‌نویسد: و قد روى الحديث في ذلك محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ من خمس و سبعين طريقاً و أفرده له كتاباً سماه حديث الولاية. (۶)

شمس الدين ذهبی (م ۷۴۸) می‌نویسد:

و لما بلغه أن ابن أبي داود تكلم في حديث غدير خم، عمل كتاب الفضائل و تكلم على تصحيح الحديث. قلت: رأيت مجلداً من طرق الحديث لابن جرير فاندعشت له لكثرة الطرق. (۷)

خواهیم دید که شمس الدین الذهبی (۶۷۳-۷۴۸) که به احتمال تنها جزو دوم این کتاب را دیده، چندین روایت از آن در کتاب «طرق حديث من كنت مولاه» نقل کرده است. وی در موردی می‌نویسد:

قال محمد بن جرير الطبري في المجلد الثاني من كتاب غدير خم له، و أظنه بمثل جميع هذا الكتاب نسب إلى التشيع، فقال: ... (۸)

ابن کثیر (م ۷۷۴) در ضمن شرح حال طبری در ذیل حوادث

۱- المنقذ من الضلال، ج ۱، ص ۳۳۴ قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴.

۲- بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۱، صص ۲۹۹-۳۰۰

۳- اليقين، ص ۲۱۵

۴- اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ قم ۱۴۱۵.

۵- همان، ج ۲، ص ۲۴۸

۶- الطرائف، ص ۱۴۲ و نک: ص ۱۵۴ قم، ۱۴۰۰

۷- تذكرة الحفاظ، بيروت، دارالکتب العلمیه ج ۲، ص ۷۱۳

۸- طرق حديث من كنت ...، ص ۶۲، ش ۶۱

ص: ۲۰۲

سال ۳۱۰ می‌نویسد:

و قد رأیت له کتاباً جمع فيه أحادیث غدیر خمّ فی مجلدين ضخمین. (۱)

ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) با ارائه آنچه که مزّی در «تهذیب الکمال» آورده، می‌نویسد: وی چیزی افزون بر آنچه ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» دارد، نیاورده، جز آن که حدیث موالاة را نقل کرده، (۲) در حالی که طبری در تألیفی چندین برابر آنچه ابن عقده در جمع طرق این روایت آورده، (۳) طرق حدیث غدیر را فراهم آورده است:

و قد جمعه ابن جریر الطبری فی مؤلف فيه أضعاف من ذکر و صحّحه و اعتنی بجمع طرقه أبو العباس بن عقده فأخرجه من حدیث سبعین صحابياً أو أكثر. (۴)

انگیزه طبری در تألیف کتاب الولاية

در باره علت تألیف کتاب الولاية از سوی طبری، در چندین منبع، به آن اشاره شده است. خلاصه ماجرا آن است که عالمی سجستانی نام-فرزند سجستانی صاحب سنن-مطلبی در انکار حدیث غدیر گفت که سبب تألیف این اثر از سوی طبری شد. در اینجا گزارش این رویداد را در منابع کهن پی می‌گیریم.

قدیمی‌ترین منبعی که دلیل تألیف این کتاب را مطرح کرده، قاضی نعمان (م ۳۶۳) است. وی می‌نویسد:

فمن ذلك انّ كتابه الذي ذكرناه و هو كتاب لطيف بسيط ذكر فيه فضائل عليّ عليه السلام و ذكر انّ سبب بسطه إياه، إنّما كان لأنّ سائلاً سأله عن ذلك لأمر بلغه عن قائل زعم أنّ عليّاً عليه السلام لم يكن شهد مع رسول الله صلّى الله عليه و آله حجة الوداع التي قيل أنّه قام فيها بولاية عليّ بغدير خمّ ليدفع بذلك بزعمه عنه الحديث لقول رسول الله صلّى الله عليه و آله: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه. فأكثر الطبري التعجب من جهل هذا القائل و احتجّ على ذلك بالروايات الثابتة على قدوم عليّ من اليمن على رسول الله صلّى الله عليه و آله (۵)

ياقوت حموی بخش عمده آگاهی‌های خود درباره طبری را از ابوبکر ابن کامل گرفته است. ابتدا در شمارش تألیفات طبری، از جمله می‌نویسد:

۱- البدایة و النهایه، ج ۱۱ و ۱۲، ص ۱۶۷، ذیل حوادث سال ۳۱۰

۲- تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۴

۳- در فتح الباری ج ۷، ص ۶۱ بدون اشاره به کتاب طبری می‌نویسد: «و أوعب من جمع مناقبه [یعنی علیّاً] من الأحادیث الجیاد النسائی فی کتاب الخصائص؛ و اما حدیث من كنت مولاه فعليّ مولاه، فقد أخرجه الترمذی و النسائی و هو كثير الطرق جداً، و قد استودعها ابن عقده فی کتاب مفرد؛ و كثير من أسانیدها صحاح و حسان.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷ بیروت، دارالفکر. نسخه‌ای از کتاب ابن عقده تحت عنوان «جمع طرق حدیث الغدیر» در اختیار ابن حجر بوده است. نک: مقالات تاریخی، دفتر ششم، مقاله منابع تاریخی ابن حجر در الاصابه، ص ۳۶۳

۵- شرح الاخبار، ج ۱، صص ۱۳۲-۱۳۰

ص: ۲۰۳

و کتاب فضائل علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه تکلم فی أوله بصحة الاخبار الواردة فی غدیر خم، ثم تلاه بالفضائل و لم یتّم. (۱) پس از آن، با اشاره به این که طبری همه کسانی را که در باره او سخنی گفته بودند، بخشید مگر کسانی را که او را متهم به بدعت کرده بودند، از وی ستایش کرده و به نقل از ابوبکر بن کامل می‌نویسد:

و كان إذا عرف من إنسان بدعة أبعد و أطرحه. و كان قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب حديث غدیر خم، و قال: إن علی بن ابی‌طالب كان باليمن فی الوقت الذي كان رسول الله صلّى الله عليه وآله بغدیر خم. و قال هذا الإنسان فی قصیده مزدوجة یصف فيه بلدًا بلدًا و منزلًا منزلًا یلوح فيها إلى معنی حديث غدیر خم فقال:

ثم مررنا بغدیر خم کم قائل فيه بزور جم
علی علی و النبی الأمی

و بلغ أباجعفر ذلك، فابتدأ بالكلام فی فضائل علی بن ابی‌طالب علیه السلام و ذکر طریق حدیث خم، فكثر الناس لاستماع ذلك و استمع [اجتمع] قوم من الزوافض من بسط لسانه بما لا یصلح فی الصحابه فابتدأ بفضائل ابی بکر و عمر. (۲)

در دو متن بالا، نام کسی که چنین اشکالی را مطرح کرده، نیامده است. اما شمس الدین ذهبی به نقل از ابومحمد عبدالله بن احمد بن جعفر فرغانی - که او را دوست طبری دانسته‌اند (۳) و بیشترین آگاهی‌های موجود در باره طبری از اوست و ذیلی هم بر تاریخ طبری نگاشته (۴) - در این باره توضیح بیشتری داده است:

و لما بلغه [الطبری] أن ابن ابی‌داود تکلم فی حدیث غدیر خم، عمل کتاب الفضائل و تکلم علی تصحیح الحدیث. (۵)
ذهبی در جای دیگری هم ضمن برشمردن تألیفات طبری می‌نویسد:

و لما بلغه أن ابابکر بن ابی‌داود تکلم فی حدیث غدیر خم، حمل کتاب الفضائل، فبدأ بفضل الخلفاء الراشدين، و تکلم علی تصحیح حدیث غدیر خم، و احتجّ لتصحیحه. (۶)

۱- معجم الأدباء، ج ۱۸، ص ۸۰

۲- معجم الأدباء، ج ۱۸، ص ۸۴ و ۸۵

۳- تاریخ الاسلام ذهبی، صص ۳۲۰-۳۱۰ و ص ۲۸۱

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۳۲

۵- تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۷۱۳

۶- تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۲۰-۳۱۰، ص ۲۸۳

ص: ۲۰۴

اصل این عبارت از آن فرغانی بوده که شکل کامل آن را ابن عساکر نقل کرده است. وی پس از برشمردن آثار طبری به تفصیل، می‌نویسد:

و لَمَّا بَلَغَهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ بَنَى دَاوُدَ السَّجِسْتَانِيَّ [م ۳۱۶] تَكَلَّمَ فِي حَدِيثِ غَدِيرِ خَمٍّ عَمَلِ كِتَابِ الْفَضَائِلِ، فَبَدَأَ بِفَضْلِ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرِ وَعِثْمَانَ وَعَلِيٍّ - رَحِمَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - وَتَكَلَّمَ عَلَى تَصْحِيحِ حَدِيثِ غَدِيرِ خَمٍّ وَاحْتِجَّ لِتَصْحِيحِهِ وَ أَتَى مِنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بِمَا أَنْتَهَى إِلَيْهِ وَ لَمْ يَتَمَّ الْكِتَابَ، وَ كَانَ مَمَّنْ لَا يَأْخُذُهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ ... (۱)

در متون کلامی شیعه نیز در وقت بحث از غدیر به اشکال ابوبکر عبدالله ابن ابی داود سلیمان سجستانی اشاره شده و به برخورد طبری نیز با او اشارت رفته است؛ از جمله سید مرتضی در «الذخیره» سخن سجستانی را باطل دانسته و به برخورد طبری با او اشاره می‌کند. (۲) همو در «الشافی» با اشاره به این که خبر غدیر را تمامی راویان شیعه و سنی روایت کرده‌اند، به عنوان اشکال، از انکار سجستانی یاد کرده است. شریف مرتضی در پاسخ، ضمن اینکه اظهار کرده نظر سجستانی نظر شاذ و نادری است، از تبری بعدی او در مواجهه با طبری، از این نظرش هم یاد کرده است. (۳) در همین منابع آمده است که سجستانی این نسبت را تکذیب کرده و گفته است: که وی نه اصل حدیث، بلکه منکر این شده است که مسجد غدیر خم آن روزگار هم وجود داشته است.

ابوالصلاح حلبی نیز در «تقریب المعارف» پس از اشاره به تواتر حدیث غدیر می‌نویسد:

وَ لَا يَقْدَحُ فِي هَذَا مَا حَكَاهُ الطَّبْرِيُّ عَنْ بَنِي دَاوُدَ السَّجِسْتَانِيَّ مِنْ إِنْكَارِ خَيْرِ الْغَدِيرِ ... عَلَى أَنَّ الْمُضَافَ إِلَى السَّجِسْتَانِيَّ مِنْ ذَلِكَ مَوْقُوفٌ عَلَى حِكَايَةِ الطَّبْرِيِّ، مَعَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْمَلَاهَاةِ وَالشَّنَائِ وَ قَدْ أَكْذَبَ الطَّبْرِيُّ فِي حِكَايَتِهِ عَنْهُ، وَ صَرَّحَ بِأَنَّهُ لَمْ يَنْكُرِ الْخَبْرَ وَ إِنَّمَا أَنْكَرَ أَنَّ يَكُونَ الْمَسْجِدَ بَغْدِيرِ خَمٍّ مُتَقَدِّمًا وَ صَنَّفَ كِتَابًا مَعْرُوفًا يَتَعَدَّرُ مِمَّا قَرَفَهُ بِهِ الطَّبْرِيُّ وَ يَتَبَرَّأُ مِنْهُ. (۴)

۱- تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۱۹۸

۲- الذخیره، ص ۴۴۲ تصحیح سید احمد حسینی اشکوری.. به رغم آن که در هر دو نسخه کتاب، قید شده که مقصود ابوبکر فرزند ابن ابی داود سجستانی صاحب سنن است، مصحح تصور کرده که آن خطاست و نام خود سجستانی را در متن آورده است!

۳- الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۲۶۴ تصحیح سید عبدالزهراء الخطیب، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام.

۴- تقریب المعارف، تحقیق فارس حسون، قم، ۱۴۱۷، صص ۲۰۷ و ۲۰۸

ص: ۲۰۵

تألیف کتاب الولایه واتهام به تشیع

همان گونه که ذهبی اشاره کرده است، طبری به دلیل تألیف این اثر، متهم به تشیع گردید؛ (۱) زیرا اهل حدیث، حدیث غدیر را نمی‌پذیرفتند و اگر هم می‌پذیرفتند، اجازه تألیف کتابی در طرق آن را که می‌توانست دستاویز شیعیان شود، به کسی چون طبری که امامی شناخته شده بود، نمی‌دادند. از همین روست که شاهدیم بخاری که تنها و تنها روایات موجود در دوایر اهل حدیث را ارائه می‌کند، از ذکر این حدیث با داشتن آن همه طریق خودداری ورزیده است.

اگر نگارش کتابی دیگر از سوی طبری را در باره «حدیث الطیر» که صحت آن بی‌تردید افضل بودن امام علی علیه السلام را بر همه صحابه ثابت می‌کند، مورد توجه قرار دهیم، زمینه اتهام تشیع به طبری روشن‌تر می‌شود. ابن کثیر درباره این کتاب نوشته است:

و رأیت فیه مجلداً فی جمع طرقه و ألفاظه لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری المفسر صاحب التاریخ.

در ادامه اشاره می‌کند که ابوبکر باقلانی کتابی در تضعیف طرق و دلالت این روایت در رد بر کتاب طبری نوشته است. (۲) به هر روی روشن است که طبری در شرایطی مانند شرایط بغداد، با تسلطی که حنابله داشتند، با داشتن تألیفی در حدیث غدیر و جامع‌تر از آن، تألیف اثری در فضائل علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌بایست به تشیع متهم می‌گردید. ابن خزیمه، محدث معروف سنی اهل حدیثی مشبّهی مذهب، که در نیشابور می‌زیست، در باره او می‌نویسد: ما أعلم علی أديم الأرض أعلم من محمد بن جریر، و لقد ظلمته الحنابلة. (۳)

در واقع، دشمنی حنابله متعصب با او، (۴) دلایل دیگری نیز داشت؛ (۵) اما این نکته، می‌توانست مهم‌ترین عامل عناد و کینه آنان نسبت به طبری باشد. در واقع، نسبت دادن رفض به او، جز از این زاویه ممکن نبود.

ابن مسکویه در این باره می‌نویسد:

و فیها [۳۱۰] تُؤفی محمد بن جریر الطبری، و له نحو تسعین سنه، و دفن لیلاً، لأن العامه اجتمعت و منعت من دفنه نهاراً. و ادعت علیه الرفض، ثم ادعت علیه الإلحاد. (۶)

۱- طرق حدیث من کنت ...، ص ۶۲: و أظنه بمثل جمع هذا الكتاب نسب الى التشیع.

۲- البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۳۹۰ داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳

۳- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۱۹۶؛ الانساب، ج ۴، ص ۴۶؛ معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، صص ۳۲۰-۳۱۰ و ۲۸۲

۴- قال: كانت الحنابلة تمنع و لا تتحرك احداً یسمع علیه. معجم الأدباء، ج ۱۸، ص ۴۳

۵- از جمله آنها، انکار حدیث الجلوس علی العرش بود که می‌گفت محال است و این شعر را می‌خواند:

سبحان من لیس له انیس و لا له فی عرشه جلیس

یاقوت معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۵۸؛ و الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۸۷ در ادامه این نقل می‌نویسد: فلما سمع ذلك الحنابلة منه و أصحاب الحدیث، وثبوا و رموه بمحابرهم و قیل كانت الوفا، فقام ابو جعفر بنفسه و دخل داره، فرموا داره بالحجارة حتی صار علی بابه کاتل العظیم، و ركب نازوك صاحب الشرطه فی عشرات الوف من الجند يمنع عنه العامه. و وقف علی بابه یوما الى اللیل و أمر برفع الحجاره عنه. و كان قد كتب علی بابه

سبحان من لیس له انیس و لا له فی عرشه جلیس

فأمر نازوك بمحو ذلك. و كتب مكانه بعض اصحاب الحديث ...

به دنبال این اعتراضات بود که طبری تسلیم شد و متنی مطابق میل حنابله نوشت. این متن همان «صریح السنه» است که ما در مقالات تاریخی دفتر دوم، گزارش آن را آورده‌ایم.

به جز آنچه گذشت، ابن جوزی به اختلاف نظرهای دیگری میان طبری و ابوبکر بن ابی‌داود در زمینه مسائل اعتقادی کرده و از

تلاش ابن ابی‌داود در کشاندن مسأله به حکومت و پاسخ طبری سخن گفته است. نک: المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷

دلیل دیگر مخالفت حنابله با طبری، بی‌اعتنایی طبری به فقه احمد بن حنبل است. ابن الوردی می‌نویسد: و صنف کتابا فيه اختلاف

الفقهاء و لم يذكر فيه احمد بن حنبل، فقیل له فی ذلك، فقال: انما كان احمد بن حنبل محدثا. فاشتد ذلك علی الحنابلة و كانوا

لا يحصون كثرةً ببغداد، و رموه بالرفض تعصبا و تشنيعا عليه. تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۵۶ نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۹ ق.

المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۷۱ قاهره، مکتبه المتنبی.

۶- تجارب الأمم، ج ۵، ص ۱۴۲ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۷

ص: ۲۰۶

یاقوت حموی (م ۶۲۶) در باره او سخنی از خطیب بغدادی نقل کرده و سپس می‌نویسد:

قال غیر الخطیب: و دُفِنَ لیلًا خوفًا من العامَّةِ لِأَنَّهُ كَانَ يُتَّهَمُ بِالتَّشِيعِ. (۱)

ابن جوزی (م ۵۹۷) در باره او به نقل از ثابت بن سنان می‌نویسد:

و ذکر ثابت بن سنان فی تاریخه: أَنَّهُ إِنَّمَا أُخْفِيت حاله، لِأَنَّ العامَّةَ اجتمعوا و منعوا من دفنه بالتَّهَار و ادَّعوا علیه الرِّفض، ثم ادَّعوا علیه

الإلحاد. (۲)

وی در ادامه با اشاره به این فتوای طبری که مسح بر پا را جایز می‌دانست و غسل و شست و شوی آن را لازم نمی‌شمرد، این را نیز

سبب دیگری در نسبت رِفض به طبری می‌داند: فلَهِذا نَسبَ إلی الرِّفض. (۳)

ابن اثیر- با الهام از عبارت ابن مسکویه- می‌نویسد:

و فی هذه السنَّة [۳۱۰] تُوفِّيَ مُحَمَّدُ ابن جریر الطبری، صاحب التاریخ ببغداد، و مولده سنَّة أربع و عشرين و مائین، و دفن لیلًا بداره،

لِأَنَّ العامَّةَ اجتمعت و منعت من دفنه نهارًا، و ادَّعوا علیه الرِّفض، ثم ادَّعوا علیه الإلحاد. (۴)

ابن اثیر، تعبیر عامه را که کنایه از اهل سنت است نمی‌پذیرد و با اظهار این که مخالفت از سوی عامه؛ یعنی اهل سنت نبوده، حنابله

را مقصّر اصلی می‌داند؛ و إِنَّمَا بعض الحنابله تعصَّبوا علیه و وقعوا فیه، فتبعهم غیرهم» (۵)

ابن کثیر نیز خبر از برخورد حنابله با او داده، می‌نویسد:

«و دفن فی داره، لِأَنَّ بعض عوام الحنابله و رعاعهم منعوا دفنه نهارًا و نسبوه إلی الرِّفض ... و إِنَّمَا تقلَّدوا ذلك عن أبی بکر محمد بن

داود الفقیه الظاهری، حیث تکلم فیه و یرمیه بالعظائم و بالرِّفض» (۶).

ابن کثیر در این عبارت، به عمد یا غیر عمد، میان ابوبکر عبدالله بن ابی‌داود سجستانی (م ۳۱۶) متهم به ناصبی‌گری با ابوبکر محمد

بن علی بن داود فقیه ظاهری خلط کرده است. (۷) کسی که طبری را متهم به تشیع می‌کرد، سجستانی- فرزند سجستانی صاحب

۱- معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۰ دارالفکر.

۲- المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷

۳- همانجا.

۴- الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۷۴ ذیل حوادث سنه ۳۱۰ بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.

۵- همانجا.

۶- البدایه و النهایه، ج ۱۱ و ۱۲، ص ۱۶۷ بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۳.

۷- البته میان طبری و علی بن داود ظاهری اختلاف نظرهایی بود که منجر به نگارش اثری از محمد بن علی بن داود ظاهری بر ضد

طبری شد؛ اما این جریان، ربطی به مناقشه مورد بحث در باره غدیر ندارد. نک: معجم الادباء، ج ۱۸، صص ۷۹ و ۸۰

ص: ۲۰۷

سنن- بود که خود متهم به ناصبی‌گری بود. به همین دلیل، زمانی که به طبری خبر دادند سجستانی فضائل علی علیه السلام را روایت می‌کند، گفت: «تکبیره من حارس» (۱).

ذهبی پس از نقل این مطلب، از دشمنی موجود میان آنان سخن گفته است. همو نقلهایی در باره ناصبی‌گری او دارد که البته آن را انکار می‌کند. (۲) ابن ندیم، در شرح حال سجستانی یاد شده، اشاره می‌کند که کتاب تفسیری نگاشت و این بعد از آن بود که طبری کتاب تفسیرش را نوشت. (۳) این هم نشانی از رقابت آنهاست.

ناصری‌گری سجستانی سبب شد تا ابن فرات وزیر او را از بغداد به واسط تبعید کند و تنها وقتی که قدری از فضائل امام علی علیه السلام را روایت کرد، علی بن عیسی او را به بغداد بازگرداند. پس از آن شیخ حنابله شد! ثم تَحْتَبَلْ، فصار شیخاً فیهم و هو مقبول عند أهل الحديث.

افتضاح وضعیت او به حدی بود که پدرش در باره‌اش می‌گفت: ابنی عبدالله کذاب. (۴)

ذهبی در شرح حال او در «میزان الاعتدال» گفته یکی دیگر از محدثان سنی درباره طبری را آورده است؛ «أقذع أحمد ابن علی السلیمانی الحافظ: فقال: کان یضع للروافض» (۵). سپس به رد سخن وی پرداخته و همین اندازه تأیید می‌کند که: «ثقة صادق فیه تشیع سیر و موالة لا تُصَرَّ» (۶)

وی احتمال می‌دهد که سخن سلیمانی در باره ابن جریر شیعی بوده که کتاب «الرواه عن أهل البيت» داشته است. با توجه به نصوصی که در باره اتهام رفض به طبری مورخ داریم، بعید می‌نماید که مقصود سلیمانی، کسی جز او باشد. به علاوه که ابن جریر شیعی، در دوایر سنی شهرتی نداشته است.

ابن حجر در «لسان المیزان» سخن ذهبی را نقل کرده و به پیروی او، با دفاع از سلیمانی به این که امام متقنی است، سخن او را در باره ابن جریر دوم یعنی امامی مذهب می‌داند! با این حال، در باره طبری مورخ این نکته را تصریح می‌کند که: «وإنما نُبِرَ بالتشیع، لأنَّه صحَّح حدیثَ غدیر حُمَّ». (۷)

تشیع طبری! (۸)

در اینجا پیش از پرداختن به بحث درباره روایت غدیر در کتاب طبری، این پرسش مطرح است که آیا تنها همین نکته

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، صص ۳۲۰-۳۱۰ و ۵۱۶

۲- همان، ص ۵۱۷

۳- الفهرست، ص ۲۸۸ تصحیح تجدد.

۴- تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۲۰-۳۱۰ و ۵۱۸

۵- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۹۹

۶- همان.

۷- لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۸ بیروت، تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشلی

۸- بارها نوشته‌ایم که اتهام به تشیع با اتهام به رفض متفاوت است. در این باره به بحثهای مقدماتی کتاب تاریخ تشیع در ایران، جلد نخست، مراجعه فرمایید.

ص: ۲۰۸

سبب اتهام تشیع به طبری شده است یا نکته و مطلب دیگری هم مطرح بوده و اصلاً چرا طبری، به رغم آن که در «تاریخ» و «تفسیر» خود، به نقل حدیث غدیر نپرداخته، یکبار در سالهای پایانی عمر، به تألیف کتابی در باره طرق حدیث غدیر و حدیث طبر که می‌توانست عواقب خطرناکی برای او داشته باشد، دست می‌زند؟ آیا ممکن است به جز ردیه نویسی، تغییری در بینش مذهبی طبری رخ داده باشد؟ چنین احتمالی با توجه به شخصیتی که از طبری و آثار او می‌شناسیم، بعید می‌نماید؛ جز آن که این مسأله زاویه بلکه زوایای دیگری نیز دارد که بر ابهام آن می‌افزاید.

قصه از این قرار است که ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی (م ۳۱۶-۳۸۳) (۱) ادیب معروف قرن چهارم هجری که از شاعران برجسته و پرآوازه دوره آل‌بویه و از نظر باورهای مذهبی، فردی شیعه مذهب بوده، (۲) به عنوان خواهرزاده طبری معرفی شده و ضمن شعری، تشیع خود را مربوط به تشیع دایی‌های خود؛ یعنی خانواده همین ابن جریر طبری کرده است.

خواهرزادگی او نسبت به طبری مورخ، در منابع کهن تصریح شده است؛ از جمله سمعانی (م ۵۶۲) ذیل مدخل خوارزمی می‌نویسد: «... و الشاعر المعروف ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی الأديب، و قيل له: الطبري. لأنه ابن اخت محمد بن جرير بن يزيد الطبري» (۳)

به جز او، ابن خلکان، (۴) شمس‌الدین ذهبی، (۵) صفدی، (۶) ابن عماد حنبلی، (۷) و یافعی (۸) این نکته را یادآور شده‌اند. ممکن است که این مؤلفان، این مطلب را از یکدیگر اقتباس کرده باشند؛ اما نصی که مهم بوده و حتی از عبارت سمعانی کهن‌تر است، تصریح حاکم نیشابوری (ربیع الاول ۳۲۱- صفر ۴۰۵) به این مطالب در کتاب مفقود شده «تاریخ نیشابور» است. (۹) ابن فندق بیهقی در شرح تألیفات تاریخی می‌نویسد: ... بعد از آن محمد بن جریر الطبری که خال ابوبکر الخوارزمی الادیب بود، تاریخ کبیر تصنیف کرد و مرا در نسب عرقی به محمد بن جریر المورخ کشید چنان که حاکم ابو عبدالله الحافظ در تاریخ نیشابور آورده است. (۱۰) در جای دیگری هم نوشته است: و خواجه ابوالقاسم الحسین بن ابی‌الحسن

۱- در باره سال تولد وی بنگرید به مقدمه دیوان ابی‌بکر الخوارزمی، دکتر حامد صدقی، ص ۱۰۷

۲- نامه او به شیعیان نیشابور در رسائل الخوارزمی، چاپ بیروت، ص ۱۶. استاد صدقی تمامی عباراتی که در نوشته‌های او بوی تشیع می‌دهد، در مقدمه دیوان ابی‌بکر الخوارزمی تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۶ صص ۱۱۷-۱۱۵ آورده است.

۳- الانساب ج ۲، ص ۴۰۸

۴- وفيات الاعیان ج ۴، صص ۱۹۲، ۴۰۰

۵- سیر اعلام النبلاء ج ۱۶، ص ۵۲۶

۶- الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۸۴

۷- شذرات الذهب ج ۳، ص ۱۰۵

۸- مرآة الزمان ج ۲، ص ۴۱۶

۹- تاریخ نیشابور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۸۵. در آنجا این عبارت آمده است: محمد بن العباس،

ابن أخت محمد بن جرير، ابوبکر الاديب الخوارزمي، ص ۱۸۵، ش ۲۴۴۵

۱۰- تاریخ بیهقی، ص ۱۶

ص: ۲۰۹

البیهقی مردی شجاع و شهم بود و ملوک روزگار او را عزیز و گرامی داشتندی و والده او دختر ابوالفضل بن الاستاد العالم ابوبکر الخوارزمی بود و استاد عالم فاضل ابوبکر الخوارزمی خواهرزاده محمد بن جریر الطبری بود که تاریخ و تفسیر به وی باز خوانند و حاکم ابو عبدالله حافظ در تاریخ نیشابور یاد کرده است. (۱) با وجود این همه تصریح، به هیچ روی نمی‌توان در آن تردید کرد. تنها نکته آن است که یاقوت می‌نویسد: «وکان یزعم أن أباجعفر الطبری خاله» (۲)

در این اواخر آقامحمدعلی کرمانشاهی، (۳) نویسنده «روضات الجنّات»، (۴) و صاحب «اعیان الشیعه» (۵) گویا به پیروی قاضی نورالله شوشتری (۶) در پاسخ یاقوت، خوارزمی را خواهرزاده طبری شیعی دانسته‌اند که صد البته خلاف نقل‌های صریح تاریخی است. (۷) محمد حسین اعرجی در مقدمه کتاب الأمثال خوارزمی، (۸) اشکالی در باره تاریخ تولد خوارزمی و تناسب آن با دوره زندگی طبری مورخ کرده و خواسته است تا خواهرزادگی او را نسبت به طبری مورخ رد کند. گفتنی است که اگر محمد بن جریر طبری شیعی، معاصر طبری مورخ باشد، همین اشکال در آنجا نیز وجود خواهد داشت. به علاوه که وجود ۷۳ سال اختلاف میان درگذشت طبری مورخ (م ۳۱۰) با خوارزمی، می‌تواند صورت نادری باشد اما در ضمن صحیح هم باشد.

افزون بر آن، خواهرزادگی خوارزمی نسبت به طبری، به معنای این نیست که مستقیم دختر خواهر او بوده، بلکه ممکن است خوارزمی نوه خواهر طبری باشد. آنچه مهم است نصوص تاریخی به ویژه نقل آن در «تاریخ نیشابور» است که نویسنده آن، عالم‌تر از آن است که طبری مورخ را نشناخته باشد.

این نمی‌تواند اتفاقی باشد که حاکم نیشابوری چنین مطلبی را گفته باشد و از سوی دیگر، شعری از ابوبکر خوارزمی به صراحت این نکته را بیان کند.

با این حال، هم به دلیل غیر امامی و ناشیعی بودن آثار طبری مورخ و هم عدم ورود نص خاص در باره امامی مذهب بودن ابوبکر خوارزمی (۹) - درعین تشیع شدید او بسان صاحب بن عباد - کمابیش ابهام در چگونگی آن وجود دارد. پس از مرور از اصل خواهرزادگی خوارزمی، آنچه مهم است این نکته است

۱- همان، ص ۱۶

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷

۳- مقام الفضل، ج ۱، صص ۴۶۴ و ۴۶۵، قم، تحقیق و نشر مؤسسه العلامة الوحید البهبهانی، ۱۴۲۱.

۴- ج ۷، ص ۲۹۳ و ۲۹۴

۵- ج ۹، صص ۳۷۷ و ۳۷۸

۶- مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۸

۷- و به همین دلیل است که مرحوم محدث ارموی در تعلیقات نقض ج ۲، ص ۶۵۸ او را خواهرزاده طبری مورخ می‌داند؛ درست همان طور که استاد حامد صدقی نیز این نسبت را مطابق با آنچه در بیشتر مصادر تاریخی آمده، می‌داند. نک: مقدمه دیوان ابی‌بکر الخوارزمی، ص ۱۱۱

۸- مقدمه دیوان ابی‌بکر الخوارزمی، ص ۱۱۲ و ۱۱۳

۹- البته به جز ابیاتی که خواهد آمد.

ص: ۲۱۰

که ابوبکر خوارزمی ضمن دو بیت شعر، خود را شیعه و رافضی خوانده و تشیع خویش را به دایی‌های خود نسبت داده است. یاقوت حموی (م ۶۲۶) در ذیل مدخل «آمل» (۱) این باره می‌نویسد:

ولذلك قال ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی، و أصله من آمل أيضا، و كان يزعم أن أبا جعفر الطبری خاله:

بآمل مولدی و بنو جریر فأخوالی، و یحکی المرء خاله

فها أنا رافضی عن تراث و غیری رافضی عن کلاله

و کذب، لم یکن ابوجعفر رحمه‌الله، رافضیاً، وإنما حسدته الحنابلة فرموه بذلك، فاغتمها الخوارزمی، و كان سبأبا رافضیا مجاهراً بذلك متبجحاً.

عبدالجلیل قزوینی (۲) نیز در این باره می‌نویسد: و بوبکر خوارزمی معروف است که شیعی و معتقد بوده است و فضل و قدر او را فضلا انکار نکنند، این ابیات او راست که می‌گوید اگر چه مصنف (یعنی کسی که عبدالجلیل کتاب نقض را در رد بر او نوشته) گفته است:

شیعی هرگز بوبکر نام نبوده است:

بآمل مولدی و بنو جریر فأخوالی و یحکی المرء خاله

فمن یک رافضیا عن تراث فإنی رافضی عن کلاله

مصرع نخست بیت دوم، با آنچه در بالا آمده متفاوت و طبعاً این عبارت صحیح‌تر می‌نماید. ابن فندق بیهقی نیز بیت اول این شعر را آورده است. (۳) از همه اینها که بگذریم، نقلهایی که طبری در کتاب «مناقب اهل البیت علیهم السلام» آورده، آن هم در روزگاری که حنابله بغداد چیرگی کاملی بر اوضاع مذهبی بغداد داشته‌اند، می‌تواند شاهدهی به تشیع - و نه رفض - او باشد.

در میان این مرویات، حتی روایتی وجود دارد که دلالت صریحی بر تشیع دوازده امامی او می‌کند. از آن جمله روایتی است که ابن طاوس در کتاب «الیقین» (۴) آورده و در آن تصریح شده است که سلمان به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید:

«إنَّ علی بن أبی طالب علیه السلام وصی و وارثی و قاضی دینی و عدتی و هو الفاروق بین الحقِّ و الباطل، و هو یعسوب المسلمین و إمام المتّقین و قائد

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷؛ قاضی نورالله نیز شعر بالا را در مجالس المؤمنین ۱/ ۹۸ آورده است.

۲- نقض، ص ۲۱۸

۳- تاریخ بیهقی، ص ۱۰۸. با آن که سه منبع کهن این اشعار را آورده‌اند، ابن ابی‌الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶ سخن دیگری گفته است. وی با اشاره به کتاب «المسترشد» از محمد بن جریر طبری، می‌نویسد: او محمد بن جریر صاحب تاریخ نیست بلکه از رجال شیعه است و تصور من بر آن است که مادرش از بنو جریر از شهر آمل طبرستان است و: «بنو جریر الآملیون شیعه مستهترون بالتشیع، فنسب الی أخواله. خاندان جریر از آملی‌ها، در تشیع اصرار دارند و او - یعنی محمد بن جریر شیعی - به دایی‌های خود منسوب شده است. سپس می‌نویسد: شعری از او بر این مطلب دلالت دارد و آنگاه همین دو بیت شعر را می‌آورد با اندکی تغییر:

بآمل مولدی و بنو جریر فأخوالی و یحکی المرء خاله

فمن یک رافضیا عن أبیه فإنی رافضی عن کلاله

روشن نیست که چگونه از نظر ابن ابی‌الحدید محمد بن جریر رافضی که خودش از خاندان ابن جریر است، تشیّع را به دایی‌های خود- که باز آنها را بنو جریر دانسته، منتسب می‌کند؟
۴- ص ۴۸۷ و ۴۸۸ پس از این متن آن را خواهیم آورد.

ص: ۲۱۱

الغزّ المحجّلین و الحامل غدّاً لواء ربّ العالمین. هو و ولده من بعده. ثمّ من الحسین ابنی، أئمة تسعة هداة مهديون إلى يوم القيامة. أشکو الى الله جحود امتی لأخی وتظاهرهم علیه و ظلمهم له وأخذهم حقّه».

ابن طاوس که خود به اهمیت این نص، آن هم از زبان طبری، واقف بوده می‌نویسد: اگر در اسلام، تنها همین یک حدیث قابل اعتماد نقل شده باشد، برای علی بن ابی‌طالب کافی است و برای پیامبر صلی الله علیه و آله که تصریح به خلافت او و امامان بعد از او کرده؛ آن هم از طریق طبری که ما پیش از این، دیدیم که چه اندازه او را ستایش و توثیق کرده‌اند. (۱) قاضی نعمان (م ۳۶۳) و کتاب الولایة

قدیمی‌ترین اثری که بیشترین استفاده را از کتاب الولایة و کتاب مناقب اهل البیت طبری کرده، کتاب شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار علیهم السلام قاضی نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م ۳۶۳) اسماعیلی مذهب است. با این حال، دشواری این کتاب آن است که در عین حال که تصریح به استفاده از کتاب طبری دارد، سند بیشتر نقلها را- به استثنای چند مورد محدود- انداخته و به این ترتیب به ارزش و اعتبار احادیث نقل شده، به شدت لطمه زده است.

بهره‌گیری وی از اثر طبری، شامل دو کتاب مناقب اهل البیت یا فضائل امام علی و کتاب الولایة است. برای مثال پس از نقل خبر «أنت أخی و وصیّی و خلیفتی من بعدی» می‌نویسد:

وَمَنْ رَوَاهُ وَ أَدْخَلَهُ فِي كِتَابِ ذِكْرِ فِيهِ فَضَائِلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - غَيْرَ مَنْ تَقَدَّمَتْ ذِكْرُهُ - مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ وَ هُوَ أَحَدُ أَهْلِ بَغْدَادِ مِنَ الْعَامَّةِ عَنِ قَرَبِ عَهْدِ فِي الْعِلْمِ وَ الْحَدِيثِ وَ الْفِقْهِ عِنْدَهُمْ» (۲)

سپس اشاره به طرق مختلفی دارد که طبری در نقل این حدیث در کتابش آورده است. (۳) در ادامه پس از نقل روایاتی چند از کتاب طبری، بخش عمده‌ای از احادیث این کتاب را آورده و از آن با تعبیر «وهو کتاب لطیف بسیط ذکر فيه فضائل علی علیه السلام» یاد کرده است. سپس به بخش روایت غدیر کتاب طبری پرداخته و انگیزه طبری را در تألیف آن بیان می‌کند که شرحش گذشت. (۴)

۱- الیقین، ص ۴۸۸

۲- شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۱۶

۳- همان، ص ۱۱۷

۴- شرح الاخبار، صص ۱۳۰ و ۱۳۱

ص: ۲۱۲

شاید از این قسمت، چنین معلوم شود که مقصود وی از کتاب فضائل علی علیه السلام همان کتاب الولاية یا کتابی در فضائل امام علی است که بخشی از آن در طرق حدیث غدیر بوده است. وی در انتهای نقلِ احادیثی در باب وصایت امام علی علیه السلام از طبری، باز هم از بساطتی که طبری در نقل فضائل امام در این کتاب از خود نشان داده یاد کرده است؛ «و ما رواه و بسطه من فضائل علی علیه السلام...» (۱).

در جمع باید گفت، در مقایسه میان کسانی که از این کتاب طبری مطلبی نقل کرده‌اند، قاضی نعمان در شرح الأخبار بیشترین استفاده را برده است. جز آن که، همان گونه که گذشت، وی اسناد طبری را در نقل احادیث، بسان بیشتر موارد کتاب، حذف کرده است. از این رو، در نقل حدیث غدیر از کتاب طبری، روایات نقل شده در آن کتاب را مفصل نیاورده؛ زیرا تنها سند آنها متفاوت بوده است. با این حال تصریح دارد که طبری بابی خاص را به روایت غدیر اختصاص داده که در رد بر ابوبکر سجستانی است. سجستانی گفته بود که در سفر حجة الوداع، علی علیه السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده و به همین دلیل، اساساً روایت غدیر نادرست است. این اظهار نظر، علت و انگیزه تألیف کتاب الولاية توسط طبری است. به نوشته قاضی نعمان: «و احتج [الطبری] علی ذلك بالروایات الثابتة علی قدم علی - صلوات الله علیه - من الیمن علی رسول الله - صلی الله علیه و آله - عند وصوله إلی مکة و ...» (۲).

قاضی در باره کتاب الولاية که بخشی از کتاب فضائل بوده و البته بعدها به طور مستقل نیز شناخته شده، می‌نویسد: «ثم جاء أيضا فی هذا الكتاب بباب أفرد فيه الروایات الثابتة التي جاءت من رسول الله - صلی الله علیه و آله - بأنه قال قبل حجة الوداع و بعده: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله. و قوله: عليّ أمير المؤمنين و عليّ أخي، و عليّ وزیری، و عليّ وصيّي، و عليّ خليفتي علی امتی من بعدی، و عليّ أولى الناس بالناس من بعدی. و غير ذلك مما یوجب له مقامه من بعده، و تسلیم الأمة له ذلك، و أن لا يتقدم علیه أحد منها، و لا يتأمر علیه، فی كلام طويل ذکر ذلك فيه، و احتجاج أكید أطاله

۱- شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۸

۲- شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۳۲

ص: ۲۱۳

علی قائل حکمی قوله و لانعلم أحد قال بمثله، و ما حكاه عنه من دفع ما اجتمعت علیه الأئمة علیه و نفيه أن يكون علی علیه السلام مع رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ، وَ عَامَهُ أَهْلُ الْعِلْمِ، وَ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ مَجْمَعُونَ عَلِيٌّ أَنَّهُ كَانَ مَعَهُ ... فَأَشْغَلَ الطَّبْرِيَّ أَكْثَرَ كِتَابِهِ بِالْإِحْتِجَاجِ عَلِيٍّ هَذَا الْقَائِلِ الْجَاهِدِ الشَّاذَّ قَوْلَهُ الَّذِي لَمْ يَثْبُتْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ. (۱).

شگفتی قاضی نعمان این است که چرا طبری با این که خود این احادیث را نقل می‌کند، از مذهب عامه پیروی کرده است؛ «و أغفل الطبري أو تجاهل خلافه، لما أثبتته و رواه و صححه مِمَّا قَدَّمْنَا ذَكَرَهُ. وَ حَكَايَتُهُ عَنْهُ فِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَهَبَ فِيهِ إِلَى مَا ذَهَبَ أَصْحَابُهُ مِنَ الْعَامَةِ إِلَيْهِ مِنْ تَقْدِيمِ أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ وَ عُثْمَانَ عَلَيْهِ» (۲).

پس از نقل روایات غدیر، قاضی نعمان، روایات دیگری در فضائل امام علی علیه السلام از کتاب طبری نقل کرده که نخستین آنها حدیث طبر است؛ «ونحن بعد هذا نحكي مِمَّا رواه الطبري هذا من مناقب علي - صلوات الله عليه و فضائله الموجبة لما خالفه هو لئؤكد بذلك ما ذكرناه عنه». (۳)

پس از نقل حدیث طبر می‌نویسد: «وجاء الطبري بهذا الحديث بروايات كثيرة و طُرُق شتى». (۴)

همچنین پس از نقل چند حدیث و نیز حدیث رایه می‌نویسد: «فجاء الطبري بهذا الخبر و ما قبله من الأخبار من طرق كثيرة». (۵) نیز پس از نقل این خبر از امام علی علیه السلام که خطاب به اصحابش فرمود: که پس از من، شما را مجبور به لعن بر من می‌کنند و در ادامه روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده، می‌نویسد: «وهذا مِمَّا أُثْبِتَنَاهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِمَّا آثَرَهُ الطَّبْرِيُّ الَّذِي قَدَّمْنَا ذَكَرَهُ». (۶)

پس از قاضی نعمان، شخص دیگری که از کتاب الولاية طبری بهره برده، باید به ابن عبدالبر اندلسی (۳۶۸-۴۶۳) اشاره کرد که در بخش زیبای مربوط به شرح حال امام علی علیه السلام در کتاب الاستیعاب، سه حدیث به نقل از طبری آورده است. (۷) البته هیچ تصریحی بر این مطلب نیست که وی از کتاب الولاية یا کتاب الفضائل بهره برده باشد، اما به هر روی، طبیعی است که طبری این احادیث را در کتاب فضائل علی علیه السلام خود آورده باشد.

۱- شرح الاخبار، ص ۱۳۵. مقصود همین سخن است که امام علی علیه السلام در هنگام حجّه الوداع در یمن بوده است.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۳۶، ۱۳۷

۳- همان، ص ۱۳۷

۴- همان، ص ۱۳۸

۵- همان، ج ۱، ص ۱۴۹

۶- شرح الاخبار، ص ۱۶۴

۷- الاستیعاب، ج ۳، صص ۱۰۹۰، ۱۱۱۸، ۱۱۲۶

ص: ۲۱۴

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) و کتاب الولایه

ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) از دیگر کسانی است که از کتاب الولایه و کتاب المناقب یاد و از آن دو نقل کرده است؛ از جمله در بحث غدیر خم، ضمن یاد از کسانی که در آثارشان حدیث غدیر را آورده‌اند می‌نویسد: «ابن جریر الطبری من یتیف و سبعین طریقاً فی کتاب الولایه». (۱)

ابن شهر آشوب در موارد زیادی از کتاب مناقب، از کتاب الولایه بهره برده، اما این که مستقیم از این کتاب بهره برده یا نه، روشن نیست؛ آنچه مهم است این که نقلهای او از این کتاب، بجز اندکی، در منابع دیگر نیامده است. وی که معمولاً در ابتدای جمله، منبع خود را می‌آورد، می‌نویسد: «حلیه ابونعیم و ولایه الطبری، قال النبی...». (۲)

یا می‌نویسد: «ابن مجاهد فی التاریخ و الطبری فی الولایه». (۳)

در یک مورد هم نوشته است: «الطبریان فی الولایه و المناقب!» (۴)

بدون تردید مقصود او دو کتاب الولایه و المناقب طبری است.

در جای دیگر: «والطبری فی التاریخ و المناقب». (۵)

از آن روی که وی در عبارتی می‌نویسد طبری حدیث طبر را در کتاب الولایه آورده، (۶) روشن می‌شود که او عنوان کتاب الولایه را اعم از کتاب فضائل می‌دانسته است. وی یک بار هم در متشابه القرآن از تعبیر «الطبری فی الولایه» یاد کرده است. (۷) نکته دیگر این که ابن شهر آشوب، گاه به صراحت از کتاب الولایه و گاه از تاریخ طبری نقل می‌کند، اما در مواردی بدون یاد از کتاب خاصی، حدیثی را از وی نقل کرده است. طبعاً با توجه به این که محتوای برخی از این نقلها فضائل امام علی علیه السلام است، می‌توان حدس زد که موارد یاد شده نیز از کتاب الولایه است.

ابن طاوس (م ۶۶۴) و کتاب المناقب و حدیث الولایه

ابن طاوس (م ۶۶۴) از هر دو کتاب طبری یاد کرده و به نقل مواردی از کتاب مناقب او پرداخته است. وی در کتاب الیقین، می‌نویسد:

«فیما نذکره من کتاب المناقب لأهل البیت علیه السلام تألیف محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ، من تسمیه ذی الفقار لعلی علیه السلام بأمر المؤمنین».

۱- المناقب، ج ۴، ص ۲۵

۲- المناقب، ج ۳، ص ۴۸

۳- همان، ج ۳، ص ۶۷

۴- المناقب، ج ۳، ص ۷۰؛ ج ۴، ص ۷۳

۵- همان، ج ۳، ص ۱۲۹

۶- همان، ج ۲، ص ۲۸۲

۷- متشابه القرآن، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ ج ۲، ص ۴۱

ص: ۲۱۵

سپس به این طریق نقل از آن کتاب را آغاز می‌کند:

قال فی حُطْبَتِهِ ما هَذَا لَفْظُهُ: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ المَوْفِقُ [المَدَقُّق] مُحَمَّدُ بنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ ببغداد فی مسجد الرِّصافَةِ، قال: هَذَا ما أَلْفَتَهُ من جَمیعِ الرِّوایاتِ مِنَ الكُوفِیِّینَ وَالبَصْرِیِّینَ وَالمَكِّیِّینَ وَالشَّامِیِّینَ وَأهلِ الفِضْلِ كُلِّهِمُ وَأهلِ البیتِ عَلَیهِ السَّلَامُ، فَجَمَعْتُهُ وَأَلْفَتُهُ أَبوَاباً وَمناقبَ ذَكَرْتُ فِيهِ أباً أباً وَفَصَّلْتُ بَینَهُمُ وَبَینَ فِضائِلِ غَیْرِهِمُ. وَخَصَّصْتُ أَهلَ هَذَا البیتِ بِما خَصَّصَهُمُ اللهُ بِهِ مِنَ الفِضْلِ». نکته‌ای که در این عبارت آمده، اشاره او به فصل بندی کتاب طبری است.

وی می‌گوید: که طبری مناقب را باب باب آورده است، اما این که این تقسیم بندی بابتی بر چه اساس بوده است، چندان روشن نیست. تنها اشاره، مطالبی است که ابن طاوس در جای دیگر آورده، می‌نویسد: «قال محمد بن جریر الطبری المذكور فی کتاب مناقب أهل البيت علیه السلام فی باب الهاء من حدیث نذکر اسناده و المراد منه بلفظه». (۱)

همو در کتاب طَرْف نیز درباره کتاب المناقب طبری می‌نویسد:

ورْتَبَهُ أَبوَاباً عَلَی حُرُوفِ المَعْجَمِ، فَقالَ فی بابِ الیاءِ ما لَفْظُهُ: (۲)

اما در این که مراد از باب الهاء و باب الیاء چیست، باید بیشتر اندیشید. (۳) به هر روی، بازسازی کتاب به شکلی که وی آن را مرتب کرده بوده، دشوار است.

سپس ابن طاوس عبارتی از خطیب بغدادی در ستایش ابن جریر طبری آورده که عیناً در شرح حال طبری در تاریخ بغداد (۲/ ۱۶۲) آمده است. (۴) آنگاه با تأکید بر این که این نقل را آورده تا پایه استدلال خویش را استوار کرده باشد، می‌نویسد:

«وقد ذکر فی کتاب المناقب المشار إلیه من تسمیة مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام بأمر المؤمنین ثلاثة أحادیث نذکرها فی ثلاثة أبواب ما هَذَا لَفْظُهُ». (۵)

سپس متن احادیث را آورده است.

ابن طاوس اشاراتی نیز به کتاب الولاية دارد که در جای دیگر به نقل از الطرائف آوردیم.

۱- الیقین، ص ۴۷۷

۲- الطرف، میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، ص ۱۸۶

۳- کلبرگ کتابخانه ابن طاوس، ص ۳۹۸، ش ۳۵۶ نوشته است: که مقصود بر حسب نام روات است. اما روشن نیست در الیقین ص ۴۷۷ که حدیثی از سلمان نقل شده، چگونه می‌تواند از باب الهاء گرفته شده باشد. همین مسأله در مورد نقل کتاب طرف نیز وجود دارد.

۴- در جای دیگری هم الیقین باختصاص مولانا علی أمير المؤمنین، تصحیح الانصاری، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۳، ص ۴۸۷ نقلهای دیگری در ستایش طبری از سوی علمای اهل سنت آورده است.

۵- الیقین، صص ۲۱۵ و ۲۱۶

ص: ۲۱۶

شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸) و کتاب الولاية

گذشت که ذهبی یک مجلد از کتاب دو جلدی طبری را در طرق حدیث غدیر دیده و از کثرت طرق یاد شده در آن، حیرت‌زده شده است. ذهبی که- به احتمال به تقلید از طبری- رساله مستقلی در طرق حدیث غدیر نوشته، در مواردی، روایاتی از کتاب طبری نقل کرده است.

در جایی پس از نقل روایتی می‌نویسد:

«هكذا روی الحدیث بتمامه محمد بن جریر الطبری» (۱)

در جای دیگر آمده:

«حدّثنا ابن جریر فی کتاب غدیر خمّ». (۲)

و در جای دیگر آمده است: «قال محمد ابن جریر الطبری فی المجلّد الثانی من کتاب غدیر خمّ له: و أظنّه به مثل جمع هذا الكتاب نسب إلى التشیع». (۳)

و در مورد دیگر: «رواه محمد بن جریر فی کتاب الغدیر». (۴)

ابن کثیر (م ۷۷۴) و کتاب الولاية

پیشتر گذشت که ابن کثیر نیز از این کتاب یاد کرد. وی در دو مورد از کتاب البدایه و النهایه از حدیث غدیر سخن گفته است؛ نخست: در حوادث سال دهم هجرت از آن یاد کرده و برخی از طرق آن را آورده است. (۵) دوم: در پایان زندگی امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن فضائل آن حضرت، برخی از طرق حدیث غدیر را آورده، اما یادی از کتاب طبری نکرده است. (۶) در مورد نخست، پس از اشاره به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حج در غدیر خم، فضیلتی از فضایل امام علی علیه السلام را آشکار ساخت، می‌نویسد:

«و لهذا لما تفرّغ علیه السلام من بیان المناسک و رجع إلى المدینة بین ذلك فی أثناء الطریق، فخطب خطبة عظيمة فی اليوم ۱۸ من ذی حجة عامنذ و کان یوم الأحد بغدیر خمّ تحت شجرة هناك. فبین فیها أشياء. و ذکر من فضل علیّ و أمانته و عدله و قربه إلیه ما أراح به ما کان فی نفوس کثیر من الناس منه! و نحن نورد عیون الأحادیث الواردة فی ذلك و نبین ما فیها من صحیح و ضعیف بحول الله وقوته و عونہ. و قد اعتنی بأمر هذا الحدیث أبو جعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاريخ، فجمع فیه مجلّدين أورد فیهما طرقه

۱- طرق حدیث من کنت مولاه ...، ص ۲۹

۲- همان، ص ۴۱

۳- همان، ص ۶۲

۴- همان، ص ۹۱

۵- البدایه و النهایه، ج ۵، صص ۲۳۳-۲۲۷ بیروت داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲

۶- همان، ج ۷، صص ۳۸۷-۳۸۳

ص: ۲۱۷

و ألفاظه و ساق الغتّ و السمين والصحيح و السقيم، علی ما جرت به عادة كثير من المحدثين يوردون ما وقع لهم في ذلك الباب من غير تمييز صحيحه و ضعيفه» (۱).

سپس اشاره می‌کند که: بنا دارد برخی از طرق آن را نقل کند و چنین می‌کند. از طرقی که نقل کرده، بخشی از کتاب طبری است. از آنچه در کتاب البدایه، آمده چنین بر می‌آید که ابن کثیر رساله او را در طرق حدیث غدیر در اختیار داشته است.

بیاضی (م ۸۷۷) و کتاب الولاية

زین الدین علی بن یونس عاملی در مقدمه کتاب «الصراط المستقیم» خود، فهرستی از منابعش را به دست داده و از جمله نام کتاب الولاية طبری را آورده است. (۲) در جای دیگر نیز، ضمن برشمردن آثار سنیان در باره اهل بیت علیهم السلام از کتاب طبری آغاز کرده می‌نویسد:

«فصنّف ابن جریر کتاب الغدیر و ابن شاهین کتاب المناقب ...» (۳)

بر همین قیاس، نقلهایی از این کتاب را در کتابش آورده که به ظنّ قوی، آنها را از ابن شهر آشوب، ابن طاوس یا منابع دیگر گرفته است. از میان این نقلها، یک نقل مفصل از زید بن ارقم به نقل از کتاب الولاية طبری دارد که علامه امینی نیز ظاهراً آن را از بیاضی نقل کرده (۴) و البته به این عبارت، در جای دیگری دیده نشد.

گفتنی است که وی گاه به صراحت از کتاب الولاية طبری یاد کرده، گاه از طبری مطلبی آورده و نامش را در کنار دیگر روایان اهل سنت نهاده که باید طبری مورّخ باشد. در برابر از «تاریخ الطبری» در چندین مورد یاد کرده، (۵) همچنان که از طبری شیعه و کتابش «المسترشد» (۶) نیز مطالبی آورده است.

در مواردی که تنها به ارائه نام طبری اکتفا کرده، روشن نیست که مقصودش کدام طبری است. (۷) در یک مورد نیز از کتاب المناقب طبری یاد کرده که مطلب نقل شده، در باره ابوبکر است. (۸) یکی دیگر از کسانی که به تفصیل روایاتی در فضائل امام علی علیه السلام از طبری نقل کرده، عالم محدّث برجسته اهل سنت، علاء الدین علی، مشهور به «متقی هندی» (م ۹۷۵) است. وی در بخش فضایل امام علی علیه السلام از کتاب «کنز العمال» (۹) شمار زیادی روایت نقل

۱- همان، ج ۵، ص ۲۲۷

۲- الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۹

۳- همان، ج ۱، ص ۱۵۳

۴- الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴؛ نک: الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۰۱

۵- الصراط، ج ۳، ص ۷۹، ۸۱ و ۱۶۲

۶- همان، ج ۱، ص ۴، ج ۳، ص ۲۵۵

۷- همان، ج ۱، ص ۲۴۶. در جلد ۱، ص ۲۶۱ نام وی را در ردیف نویسندگان شیعه مانند ابن بطریق و ابن بابویه آورده که احتمال آن که مقصودش طبری شیعه باشد را تقویت می‌کند.

۸- الصراط، ج ۱، ص ۲۳۳؛ و أسند ابن جریر الطبری فی کتاب المناقب الی الثّبی ...

۹- بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹

ص: ۲۱۸

و در انتهای آنها نام ابن جریر را نهاده است. متقی هندی در مقدمه کتاب می‌گوید: اگر به طور مطلق نام ابن جریر را آورده باشد، مقصودش کتاب «تهذیب الآثار» اوست، و در صورتی که از کتاب «تفسیر» یا «تاریخ» باشد، به این نکته تصریح کرده است. از آنجا که روایات انتخاب شده از وی در باب فضائل اهل البیت، به طور یقین در کتاب مناقب اهل البیت علیهم السلام او نیز بوده- و بخشی از آنها طرق حدیث غدیر است- می‌توان این احادیث را نیز به عنوان بخشی از کتاب فضایل یا کتاب الولاية طبری دانست. گفتنی است که تنها برخی از بخشهای تهذیب الآثار برجای مانده و بیشتر این روایات در بخش موجود چاپ شده نیست. در دوره اخیر علامه امینی (۱۳۲۰-۱۳۹۰ قمری) در «الغدیر» به این کتاب عنایت داشته و به نقل از کنز العمال و البدایه و النهایه، حدیث غدیر را به روایت طبری در «الغدیر» آورده است. (۱) استاد مرحوم سیدعبدالعزیز طباطبائی (م ۱۴۱۶) نیز کتاب الولاية را در میان آثاری که اهل سنت در باره اهل بیت علیهم السلام نگاشته‌اند، آورده است. (۲) پی‌نوشتها:

۱- درباره کتاب الولاية نک: الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۲

۲- الغدیر فی التراث الاسلامی، بیروت، دارالمؤرخ العربی، ۱۴۱۴، صص ۳۷-۳۵؛ اهل البیت فی المکتبۃ العربیه، قم، مؤسسۃ آل البیت، ۱۴۱۷ صص ۶۶۴-۶۶۱، ش ۸۵۲

جامعه شیعه در مدینه (۳)

Werner Ende

/ رسول جعفریان

مقاله حاضر سومین بخش از مقاله تشیع در مدینه اثر Werner Ende استاد دانشگاه Freiburg است که بخش اول و دوم آن در شماره‌های ۲۵ و ۳۱ انتشار یافت و ان‌شاء‌الله قسمت پایانی آن همراه با مشخصات منابع، در شماره آینده به چاپ خواهد رسید.

ریشه و سرچشمه نخاوله

در بسیاری از منابع، نخاوله یک قبیله، است که در ترکی به آن «کیله» و در فارسی «طایفه» می‌گویند. یکی از نویسندگان معاصر عرب، نخاوله را یکی از چندین شبه قبیله می‌شناساند. (۱) بتونی در فهرست خود «قبایل عرب در حجاز»، نخاوله را به عنوان موردی خاص با درج کردن گزارشی کوتاه، از دیگر قبایل متمایز می‌سازد.

گزارش وی چنین است:

نخاوله یک قبیله تحقیر شده (قبیله الحقیره) ساکن در حومه مدینه است.

ساکنان شهر، آنان را به عنوان خدمتکار خانه و کار در مزرعه و باغ هایشان استخدام می‌کنند. اینها رافضه هستند که نام ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه را به فرزندانشان نمی‌نهند. آنها فرزندانشان را «المُرُون» می‌نامند و اجازه ازدواج موقت؛ یعنی

ص: ۲۲۷

متعهد را می‌دهند. اهالی مدینه با آنان ازدواج داخلی ندارند. (۱) توجه بتنونی در این باره، مشخصاً بر مبنای فصلی از کتاب ایوب صبری پاشا در رابطه با نخواستله است؛ (به توضیحات بعدی توجه کنید). برای نمونه او بی‌هیچ اظهار نظر و توضیح اضافی، فرض ایوب صبری را، که گفته است: شمار کلی نخواستله ۱۲۰۰۰ نفر است، می‌پذیرد. در بسیاری از منابع آمده است که مردان نخواستله هیچ‌گاه با جوامع بیرونی ازدواج نمی‌کنند، ولی در همین وضعیت، به زنانشان اجازه داده شده و حتی آنان را تشویق می‌کنند تا با مردان شیعی که تحت عنوان زائر یا مجاور به مدینه می‌آیند، عقد موقت بخوانند. به این نکته نیز خواهیم پرداخت. (۲) نخواستله، ریشه و اصل خویش را تا اوایل اسلام می‌رسانند و خود را به عنوان فرزندان انصار می‌دانند. بسیاری از ایشان (یا نوادگانشان) - آنگونه که نخواستله ادعا می‌کنند - در باغ‌های نخلی که مالکیت آنها از آن نوه پیامبر حسن بن علی علیه السلام، دومین امام شیعه بوده است، کار می‌کردند. (۳) در محله قدیمی نخواستله، دو باغ به نام‌های «صفا» و «مرجان» وجود دارد (و یا تا این اواخر وجود داشته است) که طبق روایت شیعه، موقوفه امام حسن علیه السلام و یا امام علی، زین العابدین علیه السلام چهارمین امام بوده است. (۴) در منابع فارسی، نخواستله گاهی «ساده» (سید) نامیده می‌شوند. (۵) این ممکن است اشاره به یک رابطه خونی با خانواده پیامبر داشته باشد. (۶) بسیار بعید به نظر می‌رسد که همه نخواستله، خودشان به طور جدی ادعای چنین قرابت و خویشاوندی را داشته باشند. این البته ممکن است که حتی بعضی از روستاییان نخواستله خودشان را به عنوان «سید» مطرح کنند تا اینکه احساس مطلوبی را در بازدیدکنندگان خارجی ایجاد نمایند.

افزون بر این، می‌توان فرض نمود که عنوان «ساده» به وسیله بسیاری از نویسندگان شیعی ایرانی به عنوان یک نام مؤدبانه و احترام‌آمیز برای هم‌کیشانان در منطقه مدینه استفاده می‌شود. در شهر به عنوان شریف و در روستاها به عنوان اصیل؛ یعنی همان نخواستله. (۷) یک نویسنده شیعه عراقی، با ارجاع به چند متن تاریخی، مطلب زیر را در ارتباط با خاندان شرفای مدینه ارائه می‌دهد:

«امام موسی بن جعفر صادق (هفتمین

۱- رحله، ص ۵۲. تعبیر «المرون» به نظر می‌رسد اشتباه چاپی است، نک: به توضیحاتی که خواهد آمد مراجعه فرمایید.

۲- نک: به مباحث بعد.

۳- خلیلی، الموسوعه، ج ۳، ص ۲۵۷

۴- شهابی، اوقاف، ۱۲۶۸ در آنجا به غلط صبا چاپ شده است. برای آگاهی از وضع کنونی این دو باغ و نقش آنها، به مباحث بعدی توجه فرمایید.

۵- برای نمونه، نک: بیگلی، احکام، ص ۲۹۲؛ باستانی پاریزی، از پاریز، ص ۵۳

۶- به مقاله «سید» و «شریف» در دائرة المعارف اسلام متن انگلیسی ج ۹، صص ۳۲۹-۳۳۷ مراجعه فرمایید.

۷- همان، ص ۲۶۹-۲۶۷

ص: ۲۲۸

امام و متوفای ۷۹۹ م) از ۵۰۰ خانواده؛ شامل زنان بیوه، کودکان و یتیمان بنو حسن حمایت می‌کردند. هنگامی که هارون الرشید وی را به بغداد فرستاد، موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندش علی (بن موسی) الرضا علیهما السلام (امام هشتم شیعیان) دستور داد که طالبیون مدینه را تحت حمایت مالی قرار دهد و بنابراین به رغم جنایاتی که عباسیان حاکم بر ضد آنان انجام دادند، نسل و خاندان آنها تا به امروز باقی مانده است. (۱) نویسنده پیشگفته؛ محمد هادی آمینی، از منابع تاریخی مورد استناد خود برای این سخن نام نبرده است.

در عوض، وی یکی از نوشته‌های خودش را به نام «بطل الفخ» معرفی می‌کند؛ کتابی که در باره حسین بن علی معروف به «صاحب الفخ»، (یکی از رهبران انقلابی علویان) می‌باشد. وی در نبردی، در نزدیکی مکه، در ژوئن ۷۸۶-۱۶۹ همراه حدود یکصد نفر از علویان دیگر کشته شد. (۲) آمینی در این کتاب نیز، از نام مناقش در باره حمایت ادعا شده از طرف دو امام پیشگفته نسبت به بیوگان و یتیمان شهیدان فخر یاد نکرده است. او تنها از یک کتاب- احتمالاً چاپ نشده که به وسیله شخصی به نام سید حسن شبر نوشته شده و به احتمال بسیار زیاد یک نویسنده جدید است- نام می‌برد.

این داستان ممکن است ساختگی باشد، اما در نوع خودش برای اشراف مدینه (حسینی‌ها و حسینی‌ها) که یک جامعه شیعه پنهانی بودند، جالب است.

این گزارش ممکن است نشانگر ریشه‌های عمیق آنها همراه با ارتباطشان با دو امام از دوازده امام شیعه باشد.

از طرف دیگر، ممکن است داستان مشابهی، علمای شیعه و نیز افراد مذهبی غیر روحانی در عراق، ایران و جاهای دیگر را تحت تأثیر قرار داده باشند. اقدام دو امام می‌تواند انگیزه‌ای را، حتی در این دوران برای حمایت مالی و غیر مالی از شیعیان (که اکثراً فقیر هستند) و در مدینه در تقیه زندگی می‌کنند، ایجاد کند.

به این ترتیب، شاهدیم که سید محمد باقر شفتی، یکی از مهمترین علمای قرن نوزدهم اصفهان، همه ساله پولی را برای فقرای مدینه می‌فرستاده است. (۳) حتی گفته شده که به طور موفقیت آمیزی به نفع شیعیان سید مدینه دخالت می‌کرده است. از جمله، زمانی که محمد علی پاشای مصری در مکه بود

۱- آمینی، مکه، ص ۳۰۴

۲- Mekka Sniuck Hurfronje, ۱۴/ ۱, vol. ۱: نیز نک: مقاله فخر در EI, vol. ۲, ۴۴۷ f و مقاله صاحب الفخ، همانجا. vol.

۷۱-۵۱۶، ۳ و نیز ماهر جرار، اخبار فخر.

۳- تنکابنی، قصص، ص ۱۴۹

ص: ۲۲۹

(سال ۱۸۱۳)، شفتی به آنجا رفت و ادعا شده است که ارتباط دوستانه‌ای با وی برقرار کرد و فدک را گرفته در اختیار سادات مدینه گذاشت. (۱) با توجه به شخصیت مقدس منشانه زندگی نامه‌ای که این نکته در آنجا یافت می‌شود، این نکته که محمد علی هرگز اجازه داده باشد که واحه فدک به سادات مدینه یعنی فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام برگردانده شود، محل تردید است. تا آنجایی که بنده اطلاع دارم، هیچ گزارش یا مدرکی، حاوی اطلاعاتی در ارتباط با این مطلب، در زبان عربی، عثمانی یا دیگر منابع راجع به سیاست محمد علی در حجاز، وجود ندارد. با این وجود، این مطلب درست است که سال‌ها بعد در دهه ۱۸۳۰، محمد علی به فرمانداران مدینه دستور داد که برخورد و رفتار یکسانی را نسبت به زائران شیعی [و دیگر زائران] اعمال کنند. (۲) این - همراه با این واقعیت که او و فرزندانش به طور موفقیت آمیزی با دشمنان اصلی شیعیان؛ یعنی وهابیون مبارزه کردند - ممکن است شیعیان حجاز را امیدوار ساخته باشد که این حاکم ممکن است سرنوشت آنها را بهبود بخشد. حتی اگر محمد علی قول‌هایی را در رابطه با این مطلب داده باشد (که شامل صدور حکمی راجع به فدک می‌باشد)، چنین اقدام‌های عملی، در صورتی که اتخاذ شده باشد، بسیار کوتاه مدت بوده است؛ چرا که مصریان در سال ۱۸۴۰ مجبور به عقب‌نشینی از حجاز شدند. (۳) به احتمال بسیار زیاد، داستان موفقیت محمد باقر شفتی صرفاً یک افسانه است. (۴) همان گونه که فهمیده می‌شود، این خبر ممکن است بازتاب احساسی گسترده میان سادات؛ اعم از شیعیان یا کسانی که در باطن شیعه هستند (crypto-Shiite) به خصوص ساکنان حجاز و اشراف مدینه باشد. دائر بر این که در صورت رعایت عدالت، فدک میراث آنها بوده و هنوز هم متعلق به آن‌هاست. (۵) قابل توجه آن که نزاع میان ابوبکر و فاطمه [بر سر فدک و مبارزه بعدی برای بازپس‌گیری آن، یک موضوع اصلی در ذهنیت تاریخی شیعه است، آن هم نه تنها برای نویسندگان کهن شیعی، بلکه تا حدودی برای علمای مشهور جدید شیعه؛ مانند محمد باقر الصدر (م ۱۹۸۰) که اولین کتاب منتشر شده او به تفسیر قانونی و دینی این موضوع مهم اختصاص یافته است. (۶)

۱- همان، ص ۱۴۵ و نک: ۵۱۳ f. Dabashi, gives:

۲- Religion, ۳۶.. Ochsenwald:

۳- بتونوی، رحله، صص ۹۴ - ۸۷ فقیهی، وهابیان، ص ۱۷۶. برای دیدگاه منابع عربی نک: Pesles: Mulammad b.

۲۱۳, abdalwahhaf. و برای اطلاعات بیشتر نک: مقاله «محمد علی پاشا» در EI, ۱۳- ۳۲۴, vol. ۷,

۴- مترجم: در باره سفر سید حجه الاسلام شفتی نک: مهدوی، مصلح‌الدین، بیان‌المفاخر، اصفهان، انتشارات کتابخانه مسجد سید،

۱۳۶۸ ش. ج ۱، صص ۱۲۴ و ۱۲۵، ج ۲، صص ۳۶۲ و ۳۶۳

۵- نک: مقاله Fadak در EI, vol. ۲, ۵۲۷-۷۲ و نیز: Muhamads Nachla. Hrbek:

۶- امینی، معجم‌المطبوعات، ص ۲۶۱، ش ۱۰۶۴

ص: ۲۳۰

اینک به پرسش اصلی بحث؛ یعنی ریشه «نخاوله» می‌پردازیم:

تعجب آور نیست اگر شاهد باشیم که منابع غیر شیعی، ریشه نخاوله را از منظری متفاوت با نگاه شیعه، بحث کرده‌اند. اگر چه نویسندگان سنی نیز ریشه آنان را به قرن اول تاریخ اسلام دنبال می‌کنند، اما اجداد نخاوله را از همان ابتدا مطرود نشان می‌دهند؛ آن هم به عنوان حرام‌زاده‌هایی که پس از تصرف مدینه توسط اموی‌ها در سال ۶۸۳ م. متولد شدند!

به طور دقیق نمی‌توان گفت که این روایت در باره ریشه نخاوله از چه زمانی در صفحات تاریخ ظاهر شده است.

Burckhardt

که در ژانویه سال ۱۸۱۵ از مدینه دیدن کرده است، به طور مشخص این داستان و یا اشاره‌هایی به آن را از منابع اطلاعاتی سنی در آنجا شنیده است. وی در کتاب **Travels in Arabia** می‌نویسد:

گفته می‌شود که نخاوله فرزندان طرفداران یزید بن معاویه هستند! این گفته دارای نوعی تفسیر و تعبیر غلط است. چنان که ریچارد بورتون نیز که در سال ۱۸۵۲ از مدینه دیدن کرده، در این دام افتاده است.

او خاطر نشان می‌کند که نخاوله، طبق گفته برخی، فرزندان انصار هستند، در حالی که برخی دیگر، ریشه آنها را از یزید فرزند معاویه می‌دانند؛ عقیده گروه دوم نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا چنان که گفته شد، خلیفه یاد شده دشمنِ خونی خاندان علی^ع است و علی بیش از حد از سوی نخاوله از احترام برخوردار است.

در پایان **Nallino** گفته بورتون را نقل کرده و بر اساس آن، وجود هر نوع رابطه‌ای میان نخاوله و یزید- دومین خلیفه اموی- را به عنوان مطلبی بی‌اساس رد می‌کند. (۱) گمان بسیار می‌رود داستانی که بورکهارت شنیده- و قسمتی از آن را هم اشتباه دریافته- صرفاً یک افسانه باشد. اما حتی اگر اینگونه باشد، دانستن ریشه این خبر ساختگی و دروغین جالب است.

دست کم یافتن سرنخی در ارتباط با زمینه این خبر چندان دشوار نمی‌باشد؛ آنچه که منابع خبری (سنی) بورکهارت به طور مشخص، در هنگام صحبت درباره ریشه ادعا شده برای نخاوله در ذهن داشته‌اند، در حقیقت حادثه‌ای است که به نوعی به یزید بن معاویه مربوط می‌شود:

محتوای آنچه که ما می‌توانیم آن را به عنوان نسخه خبر سنیان مدینه- و به احتمال مبتنی بر منابع قرون میانی- در باره

۱- در باره بورکهارت و ریچارد بورتون پیش از این توضیحاتی دادیم. در باره نالینو نک: **Nallino: L'Arabia, ۱۹ f**.

ص: ۲۳۱

ریشه نخواستله بنامیم، می‌تواند در کتابی که در باره خاندان‌های مدینه در قرن هیجدهم میلادی توسط عبدالرحمان انصاری، یک شخصیت محلی که در سال ۱۷۸۳ یا همان حدود در گذشته، یافت شود. (۱) وی تحت عنوان «بیت النخلی» می‌نویسد:

بیت النخلی؛ که عوام آن را «النخولی» می‌نامند، (مردمانش) امروزه به کشت نخل مشهور هستند. اینان طویف و مردمان فراوانی هستند و همه شیعیان بد (شیعه شنیعه) و چیزی از مذهب خود ظاهر نمی‌سازند. بیش‌تر آنان افراد جاهلی هستند که چیزی از مذهب رافضه (۲) نمی‌دانند؛ کسانی که پدرانشان را بر راهی یافته و از آنان پیروی می‌کنند و بدون شک همراه آنان به جهنم می‌روند! (۳)

نشانه‌های رفض و بغض آنان فراوان است؛ یکی شهرت است. دیگر آن است که فرزندان خود را داخل حجره نمی‌کنند و جنازه‌های خود را (قبل از دفن) به داخل حرم نمی‌آورند. (۴) همه اینها به خاطر وجود قبر شیخین در آنجاست. همچنین مردگان خود را در کنار قبور سنیان دفن نمی‌کنند، بر جنازه سنیان حاضر نمی‌شوند، آن را غسل نمی‌دهند و سنیان هم بر جنازه آنان حضور نمی‌یابند. (۵) نخواستله هیچ یک از فرزندان خود را ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه نمی‌نامند و نه دختر از سنیان می‌گیرند، نه به آنان دختر می‌دهند. بسیاری از این مطالب، در باره طایفه بنو حسین که در مدینه منوره و نجد مشهورند، صدق می‌کند. همچنان که میان آنان کمال دوستی و محبت برقرار است و از جمله رفت و آمد و در آمیختن آنان با یکدیگر که با سنیان چنین نیستند.

از نشانه‌های دیگر رفض آنان، عدم حضور در نماز تراویح (۶) رمضان و چیزهای دیگر است که یاد از آنها، بحث را طولانی می‌کند. برخی از عرب‌هایی که در اطراف مدینه زندگی می‌کنند، مانند بنو علی و بنی سفر و نحاسین و اهل برکه نیز (در رفتارشان) مشابه اینان هستند. (۷) شغل نخواستله‌های یاد شده، کشت نخیل است که تنها به صورت نیکو از آنان ساخته است و جز به دست آنان سامان نمی‌یابد. بیشتر آنها ترکیبی از گروه‌های - اجناس - متفاوت هستند و قدمتی در مدینه دارند؛ اما من بر ریشه آنان دست نیافتم. چنین شهرت یافته و گوش‌ها را پر کرده است که آنان از فرزندان زنانی هستند که در واقعه حزه

۱- زر کلی، اعلام، ج ۳، ص ۳۱۱؛ کحاله، معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۱۴۶؛ حمدان، المدینه، صص ۱۱۹-۱۱۶؛ التونجی، تراجم، ص ۵۴؛ در باره کتاب تحفه المحبین نک: به مقدمه محمدالعروسی المطوی در همان کتاب.

۲- در باره رفض نک: EI, vol. ۸, ۶۸۳-۹۸

۳- اشاره به آیه ۲۳، سوره زخرف و آیه ۱۹ سوره فصلت. و نک: توضیح قلقشندی در باره این آیه: صبح‌الأعشی، ج ۱۲، ص ۲۴۳

۴- برای این مراسم سنیان مدینه بنگرید: بتونوی، رحله، ص ۲۶۰؛ ابن سلام، المدینه، ص ۸۴، ۲۲۱؛ بلیه‌شی، المدینه، ص ۳۳۳

۵- بنگرید به تحفه المحبین، ص ۴۴۵

۶- بتونوی، همان، ص ۲۶۱

۷- در باره دو مورد نخست که از طایفه مسروح از بنی حرب هستند، بنگرید: بلادی، معجم قبائل، ص ۴۸۸؛ بلادی، نسب، ص ۳۱، ۵۵؛ و نیز: Die Beduinen, Oppenheim, ۲, ۰۶۲ vol. به بورکهارت و بورتون اشاره کرده است نیز: کحاله: معجم قبائل،

ج ۱، ص ۲۶۰. در باره نقش بنو علی در قرن نوزدهم و بیستم بنگرید به صص پیشین. از متن اصلی ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۱۲-۳۱۴ نحاسین یا مسگرها به احتمال یکی شاخه‌های مطرود در میان قبایل است که Henninger در باره آنها شرحی داده است. بنگرید:

۰۸- Pariastamme, esp. ۷۷۲ و ادبیاتی که در آنجا شرح آن آمده است. اهل البرکه یا برکه باید اشاره به محلی باشد. بنگرید: بلادی، معجم معالم، ج ۱، ص ۲۱۰؛ نیز بنگرید: همان، ج ۱۰، فهرست، ص ۱۲۸. براساس گفته بلیه‌شی، امروزه، شاخه‌ای از بنو حسین برکه نامیده می‌شود. المدینه، ص ۳۱۱ نیز بنگرید: همان ص ۲۸۶

ص: ۲۳۲

در ایام ننگ آلود یزید- قبحه الله- در وقتی که مدینه برای نهب و قتل و غارت بر سربازان شام حلال کردند، به دنیا آمدند. گفته می‌شود که مُدُن (۱) نیز از آنهاست (وقیل انَّ المُدُنَّ منهم ایضاً).

همچنین گفته شده است که اصل برخی از نخاوله از بردگان، برخی از هندیان، برخی از یمن و برخی از مغرب، مصر و حجاز و جز آنها هستند. شنیدم که خطیب خیرالدین الیاس مدنی (۲) کتابی در باره ریشه و شاخه‌ها و اصول و فروع آنان نوشته که من به آن دست نیافتم. (۳) افزون بر بیت‌النخلی، عبدالرحمان انصاری دو قبیله دیگر را نام برده و می‌گوید که شباهت به نخاوله دارند:

۱- بیت الکابوس ۲- بیت المدینی.

انصاری، درباره کابوس می‌گوید: در زمان او بسیاری از مردم مدینه بر این باور بودند که آنها از نخاوله نشأت گرفته‌اند که به نظر وی این مطلب درست نیست. بلکه از مصر هستند، لیکن به اشتباه به عنوان نخاوله شناخته می‌شوند «زیرا آنان بسیار شبیه به هم هستند و در حصارهای خود (احوشه جمع حشّ به معنای باغچه یا مزرعه) با یکدیگر زندگی می‌کنند.» (۴) وی درباره بیت المدینی، مطالب زیر را آورده می‌نویسد:

«بیت المدینی، منسوب به مدینه هستند و مردم امروز مدینه آن‌ها را بنات‌المدن می‌نامند و در باره اصل و نسب آنان اختلاف است. قصابان از آنها هستند.

آنان در نسب و مذهب، شباهت به نخاوله دارند و در اطراف مدینه در احوشه زندگی کرده و با سنیان کیدها و دسیسه‌های بیشماری دارند.» (۵) پیکره اصلی این گزارش در آثار ترکی عثمانی قرن نوزدهم نیز یافت می‌شود. ایوب صبری که چند سال به عنوان مقام عالی رتبه در مدینه خدمت کرده (۶) در کتاب «مرآت الحرمین» (که به سال ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ در استانبول چاپ شده است) مانند انصاری، نخاوله را به اولاد الحرة؛ یعنی کودکانی که بعد از فتح مدینه به دنبال نبرد حزه (در سال ۶۳ هجری قمری / ۶۸۳ میلادی) متولد شدند، می‌نامد. وی می‌نویسد:

«نخاوله طایفه‌ای هستند که نزد ساکنان سنی این دو شهر مقدس (یعنی مکه و مدینه) به شدت منفور می‌باشند. روشن است که سربازان ملعون یزید ملعون که با انگیزه شیطانی فتح و اشغال مدینه اعزام شده بودند، پس از غارت

۱- در این باره نک: پاورقی ص ۱۶۰

۲- در باره این شخص که به سال ۱۷۱۵ در گذشته، نک: زرکلی، اعلام، ج ۲، ص ۳۲۷؛ التونجی، تراجم، ص ۳۰

۳- تحفة المحیین، ص ۴۷۹

۴- تحفة المحیین، ص ۴۱۱

۵- تحفة المحیین، ص ۴۴۵

۶- Die Geschi chtsschrei ber, Babinher / ۲۷۳.

ص: ۲۳۳

اموال مردم آن شهر منور و پایمال کردن شرف احترام زنان این شهر، به سوریه بازگشتند.

زنانی که بوسیله سربازان سوری در این حادثه شرم آور مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و آبستن شده بودند، از دیگران جدا شدند. فرزندان غیر شرعی آنان (ولد الزنا!) از زنان جدا شدند و قرار شد تا در باغ‌های اطراف مدینه مشغول کار شوند. قبیله نخاوله از این فرزندان و نوه‌های آن حرام‌زاده‌ها سرچشمه می‌گیرد که برای باغ‌داری (در باغ‌های نخل) در آن زمان انتخاب شده و به همین خاطر نخاوله نامیده شدند. از آن به بعد، مردم مدینه نه با دختران اینان ازدواج می‌کنند و نه دختر به آنان می‌دهند و از داشتن هرگونه روابط اجتماعی با آنان خودداری می‌ورزند. طبق معمول، اینان رافضی هستند و تقریباً ناممکن است که از میان آنان مردی یا زنی یافت شود که نامش ابوبکر، عمر، عایشه یا حفصه باشد.

افراد طایفه نخاوله با زائرنی که به مذهب تشیع معتقدند، رابطه برقرار می‌کنند و دخترانشان را با عقد متعه برای مدتی به آنان می‌دهند.

امروزه هیچ‌کسی از خانواده اولیه نخاوله- که در حال حاضر بنی مدون نامیده می‌شوند- باقی نمانده است؛ یعنی از نسل بچه‌هایی که از آن زنان متولد شدند. با این همه، تعداد آنها تقریباً به طور قابل توجهی افزایش یافته است؛ زیرا آنان با شیعیان که به زیارت مدینه می‌آیند ارتباط برقرار کرده، متعه رد و بدل می‌کنند. شمار نخاوله که باقی مانده و در باغات و خانه‌هایی که از آنها به حوض تعبیر می‌کنند، برجای مانده‌اند، از دوازده هزار نفر تجاوز نمی‌کند.

قابل توجه آن که روافضی که به زیارت مدینه می‌آیند، در منازل نخاوله وارد می‌شوند. فرزندان نخاوله نیز در محلاتی که حوش النخاوله نامیده می‌شود و در باغات خارج از مدینه است، اقامت دارند.» (۱) بدین ترتیب معلوم می‌شود آنچه را که Burckhardt در باره ارتباط نخاوله با یزید بیان کرده، همه را نادرست فهمیده است. بررسی‌های بیشتر برای رسیدن به واقع در باره جنگ حرّه و و مباح شمردن مدینه برای سربازان شام، خارج از تحقیق حاضر است. (۲) تنها یک جنبه از این بحث، میان مورخان ممکن است جالب باشد. آن هم

۱- مرآت، ج ۳، صص ۲۷۷-۲۷۵ نک: مقاله Al-Harra در El, vol. ۳, ۶۲۲. مترجم: متنی که توسط دو مترجم از مرآت به عربی درآمده، مختصر شده چیزی است که در اینجا نقل شده است. نک: ایوب صبری پاشا، مرآة جزيرة العرب، ترجمه احمد فؤاد متولی و الصفصافی احمد المرسی، قاهره، دارالآفاق العربیه، ۱۹۹۹

۲- در باره برخورد نامشروع سپاهیان شام با زنان مدینه برای نمونه نک: جاحظ، ثلاث رسائل، ص ۷۰؛ الیعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۹۸؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۲؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق، صص ۲۲۲؛ الامین، دائرة المعارف، ج ۱، ص ۱۹

ص: ۲۳۴

گرایش تاریخی جدید سنی - عربی است که به‌طور منظم تلاش می‌کند تا برای امویان اعاده حیثیت کرده و تصویر تاریخی بهتری از آنان ارائه دهد. در نگرش به‌طور تلمیحی، تمامی گزارش‌های مربوط به جنایات سربازان اموی در مدینه به عنوان مشت‌دروغ، مورد انکار و تکذیب قرار گرفته است. به دلایل متعدد این نگرش تاریخی جدید سنی - عربی، در عربستان سعودی نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارد؛ بنابراین شگفت آور نیست که مورخان سعودی ضمن تعدادی کتاب و مقاله کوشیده‌اند تا تمامی اخبار موجود در منابع اولیه را در باره اعمال خلافت عفت امویان پس از واقعه حرّه به عنوان داستان‌های ساختگی معرفی کنند. (۱) با در نظر گرفتن نخاوله امروزی، در نخستین نگاه، به نظر می‌رسد که این گرایش در نگرش تاریخی، استدلالی را بر ضد داستان قدیمی و تحقیرکننده [سنیان] درباره ریشه نخاوله به عنوان اولاد واقعه حرّه فراهم می‌کند. از طرف دیگر، این مکتب تاریخی، خود نوعی دیدگاه ضد شیعی تندی را پیشنهاد می‌کند. در جمع، این بدان معنی است که دیدگاه کلی نویسندگان سنی نسبت به هیچ جامعه شیعه در گذشته و حال، دیدگاه مثبتی نیست. تا آنجا که به شیعیان مربوط می‌شود، آنان هر نوع نگرشی را برای تطهیر چهره امویان مورد انکار قرار می‌دهند. (۲) کوشش آنان برای انکار ارتباط میان نخاوله و اولاد حرّه، چه بسا نیاز به نقطه شروع دیگری داشته باشد. به علاوه، باید توجه داشت که هر نوع مخالفت از سوی مورخان جدید، بر ضد مطالبی که در تاریخ در باره چهره منفی امویان آمده است، لزوماً به معنای تغییر دیدگاه متداول و رایج تاریخی در میان سنیان و از جمله مطالبی که در باره ارتباط نخاوله با اولاد حرّه می‌گویند، نیست. برای مثال می‌توان به یک تاریخ که در همین دوره اخیر توسط عبدالسلام هاشم الحافظ، نویسنده سنی مدنی در باره شهرش مدینه نوشته شده، توجه کرد. (۳) مانند همین پاسخ را یک سنی، در پاسخ پرسشی که نویسنده این سطور در باره ریشه نخاوله از او کرد، مطرح ساخت.

روشن است داستان‌های کم و بیش مغرضانه‌ای که در باره شیعیان مدینه در منابع قدیمی‌تر سنی دیده می‌شود، بار دیگر در قرن نوزدهم و بیستم (با تفصیل و توضیح بیشتری) ارائه می‌شود.

۱- نک: العرینان، اباحه المدینه، صص ۸۰-۹۰؛ العقیلبی، یزید، صص ۶۹-۶۷؛ الوکیل، المدینه، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۳۹؛ برای

محتوای فکری آن نک: Arabische Nation, ۱۹ ff

۲- همان، ص ۱۱۳

۳- المدینه، ص ۱۲۴

ص: ۲۳۵

بی‌گمان خطاست اگر تصوّر کنیم، نویسندگان سنّی تحصیل کرده جدید، در باره اطلاعات شفاهی و مکتوبی - که آنان قادر به جمع آوری آن بوده‌اند - برخوردارند و دقیق‌تر در مقایسه با نویسندگان قدیمی دارند.

دو نویسنده مصری؛ «محمد بای صادق» و «ابراهیم رفعت پاشا» می‌توانند دو نمونه مناسب برای این مورد باشند.

مطالبی که رفعت پاشا در باره نخاوله آورده (و پس از این خواهد آمد) مبتنی بر مطالبی است که محمد بای صادق در «کوکب الحاج» که در سال ۱۳۰۳/۸۶-۱۸۸۵ در بولاق چاپ شده، آورده است. بای صادق نیز مانند رفعت پاشا، در مصر و پاریس تحصیل کرده و به عنوان یک افسر ارشد در سال ۱۸۸۰ وظیفه امین صرّهای محمل مصری را عهده‌دار بوده است. (۱) ابراهیم رفعت پاشا عین مطالب صادق را در این باره که نخاوله فرزندان ایرانیان (۲) بوده و به رسم متعه اعتقاد دارند نقل کرده؛ اما پاراگراف ذیل را حذف کرده است:

«آنان قبل از آن که مردگان خویش را غسل دهند بر دهان و صورت آنان می‌زنند تا در برابر سؤال نکیر و منکر، نام شیخین را نبرند. این مطلبی است که من از سید حسین در مکه شنیدم. این طایفه (نیز) به عنوان اسماعیلیه شناخته می‌شوند.» (۳) صادق در ادامه مقایسه‌ای میان نخاوله و قرامطه کرده و اظهار کرده است که عقاید و اعمال آنان بدعت آمیز است.

تمامی پاراگراف مربوط به نخاوله، نشانگر تعصب و پیش‌داوری مؤلف و عدم تمایل او برای جمع آوری اطلاعات جدی درباره این جامعه می‌باشد.

به بیان دقیق‌تر، وی برای پذیرفتن و باور کردن داستان‌های افترا آمیزی که از منابع خبری محلی؛ مانند سید حسین در مکه شنیده است، آمادگی بیش از حد نشان می‌دهد! با توجه به این حقیقت که صادق، فردی روشنفکر به شمار می‌آید، این برخورد وی بسیار تعجب برانگیز است. وی به طور اتفاقی، نخستین عکس‌ها را از مدینه و مکه گرفت و به چاپ رساند و بعد از آن یک عضو جامعه جغرافیایی سلطنتی خدیویه شد. (۴) در چنین وضعیتی، این نکته قابل ملاحظه است که یک نویسنده، مورخ و روزنامه‌نگار سنّی حجازی جدید، با نام احمد السباعی (۱۹۰۵-۴-۱۹۸۳) (۵)

۱- مجاهد، الاعلام، ج ۲، ص ۴۸

۲- مترجم: چنین است در اصل. طبق قاعده باید فرزندان اولاد حره باشد.

۳- صادق، کوکب، ص ۵۳

۴- ۲۳، ۸. Saudi Arabia Facey: نیز نک:، Badr El- Hage ۱۹۹۷ Saudi Arabia. Cauhht in Time London

این کتاب وقتی به دست من رسید که کارهای پایانی این تحقیق را انجام می‌دادم. متن عربی آن «صور من الماضي» لندن، ۱۹۸۹ در اختیار من نبود.

۵- در باره وی نک: ابن سلام، موسوعه الادباء، ج ۱، صص ۳۲-۳۰

ص: ۲۳۶

به طور شدید بر ضد افتراهای رایج در کشورش، به طور کلی بر ضد شیعیان و به خصوص نخاولة اعتراض کرده است. در کتاب «تاریخ مکه» اش، (پس از شرحی در باره واقعه حره) داستان‌های تحقیرآمیز راجع به ریشه نخاولة را به شکل زیر مورد بحث قرار می‌دهد:

به همین مناسبت، انسان منصف متأسف می‌شود، وقتی که می‌بیند برخی از مورخان نوشته‌اند که شیعیان مدینه امروز، کسانی که نخاولة نامیده می‌شوند، از فرزندان ماجرای اباحه هستند؛ چیزی که در آن رایحه تعصب دیده می‌شود. نسل واقعه حرّه چه ارتباطی با تشیع دارد؟ اگر مردم مدینه آنچنان که برخی از روایات می‌گویند، فرزندان خود را از این اباحه، به گوشه‌ای از مدینه انداختند؛ چرا ذریه اینان، از این عنوان خجل نشده و در بلاد متفرق نگشتند؟ این مسأله نزدیک‌تر به عقل است تا آن که اینان در گوشه‌ای از مدینه بمانند و به زندگی ادامه دهند.

واقعیت آن است که برخی از مورخان، عقل خود را در برابر روایات قفل می‌کنند و برخی دیگر تعصبات مذهبی خود را حاکم کرده، بیش از آن که به ثبت حقیقت و تاریخ اهمیت دهند، در پی هواهای خود هستند.

مع الأسف، برخی از عوام مدینه، تا به امروز، تحت تأثیر این روایات بیهوده قرار داشته به برادران نخاولة‌ای خود این گونه می‌نگرند و سنی نبودن آنان نیز، این باور عامیانه را در نفوس عوام تقویت می‌کند. واقعیت آن است که نخاولة جزئی از مذهب تشیع در عالم اسلامی هستند و مذهب تشیع در بلاد عربی غریب نیست. تاریخ در تمامی ادوار خود در میان توده‌های مردم از عامی و شریف، این گرایش مذهبی را می‌شناسد. مردم نیز یاد گرفته‌اند تا نخاولة را طرد کنند؛ چرا که عثمانی‌ها به دلایل سیاسی با تشیع مبارزه می‌کردند. هیچ مشکلی میان نخاولة و دیگران وجود ندارد، جز آن که مسلمانان به آنان توجه کنند و در قانع کردن آنان بکوشند تا آنان را به دیگر صفوف برادران مسلمانان پیوند دهند و بر سر کلمه واحده با یکدیگر متحد باشند تا در روزگاری که ما به وحدت نیاز داریم، این تفرقه از میان برود.» (۱) مصحح چاپ چهارم کتاب سباعی؛ عاتق بن غیث بلادی (۲) در باره متن بالا توضیح جالبی در پاورقی آورده است: نام رسمی آنان در دوایر دولتی، «نخلیون»

۱- تاریخ مکه، صص ۹۴ و ۹۵

۲- در باره عاتق بن غیث نک: ابن سلام، موسوعه الادباء، ج ۱، ص ۸۹

فصلنامه «میقات حج» سال اول، ش ۳ مصاحبه مفصلی با عاتق بن غیث بلادی در باره احوال و آثارش انجام داده است، «مترجم».

ص: ۲۳۷

است. من بحث مفصلی در باره آنان در «معجم قبائل الحجاز» نوشته و عقیده خودم را در باره مسائلی که مؤلف این کتاب - یعنی تاریخ مکه - مطرح کرده نوشته‌ام، اما به من اجازه نشر آن داده نشد. (۱) بلادی در یکی دیگر از آثارش، با بی‌میلی تمام، داستانی را که هنوز در میان سنیان مدینه محبوب و مشهور است، نقل می‌کند؛ و آن این که عبدالملک (حکومت ۶۸۵-۷۰۵) یک باغ نخل را به اولاد حزه اختصاص داد. از آنجایی که این افراد نمی‌توانستند به قبیله خاصی انتساب یابند، به همین جهت به نخلی معروف شدند. وقتی اینان رشد کردند، پیرو تشیع شدند؛ زیرا خود را قربانی اعمالی می‌دانستند که سنیان مرتکب آن شده بودند. (۲) به نظر می‌رسد، همه نویسندگان سنی که از نخاوله یاد می‌کنند، لزوماً داستان اولاد حره بودن اینان را نشنیده یا آن را نپذیرفته‌اند. به همین جهت در آثار برخی از نویسندگانی که از بیرون مدینه آمده‌اند و در باره جمعیت مدینه مطالبی نوشته‌اند، مسائل دیگری را در باره ریشه نخاوله مطرح می‌کنند؛ از جمله یک افسر مصری و امیرالحاج سابق؛ یعنی ابراهیم رفعت (م ۱۹۳۵) (۳) نخاوله را «ذریه الأعجام» می‌داند؛ فرزندان غیر عرب خارجی (یا ایرانی). (۴) اگر این حدس درست باشد که مقصود ابراهیم رفعت از اعجام، ایرانی‌ها هستند، این می‌تواند به راحتی نشان دهد که مقصود آن است که نخاوله مانند اکثریت ایرانی‌ها، بر مذهب تشیع‌اند. تا آنجا که بنده می‌دانم، نویسندگان شیعی به طور کلی و نویسندگان ایرانی به خصوص، هرگز احتمال یک ریشه ایرانی برای نخاوله را ذکر نمی‌کنند.

جلال آل‌احمد (۵)، نویسنده ایرانی که بعد از انجام فریضه حج در سال ۱۹۶۴، برای زیارت به مدینه رفته، می‌نویسد: همه نخاوله که وی در آنجا دیده است، رنگ پوستشان تیره بوده، مگر یک نفر که اندکی فارسی صحبت می‌کرده است. (۶) این ممکن است که طی قرن‌ها، شماری از شیعیان از ایران، هند و یا دیگر کشورهای شرقی، که در مدینه زندگی می‌کردند، با نخاوله درآمیخته باشند و حتی در میان آنان ازدواج کرده باشند؛ اما هیچ مدرکی وجود ندارد که نخاوله یا حتی بخش عمده آنان از ریشه ایرانی،

۱- همان، ص ۹۵ پاورقی ۱؛ و نیز مقدمه سباعی، ص ۱۴

۲- معجم معالم الحجاز، ج ۶، ص ۱۸۶

۳- در باره این شخص نک: ۵۱-۹۱ Von Kairo, Stratkotter

۴- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۴۰

۵- دائرةالمعارف ایرانیکا، ج ۱، ص ۷۴۵-۷۴۷

۶- خسی در میقات، صص ۳۹، ۶۴، ۶۶

ص: ۲۳۸

هندی یا از تبار دیگر شرقیان باشند.

مشاهدات آل احمد دایر بر این که: بیشتر نخاوله‌ای‌ها، که او در مدینه ملاقات کرد سیاه پوست بودند، می‌تواند دلیل محکمی بر این باور باشد که آنها (دست کم تا اندازه‌ای) فرزندان آفریقایی‌های سیاه‌پوست هستند (نه لزوماً بردگان) باشند. با توجه به اظهارات بعضی از نویسندگان در این مورد، (۱) باید به خاطر داشته باشیم که طی قرن‌ها، یک هجوم دائمی و پایدار از سیاهان آفریقایی-زن و مرد- به شهرها و روستاهای عربستان وجود داشته است. یکی از چندین دلیل این مهاجرت، نیازی بود که در قرون نخست اسلامی برای جایگزین کردن کارگران بومی کشاورزی که به قصد فتوحات و سکونت در مناطق تازه فتح شده در عصر خلفای نخست، آبادی‌های عربستان را ترک کرده بودند، وجود داشت.

Doughty
Charles

در کتاب *Deserta Arabia in Travels* که حاصل مشاهدات وی در فاصله سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۸۷۸ است، چنین می‌نویسد: «انبوهی از سیاهان در عربستان وجود دارند. آنها خدمتکاران وفاداری در آبادی‌ها و در قبایل بدوی، مردمان آزاد و اخلاف آنان هستند. بعضی از روستاهای کاملاً سیاه پوست در عربستان وجود دارد، مثل خیبر و الحائط.» (۲) وی در باره خیبر می‌نویسد: «آن روستا، در قیافه یک روستای آفریقایی در حجاز به نظر می‌آید.» (۳) بدین ترتیب، پوست نسبتاً سیاه رنگ نخاوله حقیقی؛ یعنی زارعان، کارگران کشاورزی، باغبانان، چوپانان و کارگران شغل‌های مختلف، که درباغ‌های نخل نزدیک مدینه زندگی می‌کنند، چیز عجیبی به نظر نمی‌رسد. این محتمل به نظر می‌رسد که برخی از نخاوله خودشان بر این باورند که نوادگان بلال، از اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اولین مؤذن او هستند. طبق نقل‌های تاریخی، بلال مردی سیاه پوست بود که در بردگی در مکه متولد شده و همراه با حضرت محمد صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرد. (۴) از سوی دیگر، سنیان مدینه که تحت تأثیر گزارش‌های قدیمی در باره واقعه حزه قرار دارند، ممکن است پوست سیاه نخاوله‌را نیز به «اباحه‌المدینه» منسوب کنند؛ برخی از منابع گفته‌اند که شماری از

۱- برای نمونه نک: الانصاری، تحفه المحبین، ص ۴۸۰؛ حسن، الشیعه، ج ۱، ص ۶۶

۲- ۶۵۶، ۲، *Travels*, vol.

۳- همان، ص ۹۴

۴- آل احمد، خسی در میقات، ص ۶۴ در *Crowd*، نیامده نیز نک: *EI*, vol. ۱، ۱۲۱.

ص: ۲۳۹

سربازان شام به زنان مدینه تجاوز کرده‌اند. (۱) ممکن است تحقیقات بیشتر نشان بدهد که نخواهیم از نوعی نژاد ترکیبی هستند، به این صورت که برخی از آنان عرب، عده‌ای آفریقایی، و تا حدود کمتری، ایرانی یا هندی و یا ناشی از دیگر عوامل و فاکتورهای بومی باشند.

این احتمال وجود دارد که دست کم، بخش بسیار کوچکی از این جامعه، از مردمانی باشند که به عنوان زائر از بیرون مدینه وارد این شهر شده و به دلایلی در آنجا ماندگار شده باشند. عده‌ای دیگر که از آنان به عنوان «مجاورن» یاد شده، به احتمال، بعدها به آنان پیوسته‌اند.

همان طور که در گزارش پیش گفته انصاری گذشت، این فرض در باره اختلاط نژادی سنیان مدینه نیز از قرن هجدهم و حتی پیش از آن شایع بوده است. تردیدی وجود ندارد که هسته اصلی این جامعه، آن گونه که امروز در مدینه زندگی می‌کنند، ریشه عمیقی در حجاز داشته و طبعاً عرب هستند.

طبق گفته حمزه الحسن، شماری از اعضای طوایف دیگر، در جستجوی حامی، در حدود دو قرن پیش، به آنان پیوستند؛ کسانی مانند العصارای از طایفه عنزه که به آنان «بنی‌العصر» گفته می‌شود. (۲) دست کم تا این اواخر، تقریباً همه نخواهیم، در تمامی آنچه که همسایگان آنان، آنها را به عنوان مشاغل بی‌اهمیت و پست تلقی می‌کردند، مشارکت داشتند. در گذشته، این فرض را در مورد آنان مطرح کرده بود که گویی کولی هستند.

محمد بیرام، سیاح تونسسی (۳) که در سال ۱۸۸۰ در مدینه بوده، این مطالب را در باره آنان نوشته است:

این قوم نشأت گرفته از مردمانی هستند که در همه بخش‌های جهان پراکنده شده‌اند. هر جا که باشند، به طور عادی به خود متکی بوده و مستقل زندگی می‌کنند و با دیگران در نمی‌آمیزند مگر به خاطر خرید و فروش. آنان در هر منطقه‌ای نام مخصوص دارند که مردمان آن ناحیه به آنان نسبت می‌دهند. آنان در بلاد ترک «شنکانه» و در تونس «جمازی» (۴) نامیده می‌شوند. آنان همه‌جا کارهای پست، مانند تعمیر ظروف مسی و سم اسب‌ها را انجام می‌دهند. در مدینه نیز این قوم، همین ویژگی را دارند.

۱- برای نمونه نک: جاحظ، ثلاث رسائل، ص ۷۰؛ عیاشی، المدینه، ص ۳۴۴

۲- الشیعه، ج ۱، ص ۶۵

۳- پیش از این وی را معرفی کردیم.

۴- توضیح آن در پاورقی‌های بعد خواهد آمد. جماز هم به نظر می‌رسد که از کلمه ترکی عثمانی جامبازیا جانباز به معنای بندباز،

طناب باز یا نیرنگ باز گرفته شده است. نک: مقاله Djanbaz در El, vol. ۵, ۹۱

ص: ۲۴۰

روشن است که شمار زیادی از اسامی کولی‌ها برای اقلیت‌های مختلف در سراسر جهان به کار می‌رود. در خاور میانه و شمال آفریقا نام‌هایی مانند شینگانه، لولی، غُزبتی، نُوور، قاجار و غیره (۱) برای گروه‌های مختلفی از یکجانشینان یا کوچ نشینان به کار می‌رود. ریشه بومی آنان شناخته شده نیست و به یکی از نژادها منسوب نیستند، بلکه دست کم در برخی از چیزها مشترکند؛ و آن این که آنان به طور معمول در پی مشاغلی می‌روند که کم و بیش، نزد بیشتر مردم، مشاغل پست و مشمئز کننده شناخته می‌شود.

بحث در باره دشواری‌های ناشی از خطاهای اسمی و غیره درباره این گروه‌های منفصل و مستقل از دامنه این تحقیق بیرون است. تنها اشاره به این نکته می‌کنیم که در ارتباط با اعراب جزیره العرب تعدادی نوشته و تحقیق مفید در باره طبقات پایین جامعه مانند «ضعفا»، «اخدام» و غیره در یمن و نقاط دیگر وجود دارد. (۲) در تحقیقات بعدی، باید تمامی داده‌های مربوط، در باره شهری‌ها و روستایی‌های نخاوله، مقایسه شود. در آن صورت، ممکن است به این نتیجه برسیم که نخاوله، تقریباً به گونه مطلوبی، در قالب عمومی این قبیل گروه‌های منفصل جای می‌گیرد، اما با توجه به جهت‌گیری‌های مذهبی خاص آنان و نیز روابطشان با قبایل حجاز و همین‌طور اشراف مدینه، در جمع، یک طبقه جداگانه و مستقلی را از آنان به دست می‌دهد.

بر اساس گفته محمد شوقی مکی که وضعیت موجود در دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ را وصف می‌کند، حالت جدایی گرایانه (کم و بیش خود خواسته) نخاوله (که از جمله شامل ازدواج‌های درون گروهی آنان می‌شود) هنوز ادامه دارد.

وی می‌نویسد:

«این حالت ایزوله، به این مسأله کمک کرده است که آنان به خاطر وضعیت صورت و رنگ پوست، آن هم وقتی که در کنار دیگر ساکنان مدینه قرار می‌گیرند، به راحتی از طوایف دیگر شناخته شوند. نسل فعلی آنان شروع به ازدواج از بیرون مدینه کرده‌اند؛ اما نه از افراد غیر هم‌مذهب خود.» (۳) با توجه به آنچه گذشت، ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا در این زمان، میان نخاوله و اشراف (یا شیعیانی که در تقیه زندگی می‌کنند) ازدواج‌هایی صورت می‌گیرد یا نه؟ بر اساس اطلاعات

۱- نک: به مدخل‌های «Nuri»، «Luli»، «Cngane» در

۸۳۱، vol. ۸، ۹۱-۹۱، ۶۱۸، vol. ۵، ۰۴، ۰۲، EI, vol.

۲- Pariastamme; Henninger: / Paria- Gruppen; ۲۵- ۶۰۱; Dostal: Sudarabien Grohmann: -

Being worthy, Bruck: جاهای مختلف آن با یک کتابشناسی خوب.

۳- سکان، ص ۱۲۸

ص: ۲۴۱

شفاهی که در سال ۱۹۹۶ به دست آوردم، چنین پیوندهایی اگر هم وجود داشته باشد، بسیار نادر است. اشراف ترجیح می‌دهند که فرزندانشان با خانواده‌های سنی متعلق به طبقات میانی یا بالاتر حجازی وصلت کنند.

مالکیت و زراعت زمین‌ها

به نظر می‌رسد که - دست کم تا این اواخر - بسیاری از نخاوله، کشاورزان اجاره‌کار یا کارگران زمین بودند. طبق گفته سید محسن امین (۱) تقریباً شماری از باغ‌های نخل در زمان ملاقات وی در مالکیت آغاوات یا خدّام حرم بوده است؛ یعنی خواجه‌هایی که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله انجام وظیفه می‌کردند. (۲) نویسندگان دیگر، اشراف حسنی و حسینی و همچنین سنیان مدنی سرشناس را به عنوان صاحبان باغ‌های نخل معرفی می‌کنند. (۳) به علاوه، بسیاری از این املاک، در مالکیت رهبران قبیله‌ای بود؛ به گفته Higarth طایفه بنوعمر از طوایف قبیله حرب مالک بسیاری از باغ‌های اطراف مدینه بودند؛ در حال ۹ ی که بنوعلی - که Higarth آنان را یک گروه طغیانگر شیعه نامیده - از طایفه عوف (از قبیله حرب) در زمین‌های اطراف قبا، در دشت‌های عوالی کشاورزی می‌کردند. (۴) وی می‌افزاید که قبیله حرب تقریباً تمامی مناطق نزدیک به مدینه را در اختیار داشتند. به نوشته وی طایفه بنو علی بیش از دیگران در داخل و نزدیک شهر بودند؛ جایی که منبع دائمی مشکلات و دردسر ساز برای ترک‌ها و منشأ بی‌نظمی میان شهروندان شناخته می‌شد. (۵) این یک واقعیت آشکار است که قبایل بدوی و یا خانواده‌های رهبران قبیله‌ای، به داشتن مالکیت آبادی‌ها در عربستان سعودی، عادت داشتند. (۶) این مناطق به وسیله کشاورزان اجیر و خدمتکاران آنان کشت می‌شد. اگر ادعای Higarth در این که قبیله حرب، مالک بیشتر باغات خرما اطراف مدینه بوده است، دست باشد، ما از این حقیقت می‌توانیم این نکته را دریابیم که روابط حرب با نخاوله مدینه، عوالی و دیگر روستاهای این منطقه، آنچنان که سید محسن امین نیز گزارش کرده، (۷) تا حدی بر پایه منافع اقتصادی استوار بوده است.

با این همه، به نظر می‌رسد که گفته‌های Higarth نیاز به مقداری جرح و تعدیل دارد. طبق گفته بورکهارت، بعضی از باغ‌ها و زمین‌های کاملاً نزدیک

۱- رحلات، ص ۴۸؛ نک: ابن موسی، وصف، ص ۲۶

۲- در باره اساس و سیر تحول در باره جامعه خواجه‌های مدینه نک: Eunuchs, Marmon: موارد مختلف، Das Farraschen- Amt; Caskel: و برای اطلاعات بیشتر: ابن موسی، همان، ص ۷۱؛ ابن سلام، المدینه، صص ۳۵-۳۲ و ۲۳۶-

۲۳۳

۳- ابن موسی، همان، ص ۱۸؛ بسیاری از مردم مدینه، دست کم برای چند ماه از سال، باغی را اجاره می‌کردند. نک: Zur ۹۹۲ Kultur, Avul Fadl:

۴- حجاز، ص ۳۹

۵- همان، ص ۲۸

۶- ۲۳۴-۴۳ Steuern, esp. Pfullmann:

۷- گزارش وی پیش از این گذشت.

ص: ۲۴۲

(چسبیده) به مدینه، در حقیقت جزو دارایی‌های بزرگان مدینه بوده و یا مدت زمان زیادی بود که وقف شده بود تا به وسیله متولیان شهری، مانند افراد برجسته‌ای چونان علما و خدام حرم اداره گردد. این وضعیت ممکن است تا حدودی در فاصله میان سال ۱۸۱۵- سال بازدید بورکهارت- و زمانی که Higarth این گزارش را نوشته است، تغییر کرده باشد؛ ولی بسیار محتمل است که توصیف سیاح سوئسی؛ یعنی بورکهارت تا یک قرن بعد نیز معتبر بوده باشد. متن مربوط در آثار بورکهارت به صورت زیر است:

بسیاری از باغ‌ها و کشتزارها به مردم شهر تعلق دارد و اعرابی که در آنها زراعت می‌کنند (که نواخله نامیده می‌شوند) بیشتر (و فقط) کشاورز هستند. مالکیت باغ‌ها به یکی از صورت‌های ملک یا وقف است؛ اولی هنگامی که به شخص خاصی تعلق داشته باشد؛ دومی هنگامی که به یک مسجد و مدرسه‌ها یا مؤسسات مذهبی تعلق داشته باشند که از سوی آنها، با اجاره‌های بسیار طولانی، به وسیله خود مردم مدینه کشت می‌شوند، و آنان برای مدت‌های کوتاه‌تری آنها را به کشاورزان می‌دهند. (۱) توصیف بورکهارت تا حد زیادی برای زمین‌های کشاورزی در بیرون مدینه درست و به میزان کمتری برای عوالی؛ یعنی مناطق جنوبی‌تر که همان قلمرو حرب باشد، صادق است.

به هر روی، در منابع متعدد، حتی باغ‌ها و خانه‌های این منطقه، به عنوان دارایی‌های مدنی‌ها ذکر شده است. در این موارد می‌توانیم فرض کنیم که دست کم برخی از این افراد، کسانی از شرفای مدینه بودند که به عنوان شیعیان در تقیه، روابط خاصی با رؤسای قبایل حرب به طور کلی و با شیعیان بنو علی به خصوص داشتند.

از سوی دیگر، آنان قادر به استفاده کامل از همه دارایی‌هایی خود نبودند.

علی بن موسی، از شخصی با نام شاهین بن محسن حسینی شدمی به عنوان مالک اصلی یک چاه و باغ در حوالی سال ۱۸۸۵ یاد کرده است. همچنین یک زائر ایرانی در همین زمان، در باره یک باغ نخل دلپذیر در نزدیکی مسجد فضیخ سخن می‌گوید که در مالکیت یکی از شرفای شیعه از سادات حسنی بوده است. (۲) با این حال، بخش اعظم زمین‌های کشاورزی این ناحیه، تحت سلطه مستقیم یا غیر مستقیم حرب قرار داشته است.

Travels, vol. ۲, ۷۰۲-۱

۲- ابن موسی، وصف، ص ۲۵؛ فراهانی، سفرنامه، ص ۲۳۶؛ ترجمه انگلیسی Pilgrimage, ۹۷۲ A Shiite

ص: ۲۴۳

مشاغل دیگر

آنچه را که پیش از این، از محمد بیرام در باره ارتباط میان نخاوله و کولی‌ها نقل کردیم، از نظر اجتماعی نکته جالب توجهی است. (۱) او به روشنی مشاغل نخاوله را که آن‌ها را حقیر می‌شمرد، بیان نمی‌کند؛ اما منابع دیگر، به ویژه بورکهارت از برخی مشاغل دیگر، به جز کشاورزی و باغداری و گله‌داری یاد می‌کنند:

زنان زارعان و باغبانان و ساکنان مناطق حومه، در خانه‌های مردم شهر به عنوان خدمتکار کار می‌کنند و کار عمده آنان آسیا کردن غلات در آسیای دستی است. (۲) گرچه بورکهارت تصریح به شیعه بودن این افراد ندارد، اما می‌توان مطمئن بود که دست کم در زمان بازدید او (سال ۱۸۱۵) بسیاری از خدمتکاران زن که در خانواده‌های ثروتمند مشغول به کار بودند، در حقیقت به خانواده‌های نخاوله، که هر روز و یا به طور پراکنده به مناطق شهری می‌آمدند، تعلق داشتند.

Eldon Ruter

که در اواسط دهه ۱۹۲۰ از مدینه دیدن کرده است می‌نویسد:

«تعدادی از نخاوله عادت داشتند که روزانه به یک منطقه باز، نزدیک یکی از درهای حرم، باب السلام بیایند و در آنجا سبزیجات بفروشند.» (۳) در اینجا باید افزود که درآمد نخاوله تنها از راه زراعت و فروش (مستقیم یا غیر مستقیم) خرما و سبزیجات به دست نمی‌آمد؛ بلکه یک منبع درآمد مهم دیگر، ساختن اشیایی از تنه درختان، شاخه‌ها و برگ‌های درخت خرما بود؛ چیزهایی مانند صندلی، صندلی دسته‌دار، نیمکت، تخت‌خواب، میز، سبد، بادبزن، جارو، حصیر، پرده‌های دیواری، و حتی نوع خاصی از سرپوش که در مراسم حج استفاده می‌شد. تولید بسیاری از این لوازم، تقریباً به طور انحصاری در دست زنان بود. (۴) شغل‌های دیگری را که نخاوله دنبال می‌کردند و یا امروز دنبال می‌کنند، قصابی، خدمتکاری منزل و رفتگری می‌باشد. همچنین، و به احتمال، آنان هر از چند گاهی برای تمیز کردن چاه‌های فاضلاب مدینه استخدام می‌شوند. (۵) بسیاری از مردان آنان، در ایام حج، تحت عنوان مزورون یا ادله، به راهنمایی حجاج می‌پردازند. همچنین به برخی از آنان پولی پرداخت می‌شود تا حج را به نیابت کسانی که نتوانسته‌اند حج را به جای آورند، انجام دهند. بر اساس گفته جلال آل احمد، این رسم تا میانه دهه

۱- به مطالب قبلی بنگرید.

۲- ۵۶۲، vol. ۲, Travels,

۳- ۲۵۵, The Holy Cities,

۴- ۱۰۳-۳۰. Zur Kultur, Abul Fadl.

۵- به مطالب انصاری که پیش از این نقل شده، مراجعه کنید. نیز نک: ۹۳۲, vol. ۲, Travels, Burckhart؛ آل احمد، خسی در میقات، ص ۶۶؛ EI, vol. ۵, ۷۰۰۱ Al-Madina, Windr.

ص: ۲۴۴

۱۹۶۰ هنوز متداول بوده است. (۱) تا به امروز، سیستمی که شرح آن رفت، منبع درآمد کم و بیش مهمی را برای نخواستگاران فراهم می‌کرده است. شاید این سنجان حسود (Envious) مدینه بودند که نخستین بار مطرح کردند که نخواستگاران، نه تنها خانه‌های خود را، بلکه آنچه را در داخل خانه دارند؛ یعنی زنان و دخترانشان را نیز در اختیار همکیشان خود قرار می‌دهند. در این خصوص، تقریباً تمامی نویسندگان سنی از عقد متعه یاد کرده‌اند. (۲) نویسندگان شیعه، ضمن مطالبی که در باره نخواستگاران نوشته‌اند، هرگز به این مطلب اشاره نکرده‌اند. اما- حتی در این اواخر- مواردی از انعقاد عقد متعه بین زنان نخواستگاران شیعه در مدینه وجود داشته است. با وجود انتقادهایی که برخی از متفکران جدید نسبت به عقد متعه مطرح کرده‌اند، عقد یاد شده از سوی تمامی فقهای شیعه دوازده امامی معتبر و صحیح تلقی می‌شود. در سال‌های اخیر، برخی از نویسندگان مذهبی، از متعه به عنوان وسیله‌ای برای حل مشکلات اجتماعی یاد کرده‌اند. (۳) بنابر این، حتی اگر ازدواج موقت میان زائران شیعه و زنان نخواستگاران صورت گرفته باشد، خطایی رخ نداده است؛ مشروط بر آن که احکام فقهی موجود در فقه دوازده امامی رعایت شده باشد؛ به‌ویژه این مسأله که زنان شوهردار حق بستن عقد متعه با دیگری را ندارند.

البته این ناممکن است که بتوانیم در باره رعایت شدن یا نشدن این قوانین، مطلبی بگوییم. منابع سنی اظهار می‌دارند که فحشای زنان متأهل و مجرد نخواستگاران، امری کم و بیش عادی بوده (و شاید هنوز هم باشد). این طعنه و کنایه، بدون تردید بی‌پایه و اساس است. از آنجاکه قبایل کولی در عربستان وجود دارند که- دست کم تا این اواخر- زنانشان به فحشا شهرت داشتند، (۴) سنجان مدینه و همچنین زائران سنی همگی تمایل داشتند تا چنین باوری را در باره نخواستگاران هم مطرح کنند. بی‌نوشتها:

۱- خسی در میقات، ص ۳۹ ترجمه انگلیسی آن، ص ۲۷

۲- نک: برخی از پاروقی‌های پیشین ش ۲۹۸، ۳۰۵. برای اطلاعات بیشتر، بنگرید به: The Tutter: holy Cities, ۲۵۵

۳- نک: مقاله Mut'a در، ۷۱-۵، ۸۳-۲۴; EHe Ende; EI, vol. ۷, ۷۵۷;

۴- "Sexual Hospitality" Dostal: ۱۴۷ 'The Ma'n" Gypsies" Serjeant -" Henninger در، "Prostitution" Arabica Varia" (۴۹۴) s.v. "Gastpro stitution" index pp ۸۸۴

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

